

سپا ووت

شماره ۱۲ ماه حوت ۱۳۶۷ مطابق شعبان المعظم
۴۰۹ مطابق ماه ۱۸۹۱ سال در نظام شمسی ۸

Ketabton.com

سرنوشت «میکرونی و پیک»
فریده انوری

دیگما توری مانند ۱۴

لکی فایف رستوران
LUCKY FIVE RESTAURANT

PROPERTY OF
ACKU
S 803

لکی فایف

555

دموتھای رسمی و شخصی ، محافل عروسی و شیرینی خوری شهریان را
 به حسن صورت برگزار می نماید . سالون لکی فایف
 همیشه برای شما پر خاطره خواهد بود .
 به استثنای روز های تعطیل از ساعت ۱۱ تا ۱۲ در خدمت شما قرار دارد .
 آدرس : شهر نرس - مقابل مسجد جامع شیراز - تلفون : ۳۰۳۱۰

فروشگاه فرید

وارد کننده بهترین
 اجناس از کپنی های
 معروف جهان .
 آدرس : زرقونه میدان
 شهر نرس



لباس های مناسب برای
 هر فصل سال
 از وبایی که جدیداً
 وارد گردیده دیدن
 نمایند .

قرطاسیه فروشی شمیریز

نشریات کلودلگوشما : سپاهوشما ، جوانان امروز ، اخبار مهفته ، قرطاسیه و کارهای تبریکه همه را به قیمت مناسب ازین قرطاسیه فروشی
 آدرس : متصل بازار امید
 خریدار نمایید

فروشگاه

هارون

وسایل واجناس منورد
ضرورت خانواد ه ها
باتازه وارد نمود ه
است .

آدرس: چهارراهی

انصاری متمم

نماینده می پشتی

تجارتی بانک

فروشگاه

حبیب زاده

متصل مسجد جامع شیرپور

بیمار آمین ویدئو کست

بیمار آمین ویدئو کست

نلم های مورد علاقه ویدئویی شما را عرضه میدارد از جمله
خوشی و سرور شما فلیمبر داری می نمایند . لحظه های
ثابرا برای همیشه جاودان می سازد .

آدرس: منزل اول بزرگه بزرگه

تلفون: ۳۵۷۰۴ ، ۲۶۷۷۶



محافل خوشی و

سرور شما را در

کست های با کیفیت

ویدئویی فلمبرداری

مینمایند .

آدرس: شهرنو

متصل رستوران

لکسی نایف .

شریفی

ویدئو کست

خوراکی فروشی

عبدالخالق

متصل رستوران لکسی نایف

بفازیک

بفازیک

بفازیک شما و خانواده های
شماست

رهنمای معاملات روح الله فقیری

خرید و فروش خانه و موتو
آدرس: شهرنو چهارراهی شهرنو

تلفونهای دفتر و منزل: ۲۲۰۲۹-۲۰۲۸۲

گروه هنری شام

طرب افزای محافل خوشی و سرور شما

آدرس: قوه سید قوشی شیرپور لودنویسی سعید جاده اندرابی

قرطاسیه فروشی اخباری

کتابه قرطاسیه ، مجلات و کارت های

تبریکسی ارزان و خوب .

آدرس: منزل اول فروشگاه بزرگه افغانان

مخندیان

قرطاسیه و مجلات منورد

نظرتان را عرضه

میدارد .

آدرس: مقابل دروازه

جنوبی روضه مبارک شهر

مزار شریف و مقابل

هوتل بلا زادر

کابل

فروشگاه

فقیرزی

وسایل آرایش راجد پند

وارد نموده است . همچنان

فلمبرداری محافل خوشی در کست های ویدئویی

بذیرفته میشود .

آدرس: شهرنو مقابل سینما بارک

فردین

موزیک

انواع مختلف کست های

موسیقی افغانی ، هندي و فرسی را

به علاقمندان موسیقی پیشکش مینمایند

آدرس: مارکیست جمع شهرنو

خرید و فروش خانه و ابارتستان

آدرس: بین چهارراهی

شیرپور و چهارراهی

انصاری

تلفون: ۲۴۶۸۵

علی گلریز

قرطاسیه و مجلات

منورد نایف

راه نایف

شهرنو

متصل

سینک

مرکزی

شماره ۱۲ ماه حوت سال ۱۳۶۲ شماره
مجله ۱۸ سال دوم

سپاس و وقت



ستاره ده ملیونی
مفحه ۵۴



تعماد است که من مانده
مفحه ۱۴

دخوردن و خوردن

آیا میتون از سرطان نجات یابیم؟
درد بزرگ

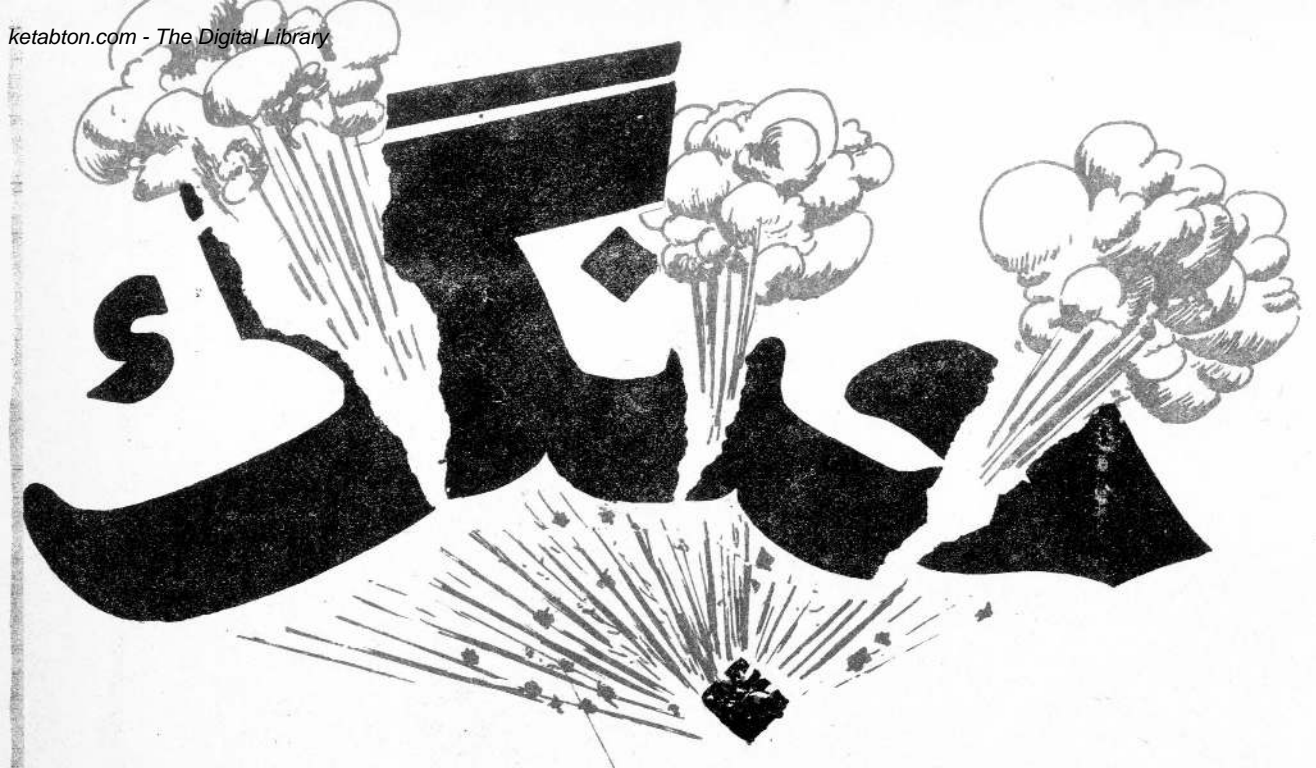
وقتی کودک آب می خورد
می شود

حیران کننده حافظه

۲۸ مخ

چرا و چگونه

مفحه ۵۱



وحشت

نوشته: کامله حبیب



انان همد یگر را کت میکردند . آنکه آخر همه میرفت صرف یکبار و یک دست داشت و آنچه تنبان او کشال بسود و با همان یک باخیز بر میداشت .

مادری که در هلیز منزل چار آمد به همه اتاق ها سر کشید . در یکی از اتاقها به چپرکی نزد یک شد . جوانی شبیه پسرش بود . مادر نزد یک او ایستاد . چشمان جوان بدون آنکه یک بزند به سقف اتاق درخت شده بود . همه وجود او بند از بیچ بود . با آنکه خیلی درد میکشید هیچ نمی نالید . موهای سیاهش حلقه حلقه بروی بالشت افتاد بود زن با خودش گفت : چقدر به پسرم شباهت دارد . در استان لرزان زن پیشرفت تانزد یکی موهای جوان رسید . آنرا الممر کرد و بعد خم شد بر آنها بوسه زد اشکهایش فروریختند اما جوان با خودش خلوت کرد بود او بخاطر همه زخمی ها و بخاطر همه معیوبین گریه میکرد . بعد به همه اتاقها سر کشید ، برایش گفتند : بسرت شهید شد . آتش ماین او را سوختانده بود . هیچ نقطه بی در وجودش سالم نبود . زن در طول راه با خود میگفت : کاش میبود زهر زخم او را میبوسیدم از قدر که از لبانم خون می آمد . و آنوقت چنان گریه کرد که گویی چشمه قلبش در هسن کشود . باشد .

وقتی یک مادر حاصل بینوایی

هایش را در خاک و خون می بیند

من چهره جنگ را در سیماي جنگ زده هایم دیدم . چهره عریان وحشت را در آینه چشمان جوانانسی مشاهده کردم که دست یخما گس جنگ گلبرگ های امید و آرزوی شان را تاراج کرده بود . مفهوم جنگ و ویرانی جنگ را در چشمان اضطراب الود کودکان و قلوب مادران داغ دیده زنان بیوه و عروسان خناب دست دیدم . آنها برام از وحشت جنگ قصه میکردند من میشنیدم و می نوشتم . ستون پشتم تیر میکشید ، قلمم می لرزید ، اشکهایم را در پشت دیوار سنگین یلکها زنده ای کرده بودم . شعله های آتش در سینه ام زبانه میکشید رنگ های تم مانند شاخه های خشک درخت در هم می پیچید و مثل آن بود که نیش هزاران سوزن سرد در گوشت تم فرو میپند .

اما میشنیدم ، گوش میدادم و می نوشتم درباره انانی که مردند و اناس که زنده بودند و رنج میبردند و دره دره وجود شان زیر شلاق وحشت از جنگ فریاد بر میداشت . ولی آنچه را که جنگ نتوانست سوزانها بگیرد ایمان ، با یمردی و عشق به وطن است و مانپونه های کوچکی را بروی کاغذ می آورم : به مادری خبر رسید ، بود که فرزندش زخمی است ، به شفاخانه جارسد بسترت رفت . در صحن شفاخانه در زیر درختان بیماران و زخمی ها را دید که به چوب های زیرغسل تکیه داده اند . سرهای شان ، دستهای شان و باهای شان بند از پیچ شده بود ، مادر به آنها نزد یک شد باد لسوزی و دقت به آنها خیره شد . هیچ یک از آنها پسرش نبود . بعد آنها بطرف اتاقهای شان رفتند .

بقیه در صفحه (۸۶)



مفاخر ملی ما

توسعه : : عبد اللہ رحمانی لکھنؤ

سینہ تاریخ

آرشیف ملی و تعمیر تاریخی آن

- ۳- مدیریت کارت وکتلاک این شعبه در صدد تهیه نمودن - کارتهای علمی اسناد و کتب خطی میباشد .
- ۴- مدیریت اسناد تاریخی : این شعبه نیز مانند مدیریت نسخ خطی مطابق پلان وظیفه خوشرا پیش میرود .
- در پهلوی شعبات فوق یک بورد مسلکی نیز وجود دارد که در تمام امور مسلکی با آنها همکاری داشته و در راه رفع پرالیم های شان مشوره میدهد . برای تنظیم امور عمومی موسسه شعبه یسی بنام انسجام اداری وظیفه ارتباطی را بعهده داشته ، در اجرای امور غیر مسلکی بذل مساعی مینماید .

تعمیر تاریخی آرشیف ملی :

تعمیر آرشیف ملی در کنار سالنگ وات فعلی و باغ چرمگری سابق مقیمت دارد ، تعمیر آرشیف ملی بایک دیوار سنگی کتاره دار احاطه شده است ، اگرچه تاریخ دقیق اعمار این تعمیر معلوم نیست ولی نظر به روایاتی پس از اعمار پستانسرای ساخته شده که در سالهای اخیر زمامداری امیر عبدالرحمن خان (۱۲۷۱-۱۲۸۰ هـ.ش) اهداف میباشد .

این تعمیر دارای تهدایی به عرض دو متر و عمق سه متر بوده ، مواد آن از سنگ (مخلوط خاکستر ، چونه و بنگ میباشد) دیوارهای آن از خشت پخته ساخته شده ، عرض دیوارهای خارجی (۴۵-۵۰) و - عرض دیوارهای داخلی (۸۰-۹۰) سانتی متر است . مدخل عمومی آن در سابق روه شمال قرار داشت . تعمیر از یک حال ورودی ، یک سالون پذیرایی خصوصی شاه یک سالون وسطی مشکی است . در سالون اولی دوالعاری متناظر یکی بشکل محراب و منبر با آئینه قد نما که در حصه پیشانی آن گل ترکی رسم گردیده و بالاتر از شیشه محراب و منبر قرار دارد ، در دو جناح آن گل برگ و سبزه دولتی که از چوب ساخته شده ، جلنظ نظر میکند . العاری دیگری در همین سالون به شکل مستطیل دو منزله ، حاوی یک آئینه بزرگ قد نما و خوش تنگه مافوقی ماشی است ، چنین فکر میشود که این العاری برای آرایش بکار میرفته است .

این هر دو العاری را استاد مردانقل به هدایت کرتیل محمد سرور خان از چوب جافور و به سبک بخارا ساخته است .

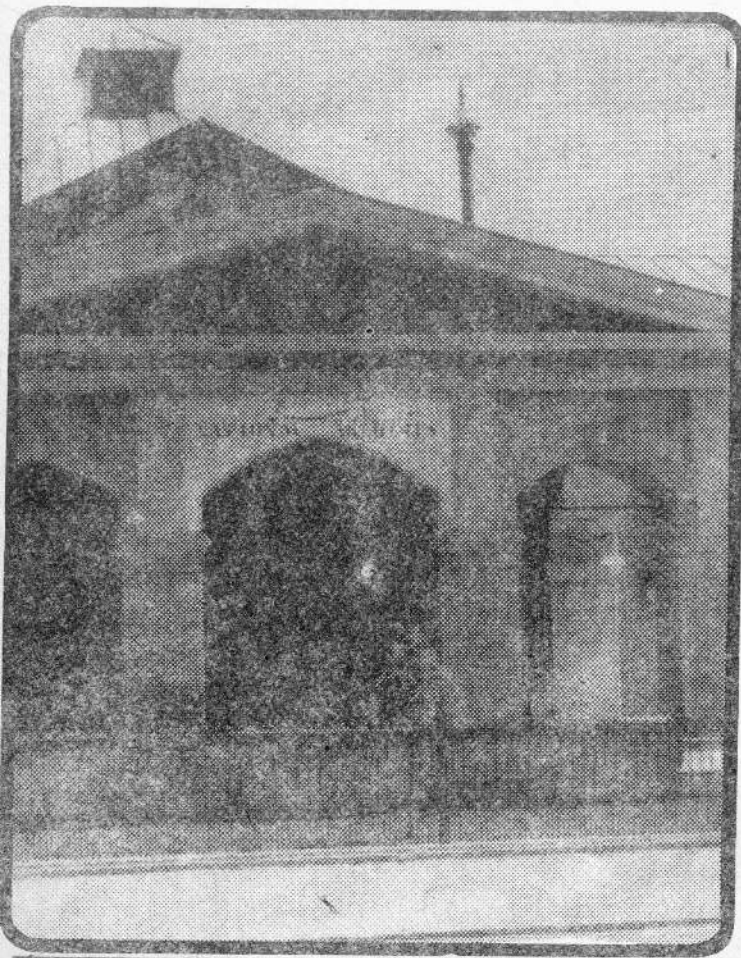
سالون وسطی یا حال هشت متر ارتفاع دارد ، گل و برگهای منقش و الوان مختلف بروی فلز در سقف آن میناسا توری شده است . در قسمت وسط حال یک میز سنگی که پایه های آن به گونه مارپیچ از چوب ساخته شده است ، قرار دارد . بالای آن میز ، یک پارچه سنگ مرمر به هخامت پنج سانتی متر و ابعاد (۸۰ در ۷۰) سانتی متر جلنظ نظر میکند ، در دو جناح این حال دو سالون بزرگ نمایی قرار دارد که در یکی اسناد تاریخی و در دیگری کتب خطی لطفاً ورق برگردانید

تاریخ کشور باستانی مآظهر و مبین عظمت و جلال مفاخر مدنی اعمار و قرون گذشته است ، جنبشهای انسانی زیادی درین موزیم پدید آمده ، ارزشها و نفایس مادی و معنوی فراوانی در پرتو تلاشهای پیگیر انسانهای زحمتکش این سرزمین شکل گرفته است ، از سوی دیگر آنچه را که تاریخ پرورشی بیان مینماید ، یک سلسله مدارک و اسنادیست که مواد خام این وثیقه ملی را میسازد .

بدیهیست کسانی که دلچسپی مزید به روشن شدن زوایای تاریخ و مجهول تاریخ کشور خود دارند و در صدد تکمیل نهادن در این عرصه میباشند ، از استناد به اسناد موثق و معتبر ناگزیراند ، زیرا برای یک پژوهشگر و محقق دشوار خواهد بود که بتواند به نیازهای تحقیقات و اقمیت گرایانه خود بدون فراهم نمودن اسناد ، پاسخی رضایت بخش بدهد .

در رابطه با این موضوع یعنی گنجینه اسناد معتبر ، میتوان از - آرشیف ملی یاد کرد . البته یک دهه قبل تمام داشته های آرشیف ملی ام از آثار خطی (دهاسه هزار نسخه) و اسناد تاریخی - (بیش از دوصد) نبود ، از جانب دیگر عدم وجود جای مناسب برای نگهداری علمی این آثار گرانبها ، شوش مسئولین این موسسه را در چند ان ساخته بود . اما در سالهای اخیر دستیا بی به جای مناسب حفظ موارث ارزشمند فرهنگی ما از یکسو و گرد آمدن سیل اسای آثار از سوی دیگر ، قلب مردم ما خاصتاً مؤظفین این موسسه را مملو از صرت ساخت . آرشیف ملی از نگاه شکل دارای این چهار شعبه مسلکی است :

- ۱- مدیریت مکروفلم فوتوکاپی : این شعبه ابهراتوار مجهز به غرض تهیه فوتوکاپی و مکروفلم آثار و اسناد تاریخی در اختیار دارد .
- ۲- مدیریت نسخ خطی : این شعبه وظیفه دارد تا آثار مربوط را بشیوه های علمی حفظ و حراست نموده ، در تهیه فیش های قدماتی برای فهرست های کتب خطی مبادرت ورزد و بجهت همکار دایی - مراجعان داخلی و خارجی در شعبه ریسرچ و مطالعه و سالون نمایی باشد .



مقابل انفجارها انهدام قسمت فوقانی را دارا میباشد. بخاطر ثابت نگهداری درجه حرارت هوای داخل تهکوی بین تعداد اصلی تعمیر و دیوارهای تهکوی که در حدود (۲۰ تا ۵۰) سانتی متر از هم فاصله دارند، از مواد عایق یاسوخته ذغال پرکاری شده است. این تهکوی که از دو طرف توسط زینه هابه منزل اول راه دارد، از سه قسمت تشکیل گردیده است. دو سالون بزرگ جناحی و یک سالون وسطی که ارتباط این سالونها ازین تهدابهای تعمیر صورت گرفته، البته جهت حفظ مقاومت تهداب ارتباطات با دروازه های ارتباطی تهکوی فرمهای آهنی کانکرتی به ضخامت ۴۰ سانتی X ۲ متر در نظر گرفته شده است، برای جلوگیری از وقوع حریق نیز تعدادی بیرونی به گونه زیر اتخاذ شده است:

- ۱- در رنگالی تمام قسمتهای چوبی و دیگر حصص ساختمانی منزل - فوقانی، از رنگ ضد حریق استفاده شده است.
- ۲- پلاستکاری تمام دیوارها و سقف تهکوی از مواد (ازبست سمیت) به ضخامت دو نیم سانتی متر استفاده شده.
- ۳- پوشش منزل اول، که بالای تهکوی قرار دارد، از (ازبست) به ضخامت سی سانتی متر میباشد.
- ۴- چون حین وقوع حریق در تهکوی برای اطفای آن نمیتوان از آب

اسناد تاریخی که شده است

- کار گرفت، از این رو از گاز کربن دای اکساید (CO₂)، که ازین مجرا بداخل تهکوی پمپ میگردد، استفاده میشود.
- در این صورت باید تمام مجراهایی بسته شوند که امکان خروج گاز از آن ها بیخارج متداول نباشد. لذا به دروازه ها و مجراهای تهکوی، رابری مخصوص تعبیه شد. است تا با بلند رفتن درجه حرارت منبسط گردیده، باعث سدود شدن مجرا گردد.
- ۵- حریق احتمالی منزل اول (بالای تهکوی) بشکل عادی توسط آب خاموش شده میتواند، هرگاه آب به تهکوی سرانبر شود، از طریق مجراهای موجود در دود هلیز و نیز زینه، به چاه قبلا یاد آوری شده، انتقال می یابد.
- ۶- اگر چه علامه های اتوماتیک خطر حریق در نظر گرفته شده ولی تاکنون تولید و نصب نگردیده اند.
- این تعمیر در سال ۱۳۵۶ ه. ش. ترمیم گردیده، در اختیار آرشیف ملی گذاشته شد که با (دویاسه هزار) نسخه قلعی و (دو صد سند) تاریخی اش خود از تعمیر وزارت اطلاعات و کلتور به این جا نقل مکان نمود.
- در حال حاضر آرشیف ملی (دوازده هزار) نسخه خطی و بیش از (یکصد هزار) اسناد تاریخی دارد که همه روزه در خدمت مراجعین دانش پژوه خود قرار دارد.

ترمیم آن تصمیم اتخاذ نمود، بعد از مطالعات زیادی که در باره این تعمیر صورت گرفت، قرار شد تا از آن بحث خزینه آرشیف ملی یا تاریخی کار گرفته شود، بنابراین وزارت اطلاعات و کلتور وقت از وزارت نوایید عامه خواست تا ترمیم این تعمیر رابه سبک قدیم تعمیر شده گیرد. انجنیر عبدالله خان (نجد) به تهیه نقشه ترمیم تعمیر مذکور توظیف گردید.

پس از منظوری ۲۶ میلیون انغانی بودجه، به ترمیم آن اقدام کرد.

نظر به عدم موجودیت جای مناسب، قسمت پایین سه سالون وسطی به عمق سه متر کندن کاری شد. زیرا در نظر بود تا از مناسیل اول مشیحت نمایشگاه کتب خطی و اسناد تاریخی که فوتوکاپی و عکسهای آن در آن گذاشته میشود استفاده شود، از طرف دیگر بعضی ملسقات آرشیف ملی، از قبیل اهراتوره های تهیه میکروفلم، ترمیم و تعقیب از خطر فرسوده شدن آثار و اسناد خطی و برای نگهداری خوبتر به شرایط مخصوص مانند رطوبت ۵۵ تا ۶۰ فیصد و درجه حرارت در حدود ۱۵ تا ۲۴ درجه سانتی گراد، همچنان محفوظ نگهداشتن آثار از خطر انفجار و انهدام و غیره، ضرورت بود. لذا تهکوی تعمیر در نظر گرفته شد، البته برای ایجاد این تهکوی مطالعات سطح آبهای

۱۲ هزار نسخه از یکصد هزار از گزند حوادث حفظ

تحت الارضی و نوعیت تهداب و استحکام تعمیر از نگاه بارهای اضافی عمودی و بارهای افقی زلزلی صورت گرفت. چون سطح آبهای تحت الارضی نظریه تجارب چندین ساله اهالی جوار تعمیر پایین تر از ۴ متر از سطح زمین بود، لذا امکان بوجود آوردن تهکوی را - میسر ساخت. از جانب دیگر پس از کندن کاری قسمتی از تهدابهای تعمیر معلوم شد که تهداب تعمیر با عمق تقریبا سه متر عرض نهایی دو متر قابلیت برداشت وزن اضافی تعمیر را دارا میباشد. با آنهم برای کاستن از اوزان اضافی بالای تهدابها و بوجود آوردن یک سیستم - مقاوم زلزلی از سیستم پایه ها و گادریهای کانکرتی کار گرفته شد. چو خطر احتمالی آب خیزی در موسم بارندگی موجود بود، برای اینکسه تهکوی از خطر بلند شدن رطوبت در امان باشد، از یک سیستم زاگی در تهکوی، که به چاهی منتهی میشود، کار گرفته شد. در این چاه و ترمیم اتومات نصب شده که در صورت بلند رفتن آب تحت الارضی از ارتفاع معینه آب اضافی را بصورت اتومات از تهکوی خارج می نماید. (سند بیک سند تاریخی موجود در آرشیف ملی) از طرف دیگر تهکوی دارای مواد (مخصوص) که مشتمل از تات و قیر است در زیر فرش و تهدابهای پایه ها استفاده شده و این مواد در دیوارهای جناحی با چنان تهدابهای اصلی تکرار گردیده است. پوشش تهکوی که بشکل آهنی کانکرتی میباشد دارای ضخامت (۳۰) سانتی متر بوده، سطح بندی دو گانه طوری سنجش گردیده که مقاومت کافی در

هنری و تاریخی به نمایش گذاشته شده است که هر روز مردم فرهنگ دوست ما از آنها دیدن مینمایند. درین دو سالون بزرگ دوالمساری کلان سه منزله به ابعاد (۲ متر در ۵۲ سانتی و ۲ X ۲ متر)، ساخت شیر محمد نجار (در سال ۱۳۱۷ ه. ق) توجه بیننده را - بخود جلب میسازد. در قسمت فوقانی یکی از این انباری ها سرلوحه یی که معروف گل و برگ است چلبه نظرمیکند، در وسط سرلوحه، که از چوب ساخته شده است، امضای امیر عبدالرحمن خان بشکل ظفرا کنده کاری شده است. سطح انباری با گل ها و برگ های برجسته تزیین یافته است. در اعرف این سالونها چهار برنده بازویستسه و چهار اتاق کوچک گوشواره مانند، موقعت دارند. اتاقها و برنده ها شبیه هم اند، به همین گونه، بدو جناح داخل تعمیر شنایهای - صبری و مجهز غرض استفاده ساکنان عمارت ساخته شده است. در تاج التواخ، چاپ سنگی جلد دوم، آمده که تعمیر آرشیف ملی محصول کار اشخاص ذیل میباشد:

- ۱- عبدالرحمن خان مهندس.
- ۲- عبدالسبحان خان مهندس.
- ۳- میر عمران رئیس اداره دولتی (گمان می رود که خود میر عمران سر پرست امور تعمیراتی بوده).
- ۴- منشی نظیر برآوردی و ازینجا کنده (نضربه تحریری سند - تاریخی محفوظ در آرشیف ملی) این شخص در سال ۱۳۱۳ ه. ق

وظیفه ارزایی و برآوردی یک کاروانسرا را نیز برعهده داشت.)

- ۵- منشی محمد بخش نقشه نویس (قبل از آنکه از طرف امیر عبدالرحمن خان به این کار استخدام شود، نقشه نویس باشی ایالت پنجاب بود، زمانی که در کابل مقیم شد، به دستور امیر عبدالرحمن خان به چند تن از نقشه نوسان کابل قواعد نقشه نویس را تعلیم داده است، (سند تاریخی محفوظ در آرشیف ملی)
- ۶- از نجاران و نقاشان معروف آن وقت میتوان از استاد شیر محمد نجار، محمد عزیز ایکم و میر سیف الدین عزیز نام برد، (تاج التواخ جلد دوم چاپ سنگی و نسخه خطی محفوظ در آرشیف ملی)
- پیرامون هدف اعمار تعمیر آرشیف ملی، گویند که وقتی عبدالرحمن خان از سفر بخارا برگشت به کمک مهندسین که با خود آورده بود، این تعمیر رابه منظور استفاده دفتر رسمی حبیب الله خان ولیعهد و جانشین اعمار کرد، بعضی ها میگویند که این تعمیر مدتی مهمانتخا دولتی بوده و مهمانان خارجی در آن اقامت میکردند، بعد در زمان امیر حبیب الله، مکتب حربیه در همین تعمیر تاسیس گردید (امان الله خان هم از همین مکتب فارغ شده است) و تا زمان محمد نادرخان در همین جا قرار داشت.
- زمانی هم دیپوهای لوژیستیک وزارت دفاع وقت در این تعمیر جایجا شده بود، بعد ها از خاطره ها فراموش گردید، تا آنکه قدرت سیاسی در ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ تا اخیر ۱۳۵۶ به محمد داود تعلق گرفت، چون داود از نزدیک به تعمیر آشنایی داشت به



برای یک مرد تر کتر عالی و اخلاق نیک لازم است

عفت اراحصاری کارمند شرکت افغان کارت؛
- خوشترین مرد به نظر شما کدام مرد خواهد بود؟
به نظر من بهترین و عالی ترین مرد کسیست که
در آرای کرکتر عالی بوده و با نظافت، با نزاکت،
اخلاق خوب و نیک باشد زیاد سخت گیری مساوی
نیاشد. و هدفش در زندگی خدمت به مردم و
خانواده اش بوده هیچگاهی فکر ضرر به هموطنانش
ندارد. مسرنداشته باشد. چنین مردی را به یقین
اجتماع انسانی می بندد. من هم با چنین مردی
در آینده ازدواج خواهم کرد.

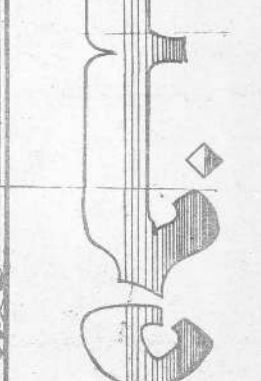
دختران از پسران و پسران از دختران چه توقع دارند؟

پسندیده و زیاده نداشتن

مرد باید شجاع و دلیر باشد



عابد و کهکشانی فارغ التحصیل لیسه سلطان
رضیه کابل:
- خوشترین مرد به عقیده شما کیست؟
به عقیده من خوشترین مرد کسیست که از سندن
برافتخار میهن بیرونی نموده و به مثابه یک جوان
روشنفکر و آرای یک روحیه عالی و وطن پرستی، مرد -
انگی و شجاعت باشد، عنعنات و رسوم پسند پسند
مردم خویش را پیوسته رشد دهند. نه اینکه طوریکه
متأسفانه بعضاً مشاهده میگردد بعضی از جوانان
حتی تحصیل کرده ها به عنوان بیرونی از مد و لوکس
بودن یا بولد اراخاج دیده، عنعنات اصیل افغانی
شان را فراموش کرده اند. همچنان به عقیده من از
همه اولتر مرد اعتماد به نفس داشته باشد. در آن
صورت آنچنان مرد را همه اجتماع خواهند پذیرفت



دختران از پسران و پسران از دختران چه توقع دارند؟

به تمام معنی يك زن

دختران نباید تقلید بیجا کنند

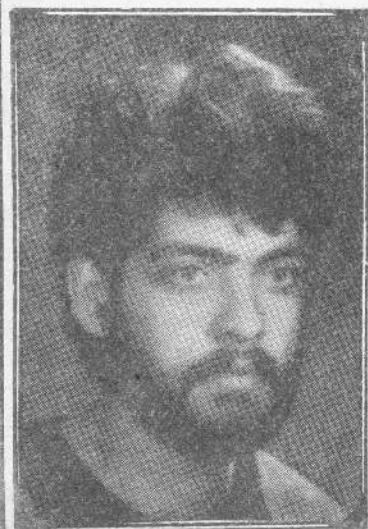
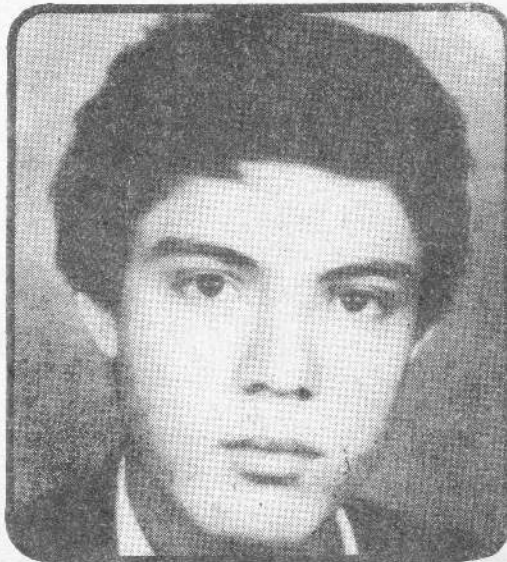
همکار خوب خانواده گی

سید یوسف محصل سال دوم
انستیتوت طب کابل :
— عالی ترین دخترانظر شما
کیست ؟

— عالی ترین دختر به عقیده
من دختر است که از صفات عالی
انسانی برخوردار بوده و به تمام
معنی يك زن باشد ، همچنان
باغوروز یا معاشرت بوده در فامیل
همیمی باشد و میتواند در آینده
مادر خوب برای فامیل و اجتماع
خود باشد . فراموش نکنم که
تحصیل و ناسوادنی در تکمیل
شخصیت مرد و زن حتمی است .
من زیبایی باختر را ترجیح
میدهم بر زیبا پرستی ظاهری

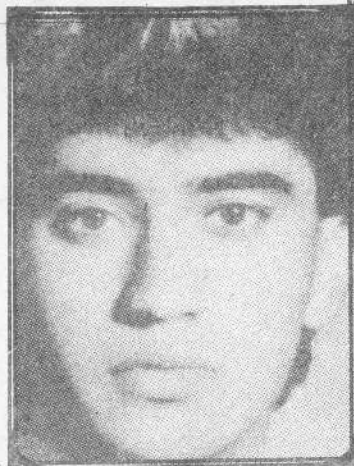
دوران محصل بوهنخی طب کابل :
— عالی ترین دخترانظر شما کیست ؟
— به نظر من دختری که دارای طبیعت خالصی
افغانی بوده و از تقلید های بی جا از دختران غربی
خودداری نماید و دارای کویکتر عالی و احساسات
عاطفه که شایسته يك دختر نمبورافغانی بسود و
و در اجتماع دارای رویه و روش خوب با اطرافیان
باشد ، يك دختر دارای صفات عالیست ، خصوصاً
دخترانی که در ساجه تحصیلی قرار دارند بهتر
خواهد بود که متوجه درس و تحصیل خود باشند
تا در مورد بد و فیشن بیندیشند و دختری که بتواند
بعد از ازدواج يك همسر خوب برای شوهر و يك
مادر خوب برای اطفال خود باشد .

صابره محصل بوهنخی علم :
— خویترین مردانظر شما دارای کدام صفات
میتواند باشد تا شما اورا بیذیرید .
— جوان مورد علاقه من باید باغوروز ، دارای
شخصیت عالی و ممتاز و سویه تحصیلی خوب باشد .
و در رهلوی داشتن این صفات همایش نبوده در امور
خانواده گی همکار خوب باشد و فراموش نشود که مرد
مورد علاقه من باید از اخلاق و کویکتر خوب در اجتماع
برخوردار باشد تا همه مردم اورا بیذیرد .



راستگویی زیور زن

شاه ولی حکیمی کارمند
سازمان جوانان شهر کابل :
— خویترین دختر به عقیده
شما از چگونه صفات برخوردار
باشد .
— من از زود دام یاد دختری
ازدواج کنم که دارای تحصیلات
عالی بوده و مانند زیورنالیستان
راستگو واقع بین و سخت گیر
باشد و در حق و مص مسایلی
زنده گی از منوره نار بیگزرد .

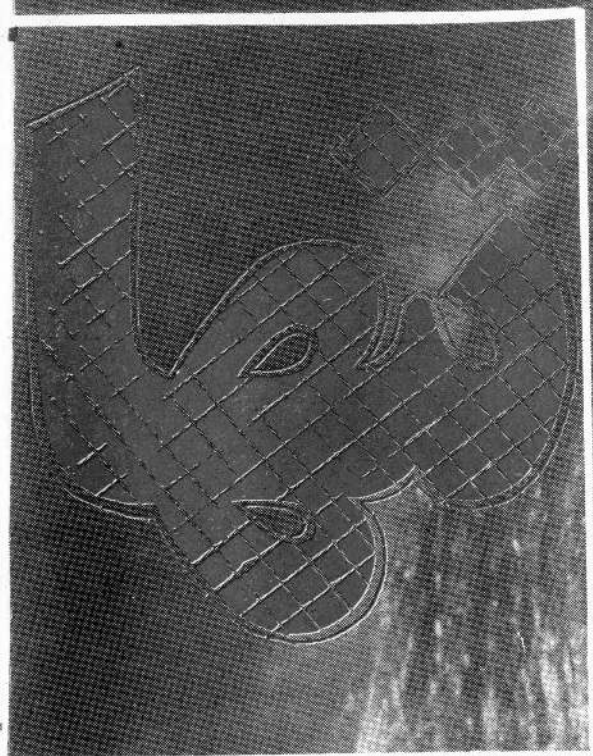


تحصیل یافته نه دستاو

علاو الدین سیفی فارغ لیسه
مولانا جلال الدین بلخی :
— میخوام با دختری عروسی
کنم که عنعنات افغانی را رعایت
نموده و مطابق شرایط خانوادگی
ام زنده گی خود را عیار بسازد .
ازدخترهای ((دیسکو)) مجاز
خوشم نمی آید .
البته باید دخترمورد نظرس
حتماً تحصیل یافته باشد .

کلمه نوری

که می ماند



فریده انوری
یک کلمه نوری ماند هزاران
پارچه شعر را در برنامه های
مختلف رادیو تلویزیون
دکلمه نموده است

وقتی گپ میزد صدای زهری داشت و هرگز فکر نمی شد که آن صدای لطیف زنانه که شعر مولوی سعدی و حافظ و دیگران را یک کلمه میکند از آن او باشد. او در بیست و هفت سالگی در تهران متولد شد. او در دبیرستان فارسی و ادبیات فارسی تحصیل کرد. او در سال ۱۳۴۵ در پوهنتون کابل به تحصیل در رشته هنر وادبیات پرداخت و سالی بعد به ایالات متحده آمریکا رفت و در آنجا به تحصیل ادامه داد. او در سال ۱۳۵۲ به ایران بازگشت و به گویندگی در رادیو ملی و تلویزیون ملی ایران پرداخت. او در سال ۱۳۵۹ به سمت مدیر عمومی هنر وادبیات ایفای وظیفه کرد و در این سمت تا سال ۱۳۶۲ باقی ماند. او در سال ۱۳۶۹ به سمت مدیر عمومی هنر وادبیات رادیو و تلویزیون مقرر شد. او در انتخاب شعر برای دکلما -

فریده انوری اکنون در ایالت کالیفرنیا، ایالات متحده آمریکا با تاروق شوهرش مسیح پسرش و ساره دخترش زندگی میکند. در سال ۱۳۴۵ در پوهنتون کابل به تحصیل در رشته هنر وادبیات پرداخت و سالی بعد به ایالات متحده آمریکا رفت و در آنجا به تحصیل ادامه داد. او در سال ۱۳۵۲ به ایران بازگشت و به گویندگی در رادیو ملی و تلویزیون ملی ایران پرداخت. او در سال ۱۳۵۹ به سمت مدیر عمومی هنر وادبیات ایفای وظیفه کرد و در این سمت تا سال ۱۳۶۲ باقی ماند. او در سال ۱۳۶۹ به سمت مدیر عمومی هنر وادبیات رادیو و تلویزیون مقرر شد. او در انتخاب شعر برای دکلما -

فریده انوری از برنامه های فوق العاده راد یو بی و تلویزیونی را فریده انوری در تنهایی در یک کلمه شام و گویندگی برنامه های ادبی می برد. او در استانهای دنباله در اردو و یو و درامه ها و قصه های تمثیلی ایفای کرد. فریده در تمثیلی استعداد فراوانی داشت. او نقش زنده ارک را در استان دنباله در اردو و یو به همین نظم با موفقیت بسیار ایفا کرد. همچنان او در سلسله ای از استانهای که در آخر سالهای چهل توسط (مراد) نوشته و تهیه می کرد به آنچنان با مهارت و توانایی نقش هایش را ایفا می کرد که مورد توجه فراوان تلم نشو. نده گان و مخصوص نسل جوان آن زمان قرار می گرفت. فریده انوری در بوهر سفلی و کودکی و پیوسته سر بهما و انگش نشان می داد و با گستاخی و سرکشی و فرود در برابر سلفه گان و نابخوردن برخورد می کرد. بوکس در بوهر سحر ساحبه لان، ادبیان و هنرمندان محبوب و مهربان بود و آثار او فریده های هنری و ادبی شانرا آنچنان ستایش می کرد که گویی آن ادیب و آن هنرمند شکاری آمده است.

غزل های سعدی را بسیار دوست داشت و گاه گاه بیت های را تکرار می کرد. ای که از کلمه هنرنش دل انگیز خدایی حرف باشد من کاین همه از مهر جدایی به ویژه این بیت را دوست داشت: شمع را باید از این خانه برون بردن و کشتن تا که همسایه نداند که تودر خانه مایی و آنگاه سرش را بطور میزوسی که آنگاه از شور و هیجان بسود شور میداد. وقتی گپ از خیم و بیاضیات او بود چنان واکنش نشان میداد که گویی خیم همزاد او بود ماست و آنگاهی کاین ریشیات را زنده می کرد چنان حالی داشت که گویی کانی سروده های پنهانی دلش را باز می کرد. از شاعران معاصرین زبان کشوره اشعار خلیلی پیروزک دهقان، لایق و ناطق آشنایی و علاقمندی بسیار داشت و از شاعران معاصر ایران نادریور شاملوه ۱۰۰ سایه نصرت بقیه در صفحه ۲۴



مرکه کورنکی : د لجرم

له اسماعیل پیروز

او عزیزې افغان

ساره

مرکه

پیلیدې پیلېزې



سره اشنا شوي نه واي نوستا سې
هنري فعاليت به ترکومه خده بهرځ
تللي واي .
- داچي زه نن ورځ به پراخه
توگه خپل هنرخلکوته د راد پيو
تلويزون له لاري وړاندي کولي شم
ياد اچي د هيواد نه بهر په نورو
هيوادونو کې د خپل هنرخلکوته
وړاندي کولو د پيروز برکت
دې که نه زما هنر او استعداد به
همافسي بې تر ايرولاندې پاتې
وای لکه چې د اکلونه کلونه و .
پيروز نه يواځې له ما څخه رښتيني
هنرمند و چې د بلکې زما
کورنۍ يې هم هنر په ارزښت
پوهوله او دده د هنرخلکوته
کې وروسته د کلونو کلونو زه د خپلې
کورنۍ سره بېخلا شوم .
- اوس پوه شوم چې تاسې ولسي
حتي د خواب را کولو اجازه هم د

سيمو څخه هنرمند ان راتولول به
دې ترڅ کې زه هم د محمد د پښ
زاخيل به مرسته راد يوته راغلم او
وروسته مې د گلزمان په مرسته
بهرځ ته وکړ .
- عين بوښته له عزيزي افغان
څخه کوم څه خوښه چې دده د
سترگولاندې پيروز ته کوري داسې
معلوماتي چې کواکې د خپرو کولو
اجازه د هغه څخه اخلي . هغه
ورته وايي : ورکه خواب ماته ولسي
کوري . نو ياداسې په خپرو کولو
کوي .
- کله چې به ما د گلزمان پيکس
اواز اوريد . زه به مې په تونو
شواوډه اهيله به راته پيدا شوه چې
کاشي زه هم کله داسې سند رغاړې
شم . مگر کورنۍ مې سخت مخالفت
کاوه او دې ارتباط ما د پيري
کې د رهي او تکل وليدل . به

له ودي سره سم عزيزه افغان
او اسماعيل پيروز د محلي دفتر
ته د مرکې د پاره راخي . عزيزه -
افغان بېلکې تورنگې جامې به
تن کړې . پداسې حال کې چې
موسکاي پېر شوي وڅيز يې په خورا
صميميت راسره روښ کوي او د واره
مرکې ته خپل تيارې حرکتوي .
تر هر څه د مخه غواړم بوښته
وکړم کله چې له تاسې سره د مرکې
په خاطر موخوخلې ستاسې کورته
تيلفون وکړ عزيزه خان وويل چې
تاسې په کور کې نه ياست او په وې
غم خوړي . نو ما فکر وکړ چې البته
کورته د تېرې يا هم د ور وپنډه و-
بست کوي . مگر تصادفاً تاسې مې
د شورخون وپه څوږ لويوخت وليدي
انه چې تاسې د غرمې وپوي به
لخاي شورخونونو تر جان کوي به
داسې حال کې چې په لور غږ

عزيزه افغان: د خلکو د ملنډوله لاسه چا درې په سر کوم... اسماعيل پيروز: يوه دوی سندرې لانه وويل شو چې جيمي جيمي فرمايشي را ورسيزي...



همدې وخت کې ماما مې زما د ميندوتو
او ارامونو د ملاند له لمر په خيبر
را حرکت شو . هغه زما بلوي و . زما
په خاطر مې هرات ته کډه وکړه .
او هلته ماته هنري فعاليت پيل
وکړ . اوله چې کابل ته راغلو
د موسيقي په رياست کې د سرگس
د اسماعيل سندرغاړې شوم .
- د اسماعيل پيروز سره څه وخت
اشنا شوي .
- زه د نرگس د اسماعيل سندر-
غاړې اودې د ارکستر مسوول و . به
دې ډول سره اشنا شول چې اشناي
په مينه اومينه به واده ختمه شوه .
د واده څخه وروسته په شپيتم کال کې
د پيروز په مرسته راد يوته راغلم .
اوبه هغه کال مې د هغه سره
غبرگه سندر ((بياگې ي باريزي))
ثبته کړه .
- که فرض کړو چې تاسې د پيروز

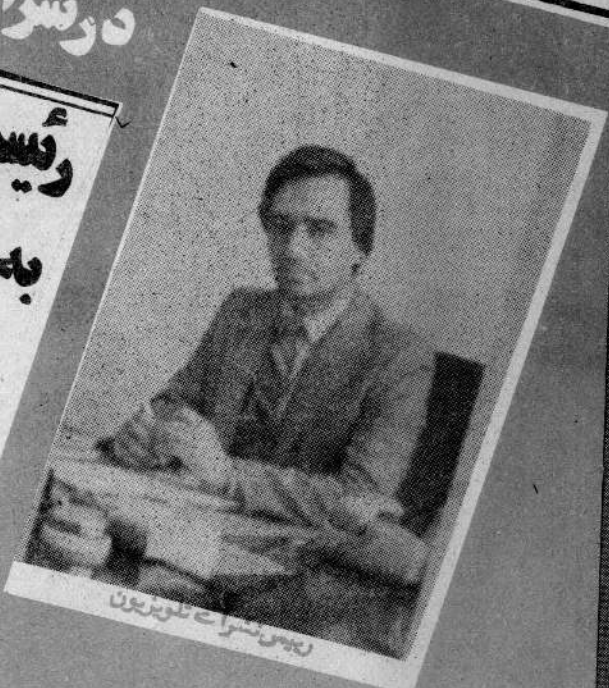
خاندې وايي :
- ماغوښتل چې هلته موتهر
ومينم چې په شورخون وې سترگي
ولکيدې نو څرنگه چې هم غرمه وه او
هم بياگه ته ميله مې نو کورنۍ وکړ
چې راځه په شورخون وکيد و وپولو .
- يعنې داچې د ((نيم او))
په لخي مو شورخون وځورل . به
هر صورت اوس به راشو ستاسې د هنر
لومړنيو څو تنو ته که پدې باب
وغيړيزي .
- زموږ به د پروا وجر وکې تهگه
ټکور د رباب سره ډير وده و چې ما
ورسره ليوڼي مينه د لرود . پلار مې
مولوي واو د هغه موسيقي نه به
خوښيد . خو ما د هغه څخه بسند
منگې او رباب سره سندرې بللې . په
کرار کرار مې ارمونيه هم زده کړه .
هغه وخت راد يو افغانستان د
د بري مجلس پروگرام ته د بيلابيل

آیا نشرات تلویزیونی میتوانند بهتر شود؟

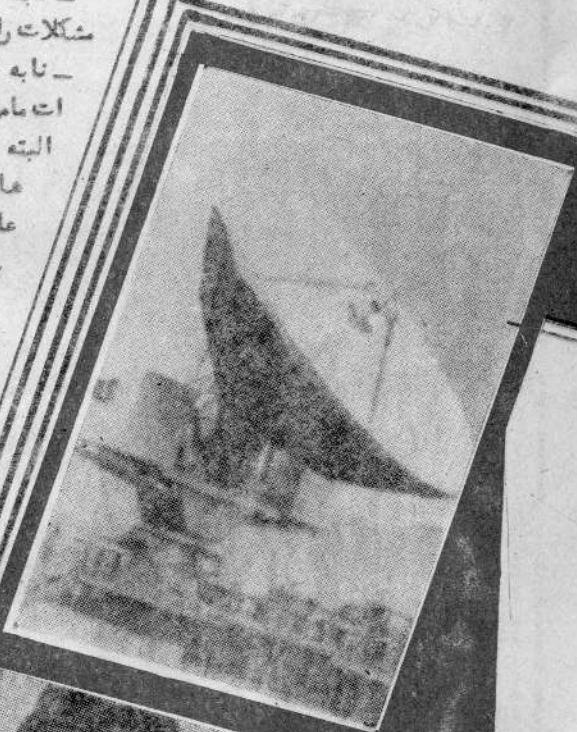
مباحثه از محمد اسف

در شرایط فعلی چه نشراتی میتواند قابل قبول برای مردم باشد
رئیس نشرات تلویزیون تازه درین پست مقرر شده است
به نظر میرسد که پلانی برای بهبود کار دارد

تلویزیون امروز بخشی از زنده گی ما را فراگرفته است. در خانواده ها، مباحثات، مطالعه، افسانه گوئی ها، شهنامه خوانسی ها و مجالس بلند و اندرزگرم بود. اما اینک تنها رادیو تلویزیون است که همه را به سکوت دعوت میکند و معلومی میشود وی آنکه امر ونهسی کند، قلب و روان بیننده را تسخیر می کند.
دقیقا تلویزیون باید سطح معرفت جامعه را بالا ببرد، زیرا که میزان زیبای مرجعه بی به سطح معرفت و آگاهی آن بستگی دارد. از اینجاست که این پرسش ها مطرح میشود:
- آیا تلویزیون برنامه های سرگرم کننده دارد؟
- آیا تلویزیون نشرات آموزنده را تنظیم مینماید؟
- آیا برنامه تلویزیون صرف وظیفه لذت یابی را برای بیننده ها دارد؟



رئیس نشرات تلویزیون



براستی زنده گی بر بهای امروز جهان بوسعیت را که با بالهای تلویزیون در یک چشم زدن تماشا میشود، چگونه باید منعکس ساخت؟
میرزم به سندیهای تلویزیون - وضع کار درین سندیها چگونه است؟ تلویزیونی با عمر کوتاه و امکانات محدود در برابر ما قرار دارد. وضع خاص که بر جامعه مسلط است زمینه یک رنگارنگی و متنوع برنامه های تلویزیون را محدود می سازد ولی برغم این همه آیا تلویزیون ما برنامه های مورد علاقه مردم را داراست؟
نشرات هفته های اخیر نشان داد که استعداد برای این کار وجود دارد اما باید پیگیری نیز با آن همراه باشد.
من بارتیس نشرات تلویزیون که تازه درین پست تعیین شده صحبت داشتم. وی در رشته ادبیات تحصیلات عالی ماستری دارد و عموما مصروف کار در بخش های فرهنگی و سایر اطلاعات جمعی بوده است. بعد از تقرر در پست جدیدش توانست یک حلقه کاری را بوجود آورد و استعداد های بنام و خاموش را به فعالیت دعوت نماید. هارون یوسفی رئیس تلویزیون کتف ویدئو گوست وقتی در تلیفون می پرسم که در دفتر هستید؟ پاسخ میدهد بلی، ۱۲ نیمه هستم. بسیار هستم تشریف بیاورید.
پرسشهایم را مطرح میکنم.
- نامه سامانی های در نشرات تلویزیون وجود داشته، چه فکری کنید چگونه این همه مشکلات را مرفوع خواهید نمود؟
- نامه سامانی های بود، و اینک آرام آرام نظم بوجود می آید که شما نشانه های آنرا در نشرات نامی بینید، میتوانم بگویم تا دو ماه آینده چهره تلویزیون بکلی عوض خواهد گردید.
البته بیننده گان تلویزیون این مساله را درک مینمایند که در شرایط موجود که در برخی از گوشه های کشور جنگ بر مردم ماحتمیل میشود و خون انسان هلی وطن ریخته میشود، نظم عادی نشرات تلویزیون مراعات نمیشود و ناگزیر باید بمسائل نظامی و وطنپرستانه نیز پیوند آمیز.
- در شرایطی که وضع اضطرار نافذ است و نیز جنگ در برخی از ولایات تشدید گردیده فکر میکنم انتظار نشرات و وطنپرستانه نیز وجود دارد، آیا آهنگهای حماسی جدیدی در نامه خاص درین مورد تدارک دیده آید؟
- درین مورد برنامه بانی تهیه شده اما طوری که میدانید وضع اضطرار حالت نوریل نیست ولی باید برنامه های اطلاعاتی غرض درک این حالت وجود داشته باشد.
آواز خوانان ما بعد از حمله دشمن بر جلال آباد محدود ۱۵ آهنگ تازه حماسی ثبت نموده البته که احساسات و وطنپرستانه آنان قابل تدارک است ولی باید گفت توجه داریم بسیاری از برنامه های معمولی ما به شکل عادی نشرات داشته باشد.
- تفسیراتی که جسته و گریخته در برنامه های تلویزیون به چشم میخورد برنامه های جدید است، اما چرا بدون نظم، چه تضمینی وجود دارد که این برنامه ها موزن خواهند بود؟
- طوری که گفتید چند برنامه جدید مثل ساعتی باشما، هزار و یک گپ، شعرستان سخن زیر آسمان کبود، در جهان ما، سفر تلویزیونی، گلچین موسیقی در نشرات جایز کرده که مورد توجه نیز قرار گرفتند و درین زمینه به ابتکار کار دایرکتور و ژورنالیستان چشم داریم از همه آنها دعوت نموده تا هر چیز خوبی که در ذهن دارند بروی برونه بیاورند.
- چگونه؟
- هیچ پیش شرطی وجود ندارد، فقط باید برنامه هایشان با معیار های لازم نشراتی و مطالبات بینندگان سازگار باشد.
- چگونه این مساله را عملی می نمایید؟
- من از همه همکاران دعوت نموده ام و خوشبختانه که آنسان پاسخ گفتند، فکر میکنم ایجاد محیط همبسته کار، بهبود کار را تضمین می کند.
بقیه در صفحه ۸۶

صاحبه : از حسينا خالد

مدال طلا برای

گل‌ساز افغانی در جاپان

عباسی بینا گل‌ساز افغانی در باره کارهایش سخن میگوید

یک مجله جاپانی نوشته است :

انگستانی که جادو میکند و سحر می‌آفریند .

اتحاد شوروی چندین مرتبه به نمایش گذاشته شده و مورد استقبال قرار گرفته است . آثار وی افتخارات بزرگی را به کشور به ارمغان آورده است ، چنانچه در فستیوال گل های آسیایی منعقد شده جاپان برای بار نخست افغانستان به نمایش گل های ساخته شده مستر بینا به دهافت مدال طلا افتخر گردید و در مقام های عالی قرار گرفت .

مسترم بینا را بشناسیم :

سید عباس بینا فارغ التحصیل شعبه ژورنالیزم پوهنتون کابل است و فعلاً مسوول دبیرتیم اطلاعات از انس اطلاعاتی باختر میباشد .

از وی پرسیم :

- از وی زمان به صنعت گل‌سازی آغاز نموده اید ؟
 - از آوان کودکی به هنر گل‌سازی شوق و علاقه فراوان داشتید یا نه ؟
 - در سال ۱۳۵۲ بعد از آنکه اولین اثرم را تهیه نمودم سخت مورد ملاحظه دوستان و خواهش ایشان قرار گرفت .
 - پس شوق اصلی تان دوستان هنرمندان بوده اند ؟
 - خبر قبول اینک دوستانم مراد دین را بشوق نمایند مدیون زحمات مادرم خواهم بود نه روی که خودش به هنر سوزن دوزی و مخصوصاً گل‌دوزی دوزی دستم می‌کامل داشت مراد دین راه یاری رسانید نه همه افتخاراتی که من بدست می آورم از زحمات مادرم بوده است .
- بقیه در صفحه (۸۶)



هنر گل‌سازی امروز در سطح جهانی دارای ارزش‌های نهاد است که فراتر از بهترین گل‌سازی ها در نمایش گاه های جهانی نیز نمونه های کارگسازان به نمایش قرار می‌گیرند .

ما مسترم سید عباس بینا یکی از گل‌سازان که تازه کارهایش در نمایش جاپان مورد توجه قرار گرفته حرف و سخن داشتیم . کارهای بینا در نمایشگاه های کبک ، چکسلواکیا ، بلغاریا و

کسیکه میتواند

بخواند، بر قصد، تمثیل کند

تقلید نماید، به نقاشی پردازد و...



مصاحبه‌ی با مثل خوب نصرالدین شاه کمیدینی به سبک خاصی.

مباحثه : از منیر

آمد • همان بود که من در این برا
گام برداشتم •
استاد شما در این زمینه

کمیست ؟
- من هیچ استادی ندارم بخودم
شعرا و آهنگ را درست میکنم و میخوانم
منظور من این است تا مردم را سرگرم
سازم مثلاً من میخوانم :
یا تو گویم عزیزم، من استم بی خانه
آواره و سرگردان میگردد بهشت خانه
و حرکاتم را نیز خود تنظیم مینمایم و
پارچه های جالب و کمیگرم را مسمی
آفرینم •

- پس شما زیاد بالای خود حساب
می کنید •
- بلی • زیرا هیچکس مثل من بهک
آهنگ را با تمثیل آن اجرا و هیچکس
مانند من از همه این کار برآمده
نمی تواند •

از حرف زد نشا استنباط میشود که
زی تپ کار خود را مستقل میدانند و
کمیدینی است که سبک به خصوص

بقیوه صفحه (۸۶)

خود تقلید کنم، آوازهای طلبه را
با دهنم بکنم و امثال اینها •

- شما چه وقت به هنر آواز خوانی و
تمثیل روی آوردید و کمیدین شدید؟
- من سه سال شده است که آواز
کمیگرم می خوانم و تمثیل کمیگرم میکنم
- آیا این مدت بسیار ناچیز است
نیست اگر شما فعالیت کنید به هنر بودید
پس چرا زود تر شروع نکردید؟

- در روزهای کودکی و جوانی
را در یکست و تلویزیون وجود
نداشت در این وقت ها من تلویزیون
یون را می بینم و کست میشنم و علاقه
گرفتم و با خود گفتم که من از دیگرها
چه کسی دارم و وقتی که دیگران
میخوانند و تمثیل میکنند پس من هم
میتوانم کمیگرم، د و خواندن و پارچه
های کمیگرم را در حضور دوستانم
اجرا کردم، آنها مرا تشویق کردند و
هم چنان آوازم خوش خودم هم

تقلید در کارش بیشتر از خلاقیت
است حرف دیگری است که میتوان
با فرا هم سازی زمینه روی را کمک
نمود تا خود نوآوری کند او
از کمبود امکانات گله ضا
است مخصوصاً از پیدا نشدن
مجال هنر نمایشی اش در تلویزیون
او نصرالدین نام دارد و مردم هم
آزاد به همین نام می شناسند •
او در دفتر مجله به منظور مصاحبه
در مقابل من نشیند، کلاه شیویش
را از سر بر میدارد و بالای میز میگذارد
به نظرم پنجاه و چهار و یا پنجاه و پنج
ساله می آید •

- هنر شما چیست؟ یعنی شما
کدام کارها را انجام دادید مسمی
توانید؟

- من میتوانم بخوانم، برقصم و
تمثیل کنم، از حرکات مختلف
تقلید کنم صدای ماشین موتورها

المعلمان، ناخواند، اما از سبک
بملاحظ خوشی هموطنان ما است •
وقتی در هروسبی یا محفلی در
هوتل استی، می بینم که اوستی
آید، همه به او توجه می کنند •
به همه احترام میکنند، اما با هر
حرکت خود مردم را به خند و وا
میدارد، با احترام صحت مردم را
می پرسد و با احترام اجازه میخواهد،
لحظه بی هنر خویش را با همه
خدمت میکند، صداهای آواز
های مختلفی را تقلید میکند، گاهی
موتراست، گاهی گادی ران، -
زمانی هم هنرمندی از هر کجای
دنیا، حرکات خاصش با آهنگ ها
جان پاست •

شاید به شکل بتوان او را -
هنرمند گنیم اما او یک هنرمند است
استعداد کافی دارد ولی اینکه

لن و داس تان

زموږ کوربه ښار په منځ کې و. اصحوا نزه دي څلور وخوا ته د تلور اتلسو لاري د کوربه مخي تيريدې دي. دې وضعې زما سر او ايلار مغرورا وهوايي وړلوږه کړه. د دې څخه په گټې اخستو ژوند موڅه ناڅه ښه شوي و. تېروته موچې د ښار په شمالي لويه پڅې څنډې کې اوسيدل ژوند يې د وږنه وښه شوې. زما مور او ايلار به تل د کوربه ميلستون کې د ستر ځوان غوړولې و او دې وې مارنوم يې گڼلې و. د لري وطنوڅخه موهم څه ناڅه دوستان لرل. د کال په بېلابېلو وختونو کې به د بېلابېلو سيمو پورې اوغلي راتلې. خود د وخت په تيريدو زموږ سيمه د ښار له زړو سيمو څخه شوه. او اوس اوس يې هغه پخواني برم نه لاره. له سترگو ولېده. او پرېره زړه شوه. زمانه مير او ايلار بيا هم داسيمه خوښيد. خوزه که رشتيا وو ايم د وږه خوښ نه و. زمانه خپله ښار د سره خوښيد او نه مې هم په هغې کې خپل کور. ځنود وستانوښه تل راته ويل چې د داسې کوربه لرلو لوی داسې يې. او ما به خواب ورکساره چې چندانې يې په دليل نه پوهېږم. زړه مې داسې ځاي غوښت چه هلته مې هرې ول څېرې نه ليداي. چالاکه خلک. ساده. خلک. احمق. هوشياران. هوشيار احمقان. کم عقل چاپلوسان چاپلوس کم عقلان. بېرگان. د خپلو گټو موندوران. صادقان. د رواجن رشتيا وړېکې اونور.

خپلار به تل نصيحت راته کاوه: — وهلکه ژوند هم داسې وي. ته لانه پوهېږي. رشتيا هم زه نه پوهيدم. يوازي د ځوانۍ په وروستيو وختو کې د دې دغه داسراود روازه مې په مخ خلاصه شوه. خوب پرده وچشتناکه د روازه ده. او د دې د ژوند نقاشي پرده مې په مخ کې پرته ده زه د پلار په څېر پوهېږم. داپوهه ماته زما پوانې يوال راکړه. صادق جان د رنځم.

صادق جان د پيرموز سرې و. همدغه مرموزوالی يې زما خوښيد. رشتيا ورته وايي. همدغه مرموزوالی يې وچې زه يې ورچڼب کسېم. ده به په هرڅه کې يو بل څه ليدل. شک نه و. کوم بل څه و. او هغه داسې وچه ده. د هرڅه له پاره ځانته تمه پرده ولود. ښه په ځاي مفهوم. د عقل سره برابر او مناسب مفهوم و. خو په ټولسو شيانو کې د ده له نظره سيوري پرتې پورته لرل. د سيوري خوځيدل ليدل. وپېدل. او مړه کيدل. د هرچا په مقابل کې يې د دې نظر څخه دفاع کولاي شوای. چاچې ورته غوښتېد سيوري پوهيدل. د سيوري د سرې بله خوا گڼله.

دې زموږ کورته چې اوس نوله نظره لويدي او د ښار وروسته پاتې سيمه وه. پر راته هغه زمانه پلار څوښيد. تل به يې زه په دې هلکه وډ گلم. او پښم ځل څوښه يې راته وويل: — د ښه لېنگه سرې سره دې انو يوال ده. خداي دې څير پېښ کړه. څوک چې صادق وي هغه داسې نه وي. خوځېره دلته وه چې هغه زما پور څوښيد. او يوې ول د پيرې اوسيدې اړېکې مو په منځ کې ټينگې شوې وې. هغه به پرېه زغره زمانه خپل خپلوانو په هلکه خپله رايه ښکاره کوله. دې موضوع پور څوښيد راکاوه. د خپلوانو سره مې يوه غموسې کرکه پيدا شوې وې. ده به دوي ټول غندل د هر چاپې اهدا ف به يې راته سپړل. هيڅوک نه وچې د هغه اهداف ده ته ښکاره نه و. له بله پلوه دې هم زموږ خپل خپلوانو پدې شو. که د چاپه گوسو

د بريالۍ چندر ليکنه



د خور کورنۍ

دې مرموز څېر ماته پونا پېژندل شوې احساس ښکاره کړ. خوله د پورته ماڅه ليدل. يانې اوس لومړې مې خپلې سترگې پټې کړې وې. خو که رشتيا ورته ووايم نو سترگې مې هم خلاصې وې. له دې پورته مې څه نه ليدل. ناڅاپه مې د دې موسکا سيوري په سترگو شو. له ځانه سره مې سپړ وکړ. د موسکا سيوري څه ښوول خوزه پرې نه پوهيدم. داسيوري غټ شو. غټ شواو غټ شو. صادق يې شاته پټ شو. خپله پټ نه شو. سيوري پټ کړ. مانور څخه ونه ليدل. يوازي د ده څېرې مې په ياد شوې چه صلی و: ((سيوري خلک لهوي سيوري خلک کوچنی کوي. سيوري خلک خورې اوس سيوري هرکا رکولاي شي. د ژوند پای د سيوري په منگولو کسې دې وکړه. شپه خپله يوسيوري دې. د ورځې هم يې سيوري نه يې. حتماً د يوه سيوري لاندې يې. او ما هم ستا وجود يوسيوري لري. هرڅه ياد سيوري لاندې دې او ما خپله نور شيان د سيوري لاندې راوړلې. ژوند هم داسې تېرېږي. د سيوري لاندې شيان

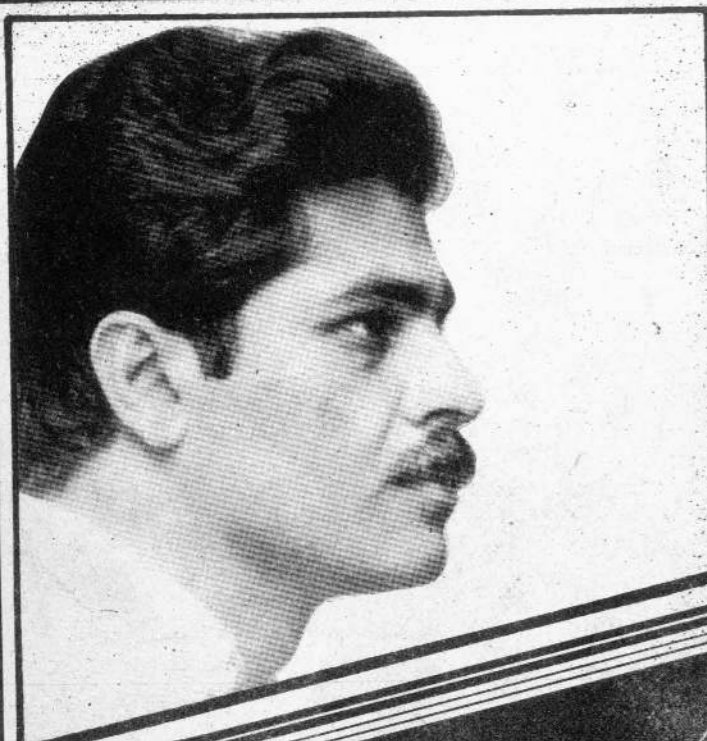
په پرجالب دي. پېرې معماوي په کې شته. د سيوروشاته همدغه پراته وي سيوري د نقاشۍ يوه پرده ده. سرې بايد د سيوروسره نه بلکې خپله د اصلي شيانوسره سراوکارولې. بېانونه سرورسره څو بېخي بل پل پرځوږه ضروري ده. د اېرڅوږه بايد صادقانه وي. ځکه اوس خونوسيوري ټول شيان خوړلې دي.))

د دې څېر بيا د زده صادق جان په هلکه وپېرولم. خوځان مې زړ قانع کړ. هوشيارې څوښه وم. فکري وکړې يې څوښو خپل کار کړې دي. زړم هغه د موسکا سيوري له نظره لري شو. اوصادق جان ماته هم هغه صادق جان و. پلار مې له دې چې مادي د خپلې خورا اختيار مې ټاکلې وچندان — خوښ نه و. څوکه رشتيا ورته ووايم زمانه هم په وروستيو وختو کې څرخه پيدا کړه. د انوشک و. په څرخې کې پوهه نه وې. وږمه کې وې. زه هم وږمېدم. خوښه دې ده. که تازه رانوتل. هغو زما د هور څخه پوښتنه کړه. هغو ټول مجلس ته زمانه ويلو وروسته تا پيد وکړ چه جلکې هم خپل د نفس واک ده ته. صادق جان ته ورکړې و. د خوزو پورې پتنوس راغې او په يوه پېره گلالي ټوټه هم په خوز غوړول شوې وه. ټولې سترگې هم دې پتنوس ته ورواوستې چوپتيا څېره شوه. او هغه د چا څېره عزرا بيل د خوشبېوله پاره کوټه وکته. ښه شپه وروسته روښانه څېرې وکړ.

ښه. ترکومه چې تاته معلومه ده. هغه د رسم سره سم څېرې وکړې. صادق جان بيا هم موسکا وکړه موسکاي د اخل ښکاره موسکاوه. زه بيا ورته څېر شوم. د موسکا شاته نرې کې وردننه شوم. خود ه نوره موسکا ختمه کړه او ماته يې موقع را نکره چې د موسکا د سيوري لاندې څوږمېم. هغه وحشتناک څيز چې د موسکا له ورکيد وروسته اود هغه د سيوري له پرکېه وروسته ځان ښکاره کړ. د ستې يې وپوښتم:

- اختيار يې زمانه دي؟
- ما خواب ورکړ؟
- هوستا دي؟
- زمانه دي؟
- هوستا دي؟

د رې ځل يې دا څېره په ما بيا بيا وکړه. په پای کې يې نجه يوه — د رانه غزوېل. نوتاسې ټول دې څېرې چې — اود دې (چې) سره يې لاس ښکته کړ. ټوله خوزه يې په ټوټې کې وپچله او خپلې مخې ته يې کښوده. بيا يې نوخپله څېره خلاصه کړه. — دا جلکې ما ځان ته وکړ. د دې سره جوخت د کوټې د خوځو او ونه خلک راپورته شول. اوسه يوه شمسې کې دې د پښولاندې پروت و. زمانه پښې سستې شوې وې. په خپلې سادگي مې اوسنکې له سترگو څخه پدې. او هماغلته ناست پاتې شوم. ټولو خلکو او ان زمانه پلار په ما شاهدې وويله چې د اکاږه کړې ما هم له دې چې ځان مې گهکاراگانې خپل خلاصون له پاره مې هېڅ هم ونه ويل. د دې نن سبا به قاضي په ما خپل حکم صاد رکړې. نه دې معلومه چې سبا به څه وم اوچېرې به وم. — پای —



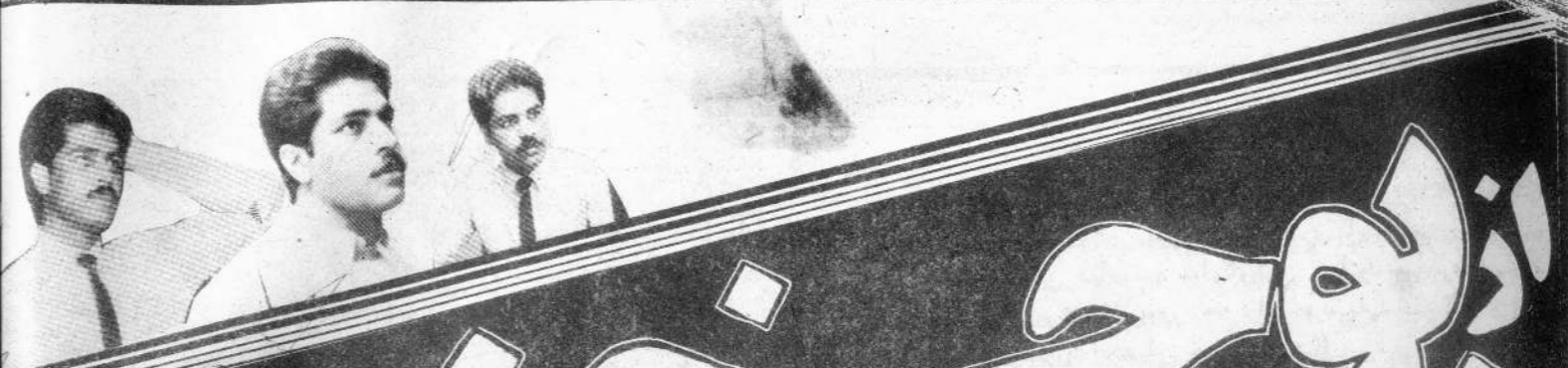
هیچ چیز نگفتی و گیسو درد لست است.
 تارو سوزن کردی؟
 - خیر بگوید محصل بوختون
 - گپ مرده ما درد لشان است؟
 میاشید.
 - از دل هم اگر براید زیبای
 این کم نمیشود.
 - حالی چی بگویمت؟
 - چیزی گفته نمیتانی.
 - چطور نمیتانم؟
 - خوگشکو، گپ سرعاشقی بود
 میگویند چند سال پیش یک مامور
 میزبان بود.
 - شاید ازین میترسی کسه
 ازحالا خشود ارشویی، چطوره؟
 سنی این گپ نیست، من

ایوبی خنده‌ها

راهی که ایوبی باید بدوید

برعکس صورت به خشو ها
 بسیار احترام دارم
 - از ترس؟
 - نه، به سه دلیل:
 اولاً، عرضشوی مادر است.
 و عمادری قابل احترام.
 دوم اینکه خشو مادر است
 انهم مادر یک آدم خاص.
 و سوم اینکه، وقتی کسی
 از طرف مقابل خود توقع دارد که
 مادرش را احترام کند، خودش
 هم باید این شعامت را داشته
 باشد.
 - یعنی احترام کردن خشو
 شعامت کار دارد؟
 - اگر ندارد چرا اینقدر
 پشت خشو ها را گرفتی، نمیدانم
 خودت آینده داری یا نه؟
 - خوب، غیر از عاشقی و طنز
 نویسی یگان مصروفیت عمای
 زور نالستیک هم دارید؟
 - جزا شمارا زور میدهد؟
 انطورا (یکان)) گفتم که آدم
 فکر میکند فعالیت عمای زور-
 نالستیک ام، کارهای تعدادی
 و هوایی بوده، آخر خودت میدانی
 نس که بار مسئولیت تهیه
 گزارش های علمی و طبی مجله
 به دوش این حقیر است.
 - برعکس، به کارهای خیر
 نگاربت توجه دارم، مثلاً صدیق
 مخترع راباز به یادها انداختی
 بقیه در صفحه (۹۴)

مصاحبه با حقیر، فقیر و سراپا تقصیر
ظاهر ایوبی کلانکار هر کاره



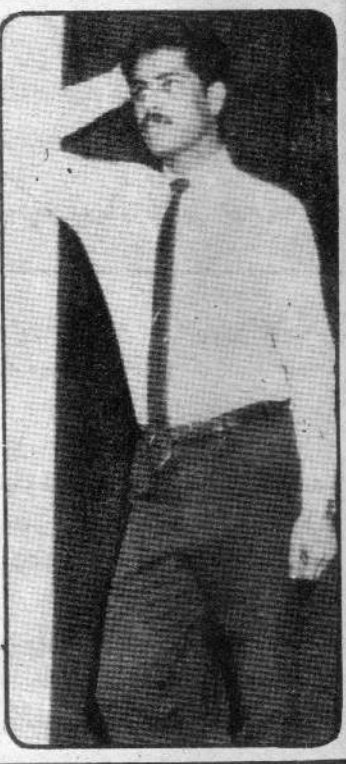
ایوبی خنده‌ها

محمد ظاهر ایوبی فرزند پروفیسور محمد نادر ایوبی ۲۴ سال
 قبل در قره (نوده) ولایت نراه زاده شده است.
 تحصیلات متوسط خود را در لیسه عمر شهبه و تحصیلات عالی
 خود را در پوهنسی طب معالجی انستیتوت طب کابل دنبال
 می نماید. وی در پیش های فرهنگ مکتب و پوهنتون همکاری
 داشته و طوریکه اطلاع دارد به حیط ژورنالیست و طنز نویس
 با مطبوعات نیز همکاری دارد. طنزها و نوشته های او حاکی از
 استعداد درخشانی است که باید به آن امید های فراوانی
 داشت.
 به قاضای علاقتندانش باری صاحب بی انجام داده ام که
 البته بسیار صمیمانه و شوخی امیز است.
 مصاحبه از صد:

د فتر، همراهیت از نوك بینی بالاتر
 گپ میزنم سه روز تهر کرده به
 شفاخانه جمعوریت میروی؟
 - او برادر، خداوند به
 خاطر گپ زدن برای هر کد ام زبان
 داده و وقتسی که بالاتر از نسوک
 بینی کپ زده شود، چطور تهر
 آدم نیاید؟
 - نخیر، اصل گپ اینست وقتی
 که تهر میکنی چرابه شفاخانه
 جمعوریت میروی، نه که در انجا
 حرف کد ام عاشقی در میان است
 و ضم غلط کردن میروی؟
 - ای بابا برادرت غیر از عاشقی
 چهل کار دیگر دارد.
 - مثلاً
 - حالا چرا از ارم میدهی،
 خودت میدانی که انجا مصروف
 سیری کردن دوره ستاز طب
 استم، یعنی در عملی همکاری
 با مجله نازنین ما، سباوون،
 محصل فاکولته طب کابل میباشم.
 - ازین کسب عایت خبر دارم
 عدتم این بود که سرگپ بیارمت
 و ضمناً راجع به عاشقی برسان
 کنم، به خاطر که در طول یکسال
 که همراي ما استی، در این مورد

باید عرض کنم غیر از روزهایی که
 فاتحه میروم، در سایر روزها
 آدم خنده روی هستم. نه چاق
 استم و نه زیاد لاغر، طول قدم
 یک متر و هفتاد و پنج سانتی
 و برشانه هایم ۲۷ سانتی است.
 یک روز که خود را در ترازو های
 زیر زمینی پلازا همراي بوت
 و لباس روی خریطه سودا هم که
 به دستم بود وزن کردم، وزنم
 ۶۷ کیلو گرام شد که اگر (۷) کیلو
 رابه حساب لباس سودا تیر کنم
 وزن خالص میشود (۶۰) کیلو.
 - امید وارم کبوت ارد و شکر
 وزن تانرا تقسم چهار نکنند،
 در مورد نمبر پایتان نگفتید؟
 - نمبر بام راجی میکنید؟
 - هیچ، فکر نکنید به شما
 بوت تحفه میدهم مساله بسر
 معلومات افاتی بنده است.
 - نمبر بام تا دیروز هفت
 بوت.
 - خورد نیست؟
 - نه، بسیار مناسب قدم
 و اندام است.
 - راستی، خودت بیشتر
 گفتم که آدم خنده روی استی.
 - خیر نیستم؟
 - پس چرا یگان و نت کمد در

- سرو صورت تان زخمی
 و افکار معلوم میشود، آیا لست
 خورده اید؟
 - نخیر از مورتولی بس
 افتاده ام.
 - بس مای بس با سخ طنز
 هایتان راداده است؟
 - فکر میکنم هنوز دلش پسخ
 نشده.
 - عمواره علاقتندان تان از ما
 بی پرسند که ظاهر ایوبی مثل
 طنزهای خود آدم بر نشاط
 و خندان است یا برعکس، و
 دیگر این که ایاجاق استند
 یا لاغر؟ خودتان واقعیست را
 می گوید یا اینکه ما افشاکنم؟
 - یک گپ، چاتی ولاغری
 دیگر چی رازی است که سرا
 میترسانید، افشایش کنید.



وقتی که انگشتانش بر تارهای گیتار می لغزد

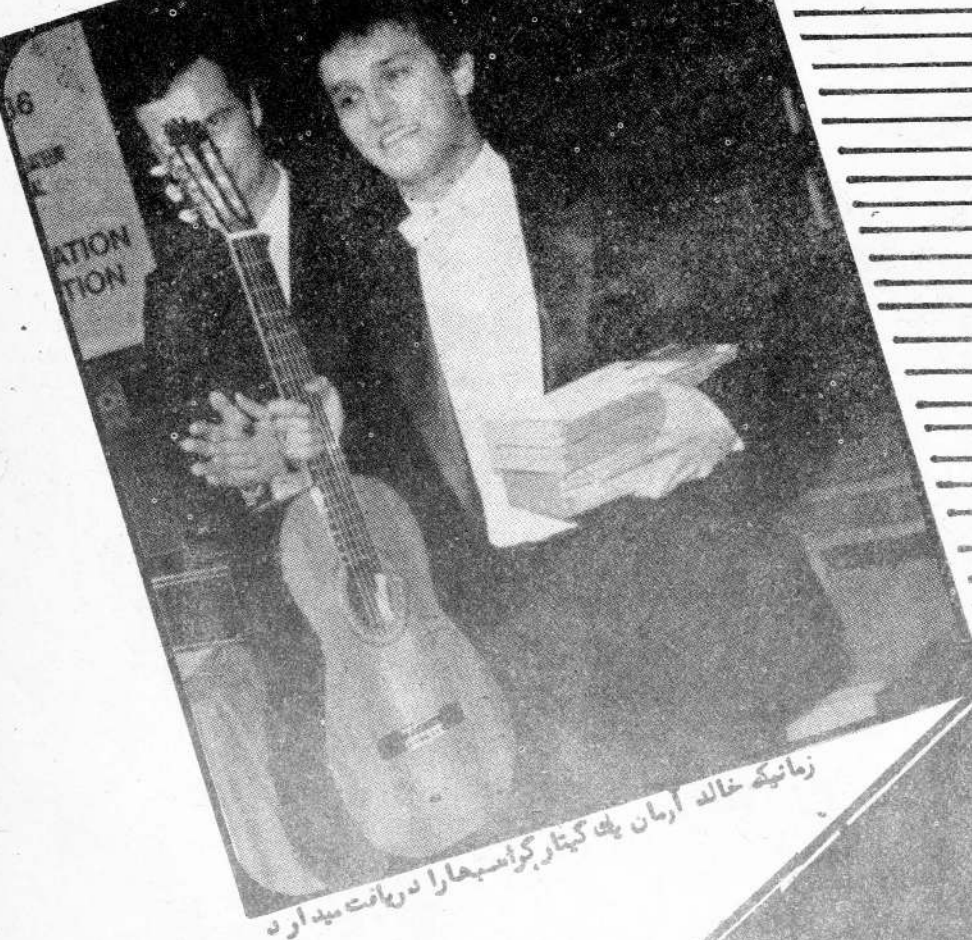
d'un premier
KHALID ARMAN
Premier Prix d'interprétation
28^e Concours International de Guitare - Paris

PROGRAMME
LUIGI LEGNANI
Introduzione, tema, variazioni e finale
MAURO GIULIANI
Gran Sonata Eroica Op. 150
JEAN-SEBASTIEN BACH
Sonate n° 1 pour violon seul en Sol mineur
Adagio
Siciliana
Presto

BIOGRAPHIE

KHALID ARMAN est né à KABOUL. Il commença à y étudier la guitare à l'âge de 16 ans, il obtint le 1^{er} prix du Concours National de Guitare classique européenne professeur de musique. En 1984, il fut finaliste au CONCOURS INTERNATIONAL de KUTINA HORA (Tchécoslovaquie). En 1986, à l'âge de 21 ans, il a obtenu le 1^{er} prix du RENCENTRES INTERNATIONAL DE RADIO-FRANCE. A ce prix s'attache un Récital offert par les RENCENTRES INTERNATIONALES de la GUITARE de la Ville de TARBES, ainsi que la remise de l'Instrument primé au CONCOURS INTERNATIONAL des MAITRES GUITARIERS et acquis par l'Association pour les RENCENTRES de la GUITARE de TARBES qui l'offre à Radio France.

LEO BROUWER
Variations sur un thème de Django Reinhardt
Introduction
Thème
Bourree
Sarabande
Cigue
Improvisation
Interlude
Toccata
Descarga



زمانیکه خالد آرمان یک گیتار گرامسبهارا در قامت میدارد



جستجوگری که روبرو زندگی و زندگی کسرت خالد آرمان بود

— فعلاً من در لیسه موسیک به سمت آموزگار تئوری موسیقی و گیتار میباشم.
— شما از لیسه موسیک نام بردید. لطفاً در این زمینه معلومات اراپه کنید؟
— این لیسه پلانه مرکز تدریس موسیقی در افغانستان میباشد. البته برای من بسیار تاسف اور است که در یک کشور فقط یک مکتب برای آموختن موسیک موجود باشد و بازم تاسف اور است که پلانه مرکز هم بالاتر و وسایل ضروری مجهز نیست. تعمیران خیلی کهنه شده است. خلاصه بسا مشکلات زیاد روبرو استم مثلاً: آلات موسیقی ما خیلی کم میباشد که اکتفا می نمایند به خریدن آنرا از بیرون کشور. من همیشه در صفحه ۱۸۰

کشور بازمی گوید بی
من آرمان گیتاریست

آیا خالد آرمان به گفتگوی با محمد حسرت توانای کشور

موسیقی مانند ما ماند ولین را آموختم و اینکه تا امروز که مقابل شما قرار دارم این انگشتان اشغالی تارها و سازهاست. — آیا شما در رشته موسیقی تحصیل بملکن دارید؟
— بلی من بعد از فراغت از مکتب تجارت و خدمت سربازی به استفاد از یک بورس تحصیلی از وزارت اطلاعات و کنسولیه یوگوسلاویا رفتم و در آنجا مکتب عالی موسیقی را در رشته گیتار به پایان رسانیدم. فعلاً در کجا وظیفه دارم؟



محمد حسین آرمان: من به پسر نوشتام. نروتن باش روطن شی غصود را فراموش مکن

انگشتان او وقتی بر تارهای گیتاری لغزند، دگر اینجا تنه‌چاند تاروتکه های چوب نه پل یکد نیای از رازها و قصه‌هاست که صدای میشوند و بال می‌گیرند. راستی این دست چه پرمهانت، دست استاد است! دست تواناست. آرمان در چند دهه اخیر یک نام بسزورگی در موسیقی کشور بوده و هنوز سلسله این نام در تاروتکه موسیقی ما و اگر کمترین گویم در موسیقی گیتار در سطح جهانی ادانه دارد و پسرش خالد آرمان در هر کشوری از جهان حاصل این نام است و حاصل بیسک استمداد بی نظیر بر رخشن.

محمد حسین آرمان آرام و خوش برخورد است. شپته ود لیسنه موسیقی است. روزهای زیاد می‌گذرد که در نظرداشتم با آرمان صحبت های داشته باشم و خوشبختانه این موقع مهسر شد و استناد که بی تکلف و مهربان است صحبت را آغاز نمود.

صاحبه: از منوهه باختری

کویچه جان پیر

قصه یک عشق، قصه یک درد، قصه یک زنده گی

بود، از تروخی مهربان یادگشت بود، بیاد دارم آنروزهای زا که من بناحق بهانه میگرفتم و تقصیر خواست مراد خواست. تهر میگردم، به خانه میرفتم و اونروز صبحت با کسی دیگر همبازی نمیشد، صبح وقت باز می آمد و مراد میگرد. منم میرفتم و او میگفت، باز تهر نکنی.

ما بزرگتر میشدیم، نه بالغ تر میشدیم، تا آنکه قصه های خوش من پایان رسید. خنده هایم به گریه تبدیل شد و زار زار بومزار آرزوها گشتم، آنوقت شروع زندگیم بود. همانطوریکه جوان میشدم، درخت - زندگیم شاخ بوگ می کشید، هر سال این درخت سبز تر میشد و خزان نداشت.

آنروز بعد از چند روزی او را می دیدم و خیلی او بر سرم تهر بود، نه تهر بلکه، تهر آلود. لباس نهلی صاف بتن داشت، موهایی سیاه و میچمش به نهایی اوی افتزود، او را هرگز بداندنکونه حرف ها ننگه بود، خیلی متمجب به او میگفتم، او با تندی حرف میزد، چشمان نهایی های او احسب میکرد، او یکباره کی خاموش شده بود طرفم نگاه کرد.



این قصه سرگذشت واقعی نویسنده ان - ن - است که گویا خودی به دفتر سهامون آمده و این سرگذشت را به دستاورد یادداشت

ایاد و چشم من گره خورد، یک راز، یک قصه آغاز شد. قصه قصه های من، او گفتم: چرا حرف نمیزنی؟ یا لبخندی گفتم: بخاطریکه توهیگاه اینگونه تهر شده بودی.

گفتم: حالا که تهر، چه کار میکنی؟
گفتم: هیچ، فقط این پس تهرت را میبرد دارم. باخنده می گفت: منوقت [] یک خاموشی میان ما ره گشود، هر دو ایستادیم، خاموشی صدای دل های ما پرازها هو بود، اونوقت ایستاده بودیم منم ایستاده بودم، ولی هر دو فام یک سفر بسوی کعبه دل بودیم. یک سفر پراز خطر، پراز تشبب و فراز... روزها گرمتر میشد، هوا گرم میشد، وزین کویچه ما نفس گرم میکشید. من و او همدیگر راهمیشه میدیدیم او خانه ما میآمد و من به خانه ایشان میرفتم، هیچگاه فراموش نمیشدیم. در امتحانات چارونیم ما با هم کنار می کردیم گفتم بود که اگر بدرجه اعلی (اول، دوم و سوم) موفق شدم، بهترین تخته برایم خواهد داد. همیشه درسهایم را از او میبریدم، چونکه بهترین زبان اوستی

توانستم و علاوه بر آن دانستم که تمام بدتم را در نفسا گرفته است. بیادم آمد که مکب صرفتم، پای پیاده سوی مکب روان بودم. پارچه امتحانم و درجه اعلی، رتبه او هم را بیاد آوردم. آنگاه دانستم که چه رخ داده است.

نرسیدم آنکه چیزی بگویم، بند دستم را گرفت و نهضم را شعرد. سپس در بازو داکتری داخل اتاق شد. همهنکه چشم هایم را باز دیدم، پرسید: چطور هستی و لبخند زدی. لب گشودم و در پاسخ گفتم: داکتر صاحب! خوب هستم و رسیدم که آیا فاملم از حالسم خبر دارند؟ داکتر خندید و فرمود: ایستاده خوش را خم کردی گفتم: فاملمی که توه چه شده، موتر خوب زده یه.

صبح همنکه از خواب بیدار شدم، خود را روی بستر یافتم. داکتر نرس آمده بودند، یکی رهش را گشادند و گفتم: حالت خست؟ سرم رابه علامت تاندیشور - دادم. داکتر صتی از دیکری پرسید: داکترها خوب خون بیش دادین، داکتر مقابل جواب داد و خون خواستیم، خون او را کفنی است. در شفاخانه نبود.

از میانم خواست

قصه یک عشق، قصه یک درد، قصه یک زنده گی

فاملم یک بوتل یافتم، پشت بوتل دیگه فرستادم. نرس پرسید: داکترها صبا از خود فاملم میگرفتم داکتر گفتم: او تا نبودن، یکی پرسید، از مادرش؟ مادرش هم نیست. وسوسه وجودم را استیلا کرد. منکه خیم را قیلا معاینه نموده بودم. () بود. میدانستم خون گیاهی است، خون مادرم چطور با من یکی نیست و از فاملم چطور؟ هرایی که او پرسیدم می آمد سوال به پیش میگردم، مگر همه سوالها بی جواب میماند. او هم خاموش می ماند و به فکر میرفت.

شفاخانه برایم یک فم بسیار آلود، فم بزرگی، صادر بودم نیز به سوال هایم جواب ندادند تا آنکه از دستم برخاستم و بخانه رفتم. مرابیکانه کی نرا گفتم بود، کوچه مایک سکوت بیگانه داشت، خانه برایم سراپا بیگانه بود، همچنان همه اشیا، همه افراد آن، از بد رویا درم پرسیدم: شما با من چه رابطه دارید؟ چرا خونم - باخون شما یکی نیست؟

پدرم شعرد، شعرد گفتم: دخترم، تودختر ما هستی، فقط دختر ما []

فاملم یک بوتل یافتم، پشت بوتل دیگه فرستادم. نرس پرسید: داکترها صبا از خود فاملم میگرفتم داکتر گفتم: او تا نبودن، یکی پرسید، از مادرش؟ مادرش هم نیست. وسوسه وجودم را استیلا کرد. منکه خیم را قیلا معاینه نموده بودم. () بود. میدانستم خون گیاهی است، خون مادرم چطور با من یکی نیست و از فاملم چطور؟ هرایی که او پرسیدم می آمد سوال به پیش میگردم، مگر همه سوالها بی جواب میماند. او هم خاموش می ماند و به فکر میرفت.

شفاخانه برایم یک فم بسیار آلود، فم بزرگی، صادر بودم نیز به سوال هایم جواب ندادند تا آنکه از دستم برخاستم و بخانه رفتم. مرابیکانه کی نرا گفتم بود، کوچه مایک سکوت بیگانه داشت، خانه برایم سراپا بیگانه بود، همچنان همه اشیا، همه افراد آن، از بد رویا درم پرسیدم: شما با من چه رابطه دارید؟ چرا خونم - باخون شما یکی نیست؟

پدرم شعرد، شعرد گفتم: دخترم، تودختر ما هستی، فقط دختر ما []

اما این صدا صدای یک پدر نبود، این صدا همیگانه بود، پدرم مردی بود که همیشه آرام ولی خیلی سفت تهر بود با کسی حرف نمیزد. وظیفه اش دیکری از - ولایات بود، در کارهای وظیفه اش استاد همه بود ولی مزاج پدری نداشت. با من میگردم و خاتمش هیچ گاهی باخنده و مزاج صحت نکرده بود.

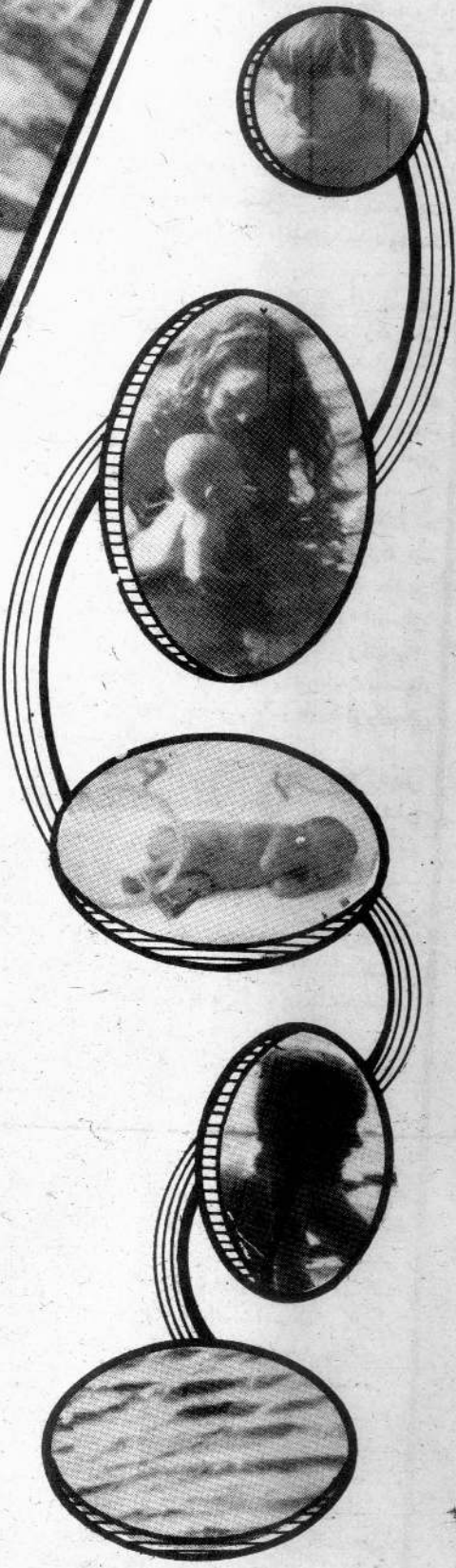
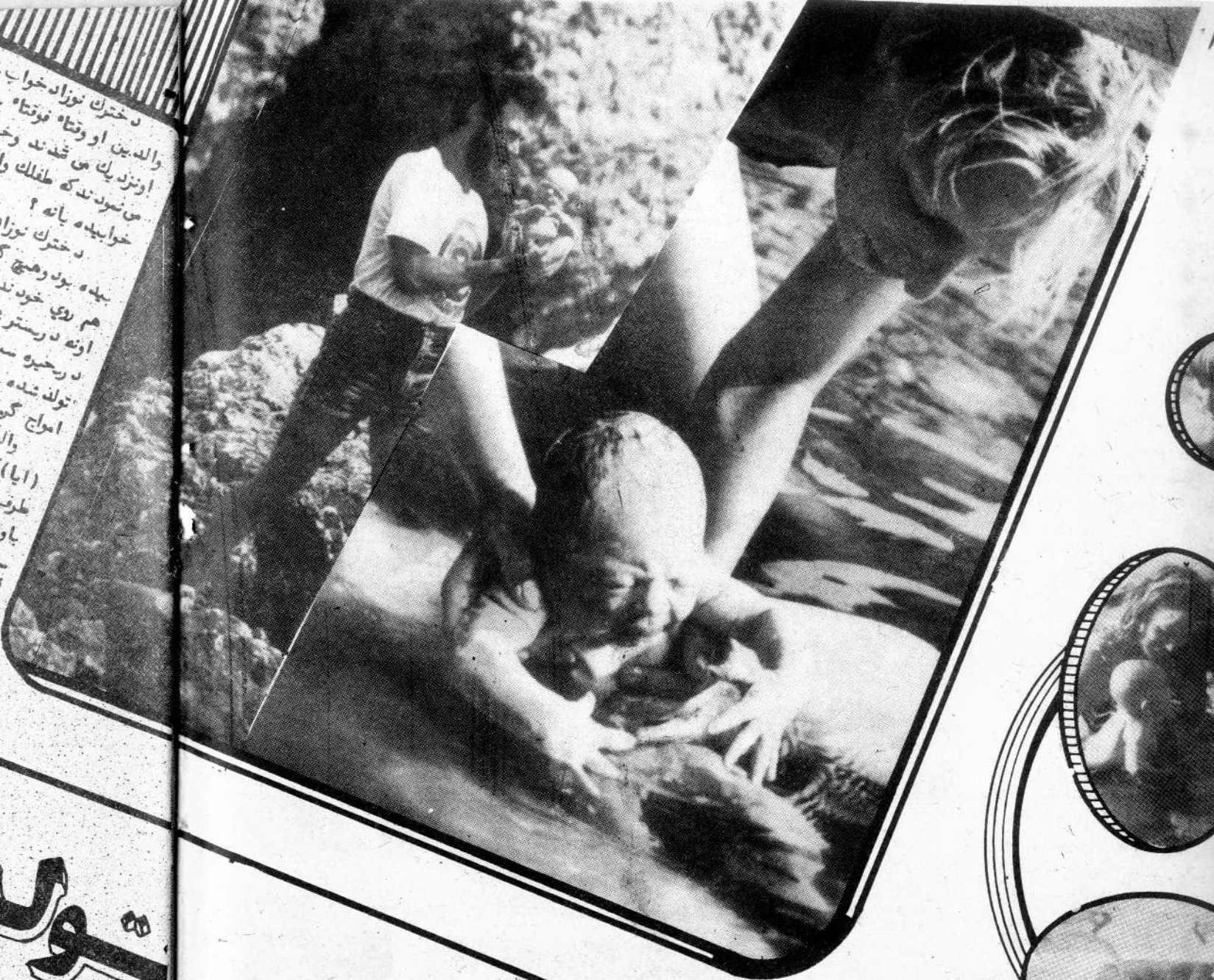
مادرم آهی کشید، این آه، گره راز را گشود، او همسراه با اشک گفتم: دخترم تو مثل همه بدنیا آمدی، پیش از اینکه بدنیا بیایی روی یک ساله کوچیک خانوادگی بدرت مادرت را طلاق داد. تو بعد از طلاق بدنیای آمدی، حین ولادت مادرت وفات نمود و تورا برای من، که خواهرش بودم سیرد. بتواسی گذاشتم و ترا فرزند خود خواندیم، تویه مکب رفتی و آهسته، آهسته کلان شدی، و حالا تو هم اولاد ما هستی. تورا دوست دارم.

بیادم آمد که یک روزی که من از پنج سال پیش نداشتم دم دروازه خانه آرام نشسته بودم که ما ملیم آمد. همنکه مرادید، به آغوش گرفت. اشک از چشمم سرانبر شد. چه من گفتم: آگه. تو ما در جدانشی، ایطور دم دروازه نمیشدتی. اونکر میگرد که حرف های او در من اثری ننگد. او من نمدانم، امروز دانستم، امروز اثران در دما ملیم با دردهای من یکجا شد.

آری [] بیادم آمد که یک خاله ام در حین ولادت - فوت نموده، مزارش در محوطه دور زهارت بود که نزدیک مطه. ما قرار داشت. اخواه ام نی، بلکه مادرم بود، بارهای تفاوت از مزارش گذشته بودم. از مزار مادرم غمیده ام، مادرم شهیدم و مادر پاک و نازنینم. عکس از اباها هم فرسوده گی اش در خانه. ما نگهداری شده بودم. برداشتم مادر جان گفتم و گفتم، صورت تازیش را میسیدم.

روزی ((او)) آمد، در حلهی مارادق الباب کرد پدر را باز کردم، به داخل حلهی گردید. مزار او در پیشان دیده پرسید: چرا؟ مرض هستی؟ ساکت مانسدم برایم گفتم: تودوم نمره کاهاب شده، او، تهبیک باشد، آنهن، از توهیمن توقع را داشتم بطرفش نگفتم، این کاهایی هیچ خوش نیامد، اینهن درجه به وجد نیامدم از او پرسیدم: مه کاهاب شدیم؟ به آوان بلند گفتم: دوم نمره، اینه مه پارچه بگی، شما دختر همسایه همورزده خانه تان آورد.

باخستگی تمام پارچه را گرفتم، یک ورق سپید با چند کلمه سیاه چیزی با ارزش نبود، به او که خیلی خوشحال بود نگفتم. او هم بمن خیره شده بود. - اشک چشمانم را بر ساخت، سر روی زانو گذاشتم و زار زار گفتم. او که، از تمام قصه خبر داشت چیزی نگفتم لفظه بی گناشت تا بگویم. شاید او هم گریسته باشد یکبار دستی این موهاییم به نوازش پرداخت. پلی دست ((او)) بود. با بغضی که گلش را گرفته بود گفتم: بخن بهم سرفه... توانست اسم مادرم را بنهان بیاورد و منم دانستم مادرم را میگوید. هر دو با این قبر ما در من تشمتیم. آن قبر، رنگ دیکری داشت، حتی بوی دیکری. مرا مثل یک مادر خود میخواند. ای گلش آن آغوش یکبار باز شد. مراد آغوش میفشرد. باخود در دل میگفتم: مادر... تو... را... دست دارم با آنکه ترانیدیدم، تراد ریخالی دارم. مادر... اشک چشمانم را نوازش داد و روی گونه هایم بقیه در صفحه (۶۱)



فقدان کودکی در آب

تولد

فرجه از: هارون

والدین او وقتاً فوقتاً بطرف می نوردند که طفلک وانعم...
 د ختک نوزاد واقعه خواب...
 به این نسی د اندک نوزاد...
 لحظات نخستین زندگی...
 چه چیز را احساس می نماید...
 اول این کاملاً واضح است...
 که بعد از ترک نمودن بدن مادر...
 نوزاد ضربه قوی که ناشی از نیروی...
 جاذبه زمین است متحمل می گردد...
 در این اثنا نوزاد...
 بیشتره اکسیجن ضرورت پیدا...
 می نماید. انرژی که طفل در بدن...
 مادر ذخیره نموده، جهت احسا...
 بالانس و خوارت در مقابل نیروی...
 جاذبه زمین (وزن) به مصرف...
 می رسد. توازن از طرف دیگر...
 که از ارمحول مایع به ماحسول...
 (بخشک) مشکلات را در زمینه...
 تطابق او با محیط نوزاد پدید...
 می آورد.

بین مایعات قرار ارد و زمانی که...
 او را آب بد نیامی آید تغییر نسبتاً...
 کسی را متحمل می گردد...
 هنوز هم محققین علم طب راجع...
 به این نسی د اندک نوزاد...
 لحظات نخستین زندگی...
 چه چیز را احساس می نماید...
 اول این کاملاً واضح است...
 که بعد از ترک نمودن بدن مادر...
 نوزاد ضربه قوی که ناشی از نیروی...
 جاذبه زمین است متحمل می گردد...
 در این اثنا نوزاد...
 بیشتره اکسیجن ضرورت پیدا...
 می نماید. انرژی که طفل در بدن...
 مادر ذخیره نموده، جهت احسا...
 بالانس و خوارت در مقابل نیروی...
 جاذبه زمین (وزن) به مصرف...
 می رسد. توازن از طرف دیگر...
 که از ارمحول مایع به ماحسول...
 (بخشک) مشکلات را در زمینه...
 تطابق او با محیط نوزاد پدید...
 می آورد.

توی تریونه و اولین حرکات راجع...
 مهارت خاص تنظیم می نمایند...
 جنین اطفال زود تر از همسان...
 خود می نشینند، زود تر ایستا...
 می شوند و راه رفتن آسانی نمایند...
 ناگفته نماند که در آب بازی جو...
 ندارند. بعد از چهار ساعت تولد...
 خود آنها مانند (ایا) بالای آب...
 خود را گرفته می توانند و بعد از چند...
 ماه می توانند زیاد از یک کیلوستر...
 شنا نمایند.

با گذشت زمان فرضیه...
 چارکوفسکی ثابت گردید. او میگفت...
 اطفال شناور به سالم توسط مین تر...
 از دیگران باقی آینه آنها کمتر...
 مرض می شوند. آسانتر تغییرات...
 حرارتی را متحمل میگردند و بطور...
 معمول می توان گفت آنها کمتر سرج...
 وید خلق می نمایند. در صورت...
 مرضی تد اوی آنها خیلی مختصر...
 می باشد و هیارت از حجام با آب گرم...
 و سرد با سازه عطلات و در صورت...
 وخیم آن بانوشانیدن جوشانده...
 گیاهان طبی مرض آنها برطرف...
 می شود.

در رساله های آخر رنتیج...
 تحقیقات که در این زمینه صورت...
 گرفته، بدین چون و چرا ثابت...
 شده که چگونگی نخستین روزها...
 وحتى اولین دقائق زنده گسی...
 انسان در شکل روانی او را...
 رابطه میان حالت تولد طفل...
 (فشار فیزیکی که نوزاد در انتهای...
 تولد توسط سرخورد متحمل...
 می گردد) و امراض روانی بعدی...
 که در آینده ممکن است هائیک...
 حالتش شود، به اثبات رسانیده...
 اند.

مشکل مهم دیگره اکثر...
 زائیدن را در شرایط هادی در شوار...
 می نماید. مهارت از بزرگی سر...
 طفل می باشد، اگر سر طفل کلان...
 باشد برای او تولد شدن مشکل...
 است. فشار که بالای سر طفل...
 در انتهای تولد وارد می گرد...
 می تواند باعث...
 سرخورد گردد و در شکل روانی او...
 تاثیر منفی وارد نماید. معنی...
 چارکوفسکی در رنتیجها مام...
 قبلی زن حامله توسط...
 تعویضات مختلف بشمول...
 اب بازی، عضلات لگن...
 خاصه و بیشتر خصلت...
 (الاستیکی) مسی...
 بخشد و تولد نوزاد را...
 با سوزن سهل تر...
 می نماید.

نوزاد لوزم مصرف انرژی جهت...
 رفع نیروی جاذبه زمین حساس...
 نمی گردد. چنین شرایطی تسر...
 نوزاد ۳-۴ مرتبه اقتصادی تسر...
 تمام می گردن، واضح است در...
 صورتی که نوزاد انرژی مذکور...
 شده در بدن مادر را در انتهای...
 تولد کمتر مصرف نماید انرژی مذکور...
 در رشد بعدی او تا به ثیر قابل...
 ملاحظه خواهد داشت. اطفال...
 تولد شده در آب دارای عطلات...
 (۹۷)

په نا آشناووکی آشنا!

نیتو، شاعر، طبیب او

سیاستمدار

په بیاجوړ ولوکې چې د ۱۹۶۱ کال د باخون په نتیجه کې په وحشیا نه لول بچیل شوي و. فعاله او هراړ خیزه ونډه واخستله.

کله چې د پرتګال فاشیستې ضد انقلاب د ((سالازار- کانتانو)) استبداد یې رژیم نسکورکړ (امپلا) چې نیتو یې رهبري کوله یواځنې ملی سازمان و. چې په انګولا کې یې پخې اوکلکې نظام او سیاسي ستونې درلودې. او همدارنګه په چې وی کولای شول د ازادې انګولا د سیاسي قدرت واګې په لاس کې ونیسي او رهبري یې کړي انټونيو اګوستینونیتو همغښت چې د سیاست په لور کې یو مشهور شخصیت و. د افریقا د شمراو په محاکمې کې د لول د مبارزو انقلابی شعر په آسمان کې لکه جلا ننده ستوري اوس هم جلیزې او په راتلونکې کې به هم جلیزې او ((توري افریقا)) استعمار وهلی او استبداد بېلې ګوتونه بڼه رڼا کسري.

د نیتو مشهور نوم مشهور مجرعه ((سیخې هیله)) نوم یې چې د نری په لورونو وار ول شویده. هغه په ۱۹۷۰ کال کې د اسیا- افریقا د لیکوالو د انجمن ادبسی جایزه وګټله.

نیتو افریقا د شمزیزه دي، د انګولا د شمزیزه دي او شمزیزه د هرتزووسټی افریقایي په زړه کې لږي. هغه په ویل د افریقا د خلکو لږو هلی توندن له حماس شعره پرته بل څه ندي. دغه (تور) شعرونه چې د هغه تن یې لک کړي د متروکود پښو ما یونه دي چې سخت او ساره د هغه په تن پورې نښتی دي.

د نیتو شعر لکه د افریقا پراخه اوتوده خاوره، پراخ اوتود دي. بقیه د صفحه (۱۷)

په فعالیت پیل وکړ. په ۱۹۵۵ کال کې د دویم لمر لپاره زنداني شو. اوس نو نیتو پوره نړیوال شهرت پیدا کړی و. شعرونه او لیکې یې د پرتګال له پولو څخه وتلي وي او دي یې د اروپا په بیلا بیلو هیوادونو کې د یو شمېر شاعرانو او ازادې غوښتونکي سیاسي شخصیت په حیث خلکو ته پیژندلی و. له همدې کبله و چې په ۱۹۵۷ کال کې ژان پل- سارتر، لوی اراګون، سیمون- د بووار، نیکولا کپلن، د یو ګورپیرا او ځینو نورو سترو او مشهورو ادبی او فرهنگی شخصیتو نو دده لپاره د ازادې غوښتن لیک لاسلیک کړ.

نیتو په ۱۹۵۸ کال کې د طب- پت سند لاس ته راوړ او د ۱۹۵۹ کال په وروستیو وختونو کې خپل موزی هیواد انګولته ولاړ. او په طبابت بوخت شو. هغه د طبابت ترڅنګه د ((امپلا)) یا ((انګولان خلکو ازادې پښوونکي جنبش)) رهبري چې په ۱۹۵۶ کې تاسیس شوې و. په غاړه واخړسته. هغه نو اوس هم اویزی شاعر و. هم یوه طبیب او هم زور سیاستمدار.

نیتو د ۱۹۶۰ کال د جون په میاشت کې د دویم لمر لپاره د ((د مافه- سبزا)) په یوه تاجو کسې د زندان د وسپنیزو میلو ترنښا کېږل شو. د اهل خلکو دده په پلوي اعتراضیه غونډې وکړې او دده د ازادې غوښتنه یې وکړه.

د ۱۹۶۱ کال د اکتوبر په میاشت کې د پرتګال یوه زندان ته ولیدول شواو په ۱۹۶۲ کال د نړیوال فشار په نتیجه کې ازاد شو. خوله پرتګال څخه د وتلو اجازه یې نه درلوده. ملګروې هغه لکه پرتګال څخه وتښتاوه او د ۱۹۶۲ کال د جولای په میاشت کې کینشاس ته لاړ او هلته یې د ((امپلا))

هغه وخت چې پرتګالی استعمار خخه د خلاصون مسأله ته وقف شوې و. خرنګه چې د شاعرۍ ترڅنګه یې غوښتل چې د طب او طبابت لسه لاري هم خپلو ستم بچیلو وطنوالو ته خدمت وکړي نو په ۱۹۴۷ کال پرتګال ته ولاړ او هلته یې د ((کویمیرا)) په نامه په یوه طبیی پوهنتون کې د طب په زده کړه پیل وکړ. په ۱۹۵۱ کال هغه وخت چې یې: ((د استګهلم د سولی انجمن)) لپاره لاس لیکونه راټولول د لومړي لمر لپاره د سیاسي فعالیتونو په ((ګناه)) ونيول شواو زندان ته ولیدل شو. له ازادې وروسته یې د پرتګال د مستعمرو د محصلینو په نامه یو ګډه د محصلینو په رانیکال جنبش کې

هغه وخت چې پرتګالی استعمار د انګولا خاوره په ونښو لږ لږ و. او په هغه شیبه کې چې د ازادې لمر لیدلې و او د آسمان لمنه د سره شفق په انعکاس کې لکه د وینو د سمند رغوندي ښکاریده. هغه، یعنی ((اګوستینونیتو)) د کاکیکان په کلی کې وزیږید. د ۱۹۲۲ کال د سپتمبر (۱۷).

پلاری د عیسوي مذهبه د پروتستان د څانګې کشیز و. او لکه د مورغوندي یې د ښوونکي دنده درلوده.

نیتو خپلی لومړني اوښانسی زده کړي په ((لواندا)) کې سر ته ورسولې او په یوه روغتون کې یې په کار پیل وکړ. د یوه هیواد پال او ازادې دوست شاعر په حیث یې د شهرت او افتخار ستوري د روانی عیسوي پېر په خپل پښته لسیزه کې د انګولا د نوي زیږیدلی ملی فرهنگ په آسمان کې وچلید. هغه شعرونه له هغه پیل څخه یوې لږې اساسی او مهمې مسأله یعنی له پرتګالی استعمار څخه د خلاصون مسأله ته وقف شوې و.

خرنګه چې د شاعرۍ ترڅنګه یې غوښتل چې د طب او طبابت لسه لاري هم خپلو ستم بچیلو وطنوالو ته خدمت وکړي نو په ۱۹۴۷ کال پرتګال ته ولاړ او هلته یې د ((کویمیرا)) په نامه په یوه طبیی پوهنتون کې د طب په زده کړه پیل وکړ. په ۱۹۵۱ کال هغه وخت چې یې: ((د استګهلم د سولی انجمن)) لپاره لاس لیکونه راټولول د لومړي لمر لپاره د سیاسي فعالیتونو په ((ګناه)) ونيول شواو زندان ته ولیدل شو. له ازادې وروسته یې د پرتګال د مستعمرو د محصلینو په نامه یو ګډه د محصلینو په رانیکال جنبش کې

نوشته د معریف

کلام بهتر از او نغمی خواند

مسلمه ونسیمه نروغ د پده گانشی است. زنده کی ساده وی تحمل دارد. گرچه استاد مدرسه دار الحفظ است اما در منزلش نیز مدرسه بی دارد که حدود شصت شاگرد در آنجا تربیت می کند.

استاد برکت الله مایه افتخار و مباحات کشور اسلامی ماست. او در مسابقه سال ۱۳۵۸ در مکه معظمه در بین ۲۷۵ قاری به اخذ مدال طلا و مقام اول موفق گردید. بار دیگر در دهلوی در جشن مسابقه کسی از او سبقت حتمه نتوانست، در مد راس نیز در مقام اول باقی ماند و لقب استاد ی را بدست آورد و سپس حکم مسابقات گردید. برترین افتخارات را درین بخش در هغه جهان اسلام نقطه او دارد.

وقتی با هم صحبت میکنیم از قرآن، این کلام آسمانی که رحمت مسلمانان است حرف میزنند، او سابق قرآن است و قرآن را در سینه دارد. قرآن را جستجو می کند. همیشه تلاوت می کند، میگوید: هر کس در جستجوی بهترین ماست از آنچه آرزو دارد، بهترش را می طلبد. اگر چنین بقید رمضان (۸۰)

قرآن را آموخته ۲ - اهل ده بالایی لوی و لوسوالی تهنوار است. جشنان تاریکشی انگیزه شنوایی تیز گویند و میرو. مندی حافظه اش بوده است. وقتی باز بخت کلام خداوند (ج) را از امواج رادیو شنید، شیطنته آن کلام شد و برای فراگیری آن صدا نه تعداد از اهل کشور بلکه به سرزمین دور تاهند و مصر سفر نمود. میگوید: ((حفظ کلام خداوند کارد و قرائت در دست کارد یگري - است. من در دوسان ۸ ماه - قرآن را حفظ کردم ولی برای قرائت در دست آن ۱۲ سال زحمت کشیدم و هنوز قانع نیستم. در دست باید معنی آیات قرآن را فهمید تا بتوان مطابق آن - تلاوت نمود.))

((کلام همچون آفتاب است، همه آن میان گرم و زنده از او اند)) وقتی حاد به صدا و احساس آسانی می آید، انسان همه گوش میشود و هر چه زودتر در لای امواج و خنوازان فرامیگیرد. این بندار در مورد قاری بزرگ وی مثال حدیث میکند. در ب کوچک حویلی راد ق - الباب سکیم. کودکی در می کشاید و قاری نریکت الله سلم وسط حویلی مرا به امانی مشایعت می کند. اتان با تالیف هائی نماز گذاری مزین است. او ظاهراً نابیناست ولی ارچنان بصیرت معنوی زرفی برخوردار است که حتی در بینایان کمتر معاینه سماع شده میتوانست. وقتی در ترجمه شعر او خواندم بیشتر مایر کردم. او چقدر ریختاسر است. تازه دانستم که او شاعر خوب بر مایه بی نیز است. در کما میزسته در کجاها



او در مسابقه سال ۱۳۵۸ در مکه معظمه در بین ۲۷۵ قاری به اخذ مدال طلا و مقام اول موفق گردید.

تهیه کننده: مورچل

ماورچ

روزنامه مستقیم

بین المللی روزنامه دوزنده گی یک زن

صحتمند بود که تا وقتی خود را معر-
فی نکرده بود من نشناختمش
من امروز شمر کار خود را در چه سره
و چشمان آن زن دیدم زیبا
قطرات اشکی که از چشمان زن به
عنوان سیاس بالای داستان من
میریختند برای من بالاتر
و بعد متر از همه نعمات دنیا بود
- آیا ارزش این شغل را از -
همان شروع تا رسید انستید ؟

- من وقتی صفت آ مکتب
بودم عمینکه از مطالب شفاخانه
میکدم شتم زهرس عمارا مید یسدم
حالت عجیبی برای دست مید اده
- از یونیفورم آنها خوششان
می آمد ؟

تناماساه یونیفورم مطس
نیود از داستان آنها خوشم
می آمدن ستان که بامرک به مبارزه
برمیخاستند .

۱۰ روز ۱ کیلو مایع را از بطس
اوجان سیم بعد از ارا عملی
کردیم . کیست به بتالوزی فرستاده
شد در آنجا کانسرتش حیرت شد
گفته مریس بیشتر از ۲ ساعت
زنده ماند . نمیتواند ولی مریس
یکماه تحت کنترل مانراد است
درمدتی که مریس در شفاخانه بود
خون ، دوا و سیرم او را از طرف
شفاخانه تهیه کردیم حتی از
حبیب خود یون دادم یکماه که
مریس در شفاخانه بود برای شوهر
او نیز از طرف شفاخانه نان داده
میشد و اتانی عم در اختیارش
گذاشته شده بود . بالاخره
مریس رخصت شد و سه ماه بعد
بازه نزد من آمد انچنان

در آنجا د وکتور مریس هم بود و
چهره غریبان مرگ را از نزد یسک
می بینند .

اکثر زن مامریضانی مرا معینه
میکند که بین مرگ و زنده گیس
نزارند و ما با همه توانمندی
میکوشیم او را نجات دهیم .

مثلا بخاطر نام یک مریس
را از صیغه آورده بودند کسسه
(کیست تخمندان) داشت در
بطن او ۱۰ کیلو مایع بود که باید
به تدریج خارج ساخته میشد
و بعد عملیات میکردید . ما طبعی

فندی حمید سرشترولیسر
عمومی و سر قابله عملیات خانسه
شفاخانه نسایی :

من تا اینجا چون آن در عملیات
خانه بوده ام ، اگر گویند که در راز
کار صحبت کنیم باز هم از عملیات
خانه صحبت و اهم کردن چه کنار
در عملیات خانه صورتیست که باید
تا سرحد فداکاری تلاش کرد .



راضیه سرساتمن توفیق
انانیه ولایت کابل :

در طول مدتی که در اینجا
کار میکنم، همیشه رنج برده ام. -
همیشه فکر کرده ام که چرا بسای
یک زن تا زندان میرسد، زنی
که مادر است. من درین مدت
محبوسین زیادی را که متهم به جرم
های گوناگون بوده اند از نزدیک
دیده ام که عموماً منشأ ارتکاب
جرمی آنان فشار های اقتصادی،
ازدیاد اطفال و مخصوصاً ازدواج
غای اجباری و تحمیلی بوده است.
استند زمانی که اینجامی آیند،
مریض میباشند، عمینجامی میرسد
مثلاً شاه پیروی رانیتوانم فراموش
کنم. او به اتهام فعل فحشا
اینجا زندانی بود. به دفعات
اینجا آورده شد بار آخر به اثر
مریضی به شفاخانه انتقال داده
شد و در شفاخانه مرد. حتی
کسی را ندانست که دفنش کند.
بالاخره به کمک شاروالی دفن
گردید. من در هر لحظه
زنده گیم در باره زن، زنده گس
زن و سر نوشت او فکر کرده ام.

راضیه احمدزاده قاضی محکمه
اختصاصی اطفال :

از آنجایی که طفل زاده محیط
است خواص و کردار او نیز ناسی
از شرایط و تاثیرات خاص محیطی
میباشد که طفل را احاطه نموده
است. همچنان عوامل دیگر از
قبیل محیط خانواده، کوجه
وبازار، مکتب و مدرسه، کار، شغل،
وضع اقتصادی - نبودن بسد و
ومادر و ابتلاي طفل به امراض
گوناگون بالای شخصیت و کرکتر
طفل تاثیر دارد.

بنا از والدین توقع داریم
تا در حصه تربیه اطفال خود
بی نهایت توجه نموده در داخل
فامیل از عصبانیت های بی مورد،
تبعیض و امتیاز بین اولاد غای،
بقیه در صفحه (۸۰)



غیا بیسد



داکتر مروارید



داکتر قندی



راضیه احمدزاده



میرمن سردین



راضیه از ولایت کابل

ملکه زیبایی ازبکستان



در مسابقه «ملکه زیبایی ۱۹۸۸» که توسط کلوب جوانان مربوط - کمیته مرکزی کسومول ازبکستان برای انداخته شده، حاصل جوان ناتالیاکوگانوایرنده شناخته شد. بعد از آنکه در کشورهای سوسیالیستی مسابقات انتخاب ملکه زیبایی برای انداخته شد، کشور چکسلواکیا نیز دست به این عمل زد. این ملکه را بنام «میس پراگ» نامیدند. این ملکه بیست سال عمر دارد. او فعلاً در خانه صرف تربیه طفل هشت ماهه اش است. به تصویر نگاه کنید او واقعاً زیباست.

دیوار قرن بیستم

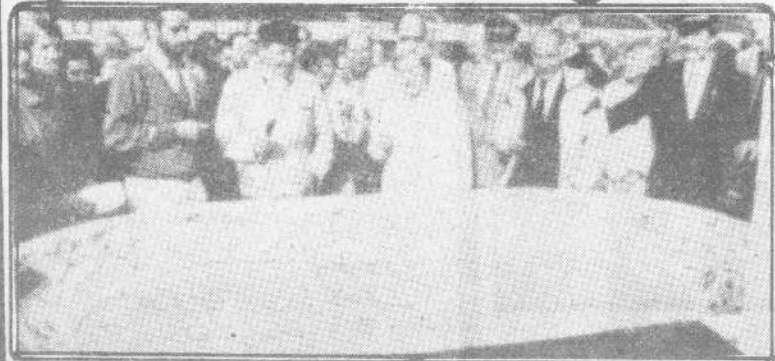
رسم فرانسوی دو صنیعک در نزد **Dominique Durand** رسمی را بردیواری کلیسائی در پاریس ترسیم کرد که بنام «دیوار قرن بیستم» معنی شد. در سن ۴۷۷ پورتیت شخصیت های بزرگی که در قرن بیستم ناامان بر سرزبانها افتاده است وجود دارد.



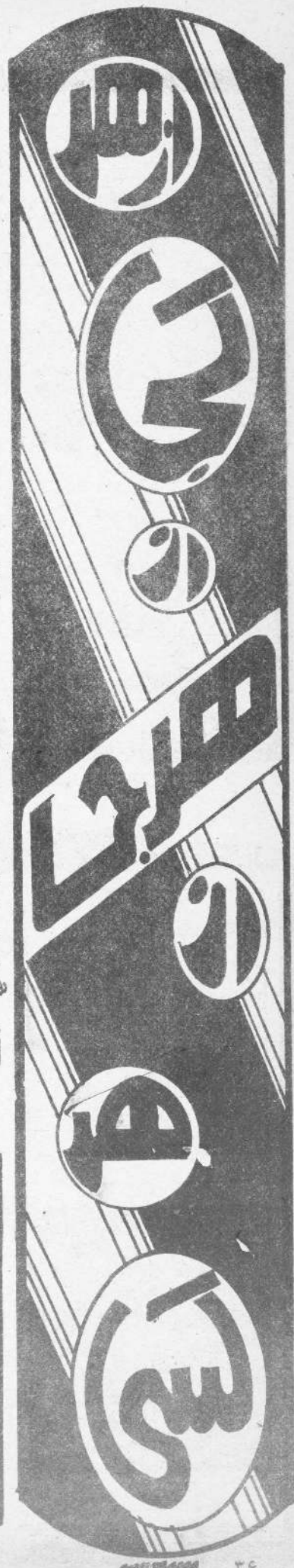
قهرمان بوکس یا درازبی نماز

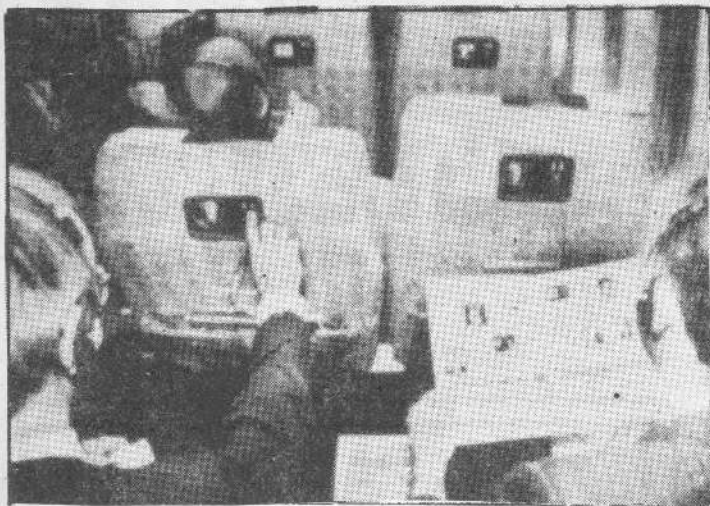
قهرمان بوکس در وزن سنگین مایک تیسون (طرف چپ) با رقیب خود بنام مایکل سپینگر در کفرانس مطبوعاتی اشتراک ورزیدند. نظریه تفاوت بزرگ در بلندی قد این دو قهرمان سپینگر به تیسون با سخن نشدار گفت: «بچه همین حالا پیش از مسابقه فقط در مقابلم بزاسو باشی» تیسون در جوابش گفت: «برود درازبی نماز تو زود می خوابی»

سالگرد استدیوم



ستدیوم المپیان هلنسکی سال گذشته پنجاهمین سالگرد گشایش را جشن گرفت. در سن سالگرد در میدان ستدیوم مودل انراک از یک تهیه شده بود - آوردند و در اطراف آن کسانی جمع شدند که در المپیان هلنسکی مدال بدست آورده بودند.





تلوزیون در طیاره

یک شرکت هوایی امریکا طیارات خود را که در پروازهای طولانی پرواز مینمایند، با تلوزیون های کوچک ۷ سانتی متری مجهز ساخته است. این تلوزیون ها در مقابل مسافر، عقب چوکی پیشروی نصب است. مسافران میتوانند درین مینی تلوزیونهاشش پروگرام تلوزیونی را مشاهده نمایند.

شوهر جرمیه میخواند

مرد ۳۹ ساله می بنام مارتین گانتی از وستون امریکا تصویب خود را که بنا بر گفته خودش بعد از آنکه در شفاخانه بحری به مرض AIDS مبتلا و بعداً وفات نمود نشان می دهد. پسش نیز بعداً به همین مرض دیده از جهان بهست گافتی انهار داشت که دولت امریکا راه پرداخت ۵۵ میلیون دلار متهم میسازد. اگر این قضیه به نفع او نیز تمام شود از پول مذکور مفادنی نخواهد دید زیرا او خود مبتلا به مرض ایدس است.



قد درازترین مرد دنیا

کی قد دراز است؟ پاسخ این سوال مورد مشاجره عده بی قرار دارد. نشرات موزمبیق تأکیدی و ورزشی که قد درازترین مرد دنیا هموطن آنها بنام کابریزل مونزانی است. می گویند که او ۲۴۶ سانتی متر قد و ۱۹۰ کیلوگرام وزن دارد. هر کسی که باور ندارد...

مادر کلان وریکار جهانی

مسن ترین انسان سیاره ما خانم فرانسوی بنام ژان ژلمیتا است که بتاريخ ۲۱ فبروری ۱۸۷۵ متولد شده است و فعلاً ۱۱۳ ساله است. در تصویر او را با دیپلومی که توسط ناشران کتاب وریکارهای جهان بنام جایسنس به او سپرده شده دیده میشود.



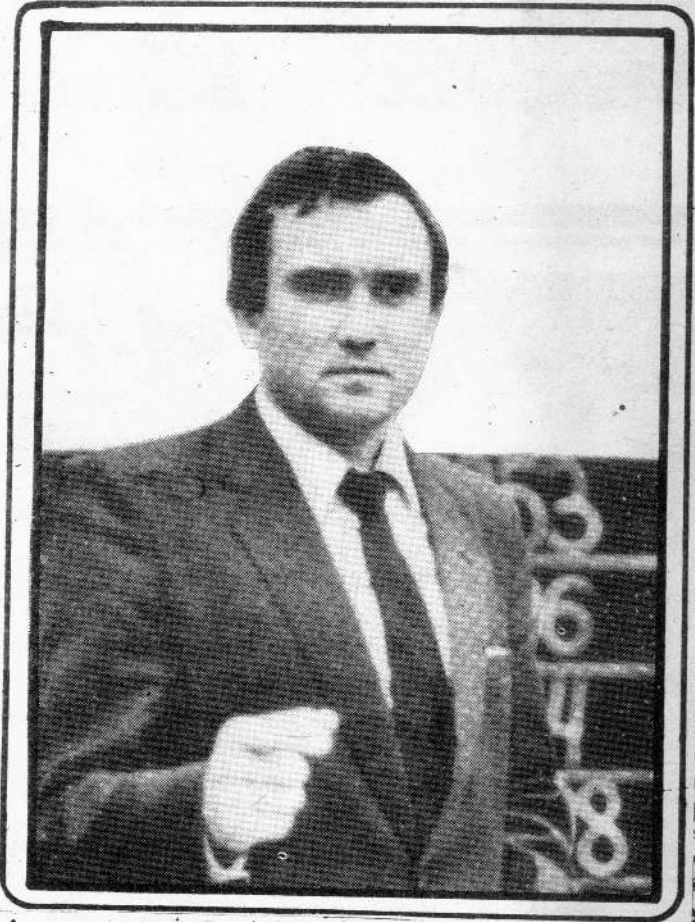
۴ میلیون کیلوگرام گوشت اضافه

غذای مناسب را در وجود خود مثال داد، زیرا او ۸۰ کیلوگرام وزن خود را باخت. فعلاً او فقط ۷۰ کیلوگرام وزن دارد. درین پروگرام تلوزیونی او ۱۳ مرد چاق را همیشه مثال می آورد، وزن مجموعی این اشخاص به ۲۵۸۲ کیلوگرام میرسد. در تصویر او در آغوش سه تن آنها که هر کدام از چسب پر است ۲۳۷ کیلوگرام، ۶۹ کیلوگرام و ۲۲۸ کیلوگرام وزن دارد. دیده میشود.

امریکاییان بی فایده ۴۰۰ میلیون کیلوگرام گوشت اضافه دارند. این وزن اضافه از معیار راه ۳ میلیی باشند. امریکا دارد، همچنان ۱۰ الی ۱۳ فیصد اطفال امریکایی بیحد چاق هستند. این معلومات را هنرمند شناخته شده دیک گریگور که در سالهای اخیر در تلوزیون به مردم رهنمایی به خوردن مناسب مینماید در تلوزیون امریکا اظهار داشت. گریگوری منفعت

ټولونه په زړه پوري دي

حيرانوونکي حافظه



وازمم خولکه څنگه چې څرگنده - ده ددغه کار له پاره مې کم - لمانځنې مواد چې دماخذ په توگه ترې کارواخلم نه درلودل - په لمانځنې مواد چې دماخذ په توگه په لومړي سر کې مې له هغې ساده طبعي څخه چې نورې اولونې - هېڅ لوی، گڼه واخسته : د کوچنيو ((سخو)) څخه مې پیل وکړ دپانیدو کلمات اهامدونه مې په هر ځله تکرارول او هر ځل تکرار کې مې نوې کلمات اهامدونه ورنهاتول . دوخت په تېرېدو سره په دې پوهیدم چې دحافظې د ښه والي له پاره دښمن خو محدود متودونه په پراخیزم دي چې د هغوی له لاس څخه لمانځه ماخپله دخپل لمان له پاره اختراع کړل، د ښکې په توگه هغه وخت چې په توره څنگه - باندې لیکل شوي مدونه حافظې ته سپارم . نوڅه کم چې په مغز کې مې د یوه ټاکلي انځور څرنگان ته مسم کم او هغه لول مې په بهري حافظه کې وساتم . دغه محدود دپهرواړو د و تمونو د اجرا کولو څخه وروسته په بهالو توگه ترسره کیدای شي خوموې پرښم مې په رساده او اسانه دې څنگه چې په موموې صورت په ذهن کې لږه انځور اها رسم ساتل کم گران کار نه دی خوشحاله باید په پرله پسې لول ورته وکتل شي او هر ځل دمنظورې ټولې برخې باید هغه پورته شي چې په ذهن کې پاتې دي . لنډه دا چې منظري ته باید ترهغه وخته پورې وکتل شي چې دمنظورې ان لومړي کوچني برخې هم په ذهن کې لمانځي ونهسي .

مورې نوځکف چې دحيرانوونکي استعداد داوند دی، دسترس پرمخ رانکاره شو او دڅو تنو دپاره چاوشڅخه مې هيله وکړه چې په تېرېدو کې ورسره مرسته وکړم له دغه حيرانوونکي استعداد لرونکي ارتمست مورې نوځکف سره مې د کهمې دنيا په صوبه استراحت لمان کې پېژندگوي شو د هغه استعداد او حافظه زما دپهسې حيرانتاسې شول او داپوښتنه راسره پيداشو چې څرنگه کیدای شي په انساني مغز کې دومره پېچلي جدول ((ټيبل)) شي ؟ لکه څنگه چې څرگنده ده د ارواح پېژندونکو دڅېړنې له مني انسان په منفي لول په

د ډاکټر د حیرانوونکي حافظې

دشوروي اتحاد د اوکرائین جمهوریت په مرکز کیف کې د شوروي اوهرنپوداکټرانو ټولنه شوه نوموړو د زږبت د پراېلمو هکله بحث وکړ . په دې ټولنه کې د اوکرائین دجمهوریت د علومو د اکاډمۍ د پروفې ف . فرېکس څرگنده کړه د زږبت په مقابل کې مبارزه شونې ده ، داکا په هغه صورت کې کیدای شي چې هغه داوسپني له پاتې شونو (بقاياوو) یا ساکوشڅخه پاکه شي ، داکارد لمانځنې لټونونه واسطه نه بلکه دفعالو لټونونو په مرسته چې په بيالوژيکي پوځي پوځي شوي وي سرته رسيدای شي - ددې تجربې په جهان کې دحذېوونکي مواد په څېر وکې کمزري ، زهري مواد په پېر وکولونکي جذب شي او هغه نتيجه کې دتجربې لاندې پراختیوه تر کنترول لاندې راسي . دليکنگراد دطبي علومو د انستيتوت پروفېټاپال (ډاکټر) څرگنده کړه چې په اورگانيزم کې مې له متعادلو او شاتو سولانتو څخه ژوند شونې نه دی . دا

تعدلات په ماشومانو کې په ښه توگه ليدل کېږي هغه ماشومان چې ژوند يې د هغه هغه کې د گڼتن اندازه د زړه نسبت زياته ده په همدې بنسټ د زړه حجری د هغوی له نفسی کمزورې هغې څخه نه شي جوړيدای . نوموړي داکټر چې دلمان نومېد زياته کړه چې دوخت په تېرېدو سره دپهرواړو پراېلمو هکله څرگنده او دپهوتې (معانيت) اندازه به راتپه شي . د شوروي اتحاد د علومو اکاډمۍ د هروس پېژندنې د انستيتوت پروفېټور ف . بوتسکو داپه ډاگه وکړ چې د زږبت د څېړنې او د هغه د راتگ په برخه کې د اورگانيزم دغای تواني ستروول لټوي ، نه يې وساتل شي چې داتوانو له کمزور تاشڅخه ورسول شي او پورې په وړخ لټونې هم باید لټونکي شي . په دې غونډه کې د شوروي اتحاد د اوکرائین دجمهوريت د علومو د اکاډمۍ هروس پېژندونکي



د شوروي اتحاد د علومو د اکاډمۍ د پېژندنې د انستيتوت پروفېټور وکړه چې په گڼه دی (ټيبل) اصطلاح د ((کهرشي تمايز)) په څېر ولويېل شي ځکه دامواد په په اورگانيزم کې دمواد و د تبادلي او هسلواو همدارنگه دارگانيزم د هغې ترکیب لجه تنظيم سره مرسته ايازاره خلک پدې اميد دي چې دوي دې زار و وي څو لکه ژوند او يا دحواني درمسل غواړي نو تر هغه وخته پورې دې انتظار باشي ترڅو چې پدې هکله دپوهانو څېړنې وروستې بري ته ورسېږي . پاتې به (١٧) مخ کې

گرامافون څنگه او چا را منځ ته کړ؟



په ١٨٧٧ کال کې ادیسون دڅېړنو دښوونو په استوانه پدې لوله اله برابره کړه . ده په خپل تحقیقاتي مرکز کې چې د نیوجرسی په منلو پارک کې وه هغه بیلگه جوړه کړه . وروسته یې دخپلو حیرانو شویانو یوالانو پورې اړه کړه او ویې ښود چې ده اختراع کړي ماشین کولای شي هم ثبت وکړي او هم څېړونې دده دور کتون هغه نامتوس سندره چې ((مري یوکوچنی وریډر لول)) وویل چې د ثبت د ستاګه همدغه سندره په کټ مټ لول بېرته خپره کړه . ادیسون دغه ماشین ((فونو-گراف)) ونوماوه چې له دوولسو څخه جوړ دی او غز اخیستونکي مانالري : د هغه اختراع شوي -

دې توگه به ثبت کیده د اوریدو لپاره یې خبره برعکس کیده ه غز را اخیستونکي متن به دمار - بیچي جوړ ښت د ننه او یاد باندې د غز د خوړیدو سبب کیده او دغه غز به بیا پورې داسې برلاسې څېرې چې د اوریدو وړ به نه و بیا وری کول د زمانې په تېریدو سره ادیسون او نورو مخترعینو چې په دغه برخه کې یې په کار پیل کړي د غښت اختراع ته وده ورکړه . حلېسې پوښ لرونکي استوانې خپل لمانځي مومې استوانې ته ورکړ او د پېرې سره پای کې صفحې داستوانې لمانځي وښو څوکه چې د یوه بل بدلسون په ترڅ کې نه ماتیدونکي صفحې راځي . دکټ یا فیتی په رامنځ ته کیدو سره یونوي انقلاب په دغه برخه کې راځي . څومره چې د گرامافون د صفحې په برخه کې بدلون رامنځ ته شو په هم هغه اندازه ماشین هم وده وکړه . دې مانا چې داربانی . امریکایي او جاپانی پوهان لوله خوانوي څېړنې وړتیا شول خو چې په اوسني پرمختللي ښه رامنځ ته شو .

این مطلب را هم بخوانید

سرطان چیست و چگونه میتوان آنرا شناخت؟

آیا کشیدن سگرت موجب سرطان میشود؟

سرطان چیست؟
 - حشرات سرطانی در داخل ششی که آنها را اجازت میدهد که آنها را بکشند.
 - حشرات نمکین به مجاری سرطانی عبارتند از گروهی بیمار های که در آن رشد غیر منظم و غیر قابل کنترل حشرات نورمال صورت گرفته و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.
 - این بیماریست که در آن رشد غیر قابل کنترل کرمیات سفید خون وجود پیدا کند.
 - تومور چیست؟
 - تومور عبارتست از توده یا لخته شدن

آیا نوشیدن مشروبات الکولی خطر مبتلا شدن به سرطان را بیشتر می سازد؟

پاسخ هایی برای دهها سوال دیگر در مورد سرطان

رشد شده است و این عبارت اند از: قرار گرفتن بیش از حد در مقابل اشعه ماورای بنفش آفتاب و رادیو گرانی زیاد، دود کردن سیگار و تناس بابت سلسله مواد کیمیاوی.
 - آیا سرطان سارده است؟
 - مسلمان نه.
 - کمواد دودی و نیکوتین بیشتر را استنشاق کنید به همان بیخطر ابتلا به سرطان ریه بیشتر است.
 - دریند و چیز بنام (سگرت بی خبر) وجود ندارد. بهترین نلتر تا نورم اینست که سگرت را تره کشید.
 - مرگ های ناشی از معتادین سگرت و کسانی که به سگرت عادت ندارند، مقایسه گردد، این تفاوت بطور نسبی کتر است.
 - آیا نوشیدن زیاد مشروبات الکولی خطر ابتلا به سرطان را بیشتر میسازد؟

آیا میتوان از سرطان نجات یافت یا نه؟

سرطان را میتوان بایک سلسله آزمایش های معین قبل از ظهور اعراض آن تشخیص کرد.
 - چرا دانشمندان سرطان را در حیوانات مورد مطالعه بررسی قرار میدهند؟
 - زیرا سرطان در تمام اشکال حیات وجود دارد. با تحقیق در مورد حیوانات دانشمندان به کسب معلومات بیشتر نایل گردیده اند. کفیات مهم طبع بوسطه همپوتجار به عمل آمده و تایید گردیده است که زندگی بیشتر انسان را نجات داده است.
 - چه چیزی موجب سرطان میگردد؟
 - چرا سرطان بوجود می آید؟
 - هیچکس نمیداند. در واقعیت امر، علل اساسی اکثر اشکال سرطانی معلوم نیست. هر چند علل یک تعداد سرطان ها را میتوان با یک سلسله سنج بوجود آمده با معیاره دیگر تراکم مایع طور مثال در داخل یک کبسه.
 - آیا تمام تومور ها شکل سرطانی دارند؟
 - نخیر. تومور ها دو نوع اند. (۱) تومور های عادی که تدریجاً زندگی با سلامت انسان را با خطر مواجه میسازد و (۲) تومور خبیث یا سرطانی.
 - تومور عادی و خبیث از هم چه تفاوت دارند؟
 - تومور عادی به قسمت های دیگر غضت انتشار نمی یابد و به یک اندازه معین نمو میکند. تومور خبیث (سرطانی) به رشد خود ادامه داده و در صورت عدم تدابیر به قسمت های دیگر بدن نیز سرایت میکند.
 - آیا ممکنست مبتلا به

آیا کشیدن سگرت موجب سرطان میگردد؟
 - اکنون دیگر بصورت کل پذیرفته شده که کشیدن سگرت علت عمده سرطان ریه در ایالات متحده است. طور مثال، مرگ نانی از سرطان ریه در میان کسانی که مطلقاً سگرت دود میکنند ده برابر بیشتر از کسانی که هرگز سگرت دود نکرده اند. در میان معتادین قوی (روزانه دوقوطی یا بیشتر از آن) سرعت مرگ بیست مرتبه بیشتر است.
 - مطالعات نشان میدهد که معتادین سگرت علاوه بر سرطان ریه به سرطان دهن، گلو و مثانه نیز دچار میشوند.
 - آیا فلتر سگرت از سرطان ریه جلوگیری مینماید؟
 - امروزه سگرت نسبت به سگرت های که دوده قیل دود میشوند مواد دودی و نیکوتین کمتر دارد. شواهد نشان میدهد بهر اندازه ای

آیا سرطان ارثی است؟
 - چند شکل محدود سرطان قابلیت ارثی داشته ولی انواع عمومی آن هر چند در برخی از این انواع عمومی چیزی بنام ((تایلانت خانواده کی)) معروف است، یعنی تمایل ابتلا به نوع خاص سرطان که در میان اعضای یک خانواده مشخص نسبت به افراد دیگر جامعه بصورت کسل خیلی بیشتر است. این نسوع تایلانت خانواده کی در سرطان پستان، کولون، معده، پروستات و ریه و همچنین در سرطان نسوع Leukemia دیده شده است. بنابراین، زمانیکه یکی از اعضای خانواده دچار یکی از این انواع سرطان ها گردند، اقدامات احتیاطی برای اعضای دیگر خانواده توصیه میشود. (خانواده در اینجا تنها شامل والدین و کودکان نبوده بلکه همزاده گان، عمو ها، عمه ها، خاله ها، نواسه ها و غیره را نیز در بر میگیرد.
 - آیا بواسیر نشانه سرطان است؟
 - نخیر، ولی بواسیرها و خون ریزی ها ممکنست نشانه خطر سرطان باشد. در مورد هرگونه خونریزی بواسیر همواره مشوره دکتر را گرفت.
 - آیا برخوردن شخص در مقابل سرطان با الی مدت بیماری تاثیر دارد؟
 - بلی. هرگاه از دانشمندان این موضوع که میاد سرطان داشته باشید، بهر اسید ممکنست مراجعه به دکتر را به تعویق بیندازند و این کار طبعاً فرصت تدابیر ازین موقع را از دست داده آید.
 - تشخیص همیشه میتواند عاملی در سلامت شخص باشد، پس با اجزای معاینات سالانه بشمول معاینات سرطانی از قبیل پاپ Pap پروکتو Procto توس - سرطان را از خود دور سازند.
 - سلامت کامل دارم، پس چرا به اجرای معاینات بپردازم؟
 - شخص از سلامت کامل برخوردار است ولی شکل ابتدائی سرطان میتواند وجود داشته باشد. بقیه در صفحه (۱۴)

سرطان چیست؟
 - سرطان عبارتست از گروهی بیمار های که در آن رشد غیر منظم و غیر قابل کنترل حشرات نورمال صورت گرفته و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.
 - حشرات سرطانی و حشرات نورمال از هم چه تفاوت دارند؟
 - حشرات نورمال برای یک منظور و هدف خاص رشد میکنند یعنی شکل غضت یا تومور نسج صلب دیده و از این رفته، رشد حشرات سرطانی هیچ مدنی بدنمال ندارد. اینها حشرات نورمال را تمهض خبیث مینماید و در صورت عدم تشخیص و معاینه به قسمت های دیگر غضت نیز انتشار میکند.
 - آیا انواع مختلف سرطان وجود دارد؟
 - بلی. هر نسج غضت میتواند به سرطان مبتلا شود. حشرات سرطانی میتوانند با سرعت های متفاوت رشد کنند و در مقابل تدابیر واکنش های متفاوتی دارند. ولی وجه مشترک سرطان ها در اینست که در صورت عدم تدابیر رشد نموده به قسمت های دیگر غضت نیز منتشر میشوند.
 - سرطان چگونه در غضت منتشر

تغ ۴۰۰۰۰ها نهمیدم ۰۰۰ شما در جستجوی متسول
 خان همسر سارساك مجدی بی ، هستید ؟ والهی بعد
 از آنکه قصر پاشا هم فروشی رسید ، بتول خان را دیگر
 هیچ نهارت نکردم ، فرزند ، شما هم اگر بنام متسول
 سراغ او را بگویید ، به مشکل موفق خواهید شد ، چه
 بهتر که بنام «بتول قند» جستجویش کنید ، آن وقتها
 او را بنام «بتول قند» یا «لقه» (شهرین) یاد می
 کردند و در مسافله اشراقی بهمن عنوان شناخته میشد
 چون در مسافله اشراقی بتول های متعددی افتخار
 ضحوت داشتند ، خان مرحوم سارساك مجدی بی را
 «بتول قند» صدا میزدند ، منظورشان از متسول
 این القاب به بتول خان همان «جاذبه» (جنسی) یا
 «همسکری» بود که این روزها روی زبان مجلات روز
 نامه های برصده ، بتول خان واقعا اندامی به غایت
 دل انگیز ، قامتی بلند و زیبایی خیره کننده داشت
 دوستان اروپایی و امریکایی سارساك مجدی بی ، بتول
 خان را «ترکش دل» یا «طالوای ترکی» میخواندند
 و این بی مناسب هم نبود ، البته من دینبازه معلوما
 بیشتر ندانم ، مرحوم سارساك بی دوست من بود و به
 همین جهت بتول خان را کما بیش میشناختم ، ولسی
 اکنون نهدانم کجاست ۰۰۰ راستی گفتید خوشاوند
 شماست ۰۰۰ آ ۰۰۰ آ ۰۰۰ والهی نهدانم چه
 بگم ، سالها شدم دیگر او را ندیده ام ۰۰۰ شما
 همقدر نهدانم که همسر سارساك مجدی بی بود و
 عمر همزستی آنها ششماه بیشتر طول نکشد ، بیچاره
 مجدی بی ، خیلی زود ، راه جهان دیگر گزشت
 ۰۰۰ میخواهم بگم فرزند ولی نهدانم چگونه بایسد
 گت ، همین ندارد ۰۰۰ بگم ؟ ۰۰۰ پس بسیار خوب گوی
 بدهید

یکی از پاشاها ، درست نهدانم ولی فرض میکنم
 سلطان محمد دوم ، سرمشوی داشته بنام «پانها -
 سنی فتح پاشا» ۰ هر چند این پانها سنی ظاهرا
 مباشر بوده ولی در واقع در تمام امور کشور دست
 داشته است ، بین دولت ایتالیا و سلطان هم واسطه میکرد و
 بعد ها مناسبات سیاسی و بازرگانی بین ترکیه و ایتالیا
 را چنان استحکام بخشیده که ایتالیایی ها به مفهوم -
 اینکه «اگر ما هم انسانیم نباید اینهمه نیکوچرانها
 دیده بگیریم» در صدد جیره برآمده اند ، حتی -
 در مطبوعات آنروز شان این قدر دانی منعکس شده و
 پادشاه ایتالیا نیز حالتی تهن شان دولتی را به
 «پانها سنی فتح پاشا» اعطاکرده است . هنگام -
 اطواد شان به «پانها سنی پاشا» وقتی سفیر ایتالیا
 در زده از وی پرسید که آیا در بدل خدماتی که در
 راه انکشاف مناسبات دو کشور ایتالیا و ترکیه انجام -
 داده به «ده نهد کوشن از سر جمع» راضی هست
 یا خیر ؟ پانها سنی پاشا برآشفته و حالتی تحقیر آمیز
 به سفیر جواب داده که غالبا «شماره با و نهی خارجیه
 عوضی گویید ، من هرگز به چنین معاملاتی تنزل
 نمیکم ۰۰۰ شب دیگر در مضامینی که در منزل پانها سنی
 پاشا برگزار شده بود ، وقتی با ردیگر سفیر ایتالیا
 بفکر چانه زدن افتاد ، پانها سنی با بزرگواری جواب -
 داد که «آلمانها برای انجام چنین معامله بی چهل
 نهد پیشزدها کردند ولی من جانب شما را ترجیح
 دادم ، چانه زدن ضرورت ندارد ، مرا تحقیر میکنید
 خیلی متاسفم ، چنین حرفهایی حیات و نظمی مرا
 جیره دار میزند ، قطعه نهد آنرا ندانم» ۰ این
 گفته های سفیر ایتالیا و فتح پاشا در نتیجه نزدیسک
 آنها قرار داشت ، شنیده میشد ، چله قطعه نهد
 آنرا ندانم که پاشا آن را به آواز بلند تر گفته بود ،
 وقتی بگوش سفره پاشی شست ، پنداشت غذا های
 آشپ به مذاق ایشان گوارانیا نمده ، شامرا
 بهم زده است ، شتا بان زنه و چنانکه همیشه در

چنین مواقع کار خود را میدانست ، یک بوتل کاربنات
 با خود آورد و با توضیح پیش نهاد کرد :
 «بفرمایید پاشای من !» ۰۰۰
 پاشا و پس از مخلوط کردن مقدار کاربنات با آب
 نوشیدن آن ، در حالیکه از کسواستغفر الله میخواند
 از سوی دیگر به سفیر ایتالیا میگفت :
 «معدرت میخواهم اکلانس (وقتی صبحانی مشوم
 همیشه اینطور است که احساسات منی من به فلیان
 آمده حال معده ام بهم میخورد .
 شما جوانها متاسفانه این صفات تاریخ مارانها
 صعود بی فرزندم ، در گذشته ها پاشاهای با عظمت
 و صبر و استقامت که من انتظار گواهی بخش کوتاه و
 آخری آن را دارم ، گفتن چنین جملاتی به سفیر
 کشور معظی چون ایتالیا چه معنی دارد ؟ و آنکسی
 صعود بی فرزندم ، در آن موقع که پاشای ماسفیر کوسر
 ایتالیا را فریق عرق کرده بود ، منحصر امور شرق -
 سفارت نهد در آنجا حضور داشته است . این تخصص
 معنی ژستی را که پانها سنی پاشا بخود گرفته ، نورا
 درک کرده ، سرکوش غیر نهاده ، و چیزهایی گفته
 است ، آنوقت سفیر لهند زبان به ترجمان دستور
 داده تا از پاشا بیورسد که «با حفظ ده نهد کوشن
 آجاتی پاشا مایلند در یکی از نقاط مورد بندششان

را از همسر دوم پانها سنی پاشا خریداری و بعد قصر را
 روی آن بنامی نهدت و کلید طلایی قصر را به سرمشور
 ها سپارند ۰ شما قصر پانها سنی پاشا را ندیده اید ؟
 ندیده اید ، حقا ، برهد و آن را تماشا کنید ، نورا
 در هر حال برای یافتن رد پای بتول خان ، سری به
 آنها هم خواهید زد ، در مسوطه ، بسیار نزدیک ساحل
 قرار دارد و انسانه ، آن چون قصر پیمان روی نهانها
 میگرد .
 خدا شعا خیر بدهد ۰۰۰ حتی میگویند سنگها ،
 مرموزی های شتاب ها ، آینه ها و غیره همه از
 ایتالیا آورده شده ، سقف ها و دیوارها همه پارنگ
 روفنی نقاشی شده ، تزیینات صوری طلایی نیز
 همه کار ایتالیاست که نقاشان و رسامان ایتالیایی
 آن را کار کرده اند . خدامرحوم مجدی را فریق نورا
 کند ، چون دوست ایام نوجوانی من بود ، لذا امن
 این قصر را خیلی خوب می شناسم ، حرف ای روزگار
 گذشته ! ۰۰۰ زندگی من تقریبا دهن قصر سیری
 شد ، فرزندم ، آری امروزه هم ساختمانهای بزرگ
 قصرها و خانه های انسانه مانند می سازند ، ولسی
 اینها همه به صرف خود شان بوجود می آید ۰۰۰
 ناموران گذشته که من از آنها یاد میکنم بایول ملت

زنی با هزار ویگ نام

نوشته : عزیز نسلیان

کار نداشتند و یک روز بازی سیاسی ، قصر های
 خود شان را به صرف اجنسی ها برپا میکردند ۰۰۰
 فرق نور باشند ۰۰۰ سنگهای شتاب شان از ایتالیا
 وارد میشد به شمول مرمز های رنگ ۰۰۰ باور میکنید
 فرزند که انسان در آن شتابهای مرمز حرکت نمیکرد
 بخاطر حد مشکل خود بنشیند حتی بعد ها وقتی
 مناسبات ما با ایتالیا بهم خورد ، خیلی بخشید
 میکنند هنگامی که پانها سنی فتح پاشا بخشم می آمد
 می گفتم که «من بچنین دوستی ها قرار داد ها
 ۰۰۰ میکنم» ۰ این را گفته همینان خشمگین سو
 آن شتاب های زیبای ایتالی میزدت ، مدتی معطل
 می شده و هنگام بازگشت قسلی می بوده است ، البته
 من او را از نزدیک ندیده ام ولی در هر حال شخص بسیار
 وطن پرور و بوده خداوند رحمتش کند .
 دارم میگویم فرزندم ، من باید بشما درباره بتول
 خان صحبت کنم به همین جهت وارد این غوغا شدم .
 قصر خیلی مهم است و باید این را میدانستید ، سار -
 ساك مجدی ملزومه همان پانها سنی فتح پاشاست .
 پدر سارساك ، مجدی بی که شخص متبارزی نبود ،
 چندان از وی نام برده نمیشود و سارساك مجدی به
 همین مناسبت در اسم خود اضافت پانها سنی پاشا
 زاده را داده است . مجدی بی ، یگانه وارث -
 پانها سنی فتح پاشا و این جهت سخت ناراحت بود
 زیرا او در زمان زندگی پدرش لحظه بی فرافرت و امکان
 اثرات نیافته بود که بگاری بپردازد یا شغلی را بیاورد
 اگر بمن میگفت «کسیکه موجب برهاری من شده همان

قصری بطور حقه اعمار کنیم ؟» جناب پانها سنی پاشا
 جای همان قصری را که بعد ها به نواسه شان سار
 ساك مجدی بی تعلق گرفت ، برای اعمار قصر مناسبت
 تشخیص دادند . ایتالیی ها هر چند بعد از اقدام
 بکار بی بردند که آن زمین ملکیت ایشان نیست ، بناچار
 آنرا خریداری و قصر انسانی و اروپائی اعمار کردند .
 نگاه کن فرزندم ، نگاه کن ۰۰۰ و فرست مردان سیاسی
 آنروز ما را در نظر بگیر ۰۰۰ و اینست آنچه که من
 میتوانم سیاست بنام ، مگر پاشا انانی بود که یکی از -
 ملکیت های خود را در اختیار شان بگذارد ، هم
 بهترین زمین با موقعیت عالی را توسط حرفهای نام خود
 خریداری و هم قصر را روی آن به پول ایشان اعمار
 میکند ، جالب ترینیکه آن زمین ملکیت همسر دوم خود
 شان بوده ، البته می نهمید منم که نازکی گذرد -
 کجاست ؟ این را میگویند سهامت ایتالیا پانها سنی
 پول زنی را که ملکیت همسر دوش بود ، از چه
 ایتالیی های پرداخته بنام خود ثبت میکند ، انسانهای
 آنروز واقعا چیز دیگری بوده اند ، اگر امروز مثل
 پانها سنی پاشا ، چند نفر معدود می داشتیم آنوقت
 میدیدی چه میشد . ۰۰۰ حالا هم دارم اما قدیمی ها
 چیز دیگری بودند ، امروزی ها روی دست قدیمی ها
 حتی آب نموتانند بهترند .
 آری نهدانم ، شما خواهی درها رو ، بتول خان
 معلوماتی بدست بیارید و منم به همین دلیل این چیز
 ها را بشما باز میکنم ، زیرا این قصر با موضوع ازدواج -
 مرحوم سارساك مجدی با بتول خان و حتی فوت مجدی
 بی ، ارتباط نهان دارد .
 طول ندهم آقای من ، ایتالیی ها ، نخست زمین

نی روز چندین بار خودم شاهد بودم که وقتی بسواری موتر از خیابانی می گذشتم و او متوجه مزدیوان و دها تان بنوا - ایستاده در کنار راه شد، توقف کرده آنها را کرد خود فراموش خواند و میگفت: ((اشب هممان من هستی)) و آنها را به مسائل میس و میس شپانه به صرف خود میبرد تا شمع کند و خاطرشان شاد گردد. مقصود اینست که به شگفتی باشم، مرحوم تاچه اندازه خیر دوست و ثواب طلب بود، از نهکی به مردم فوق العاده شاد میشد ۰۰۰ فرق نورو بساد.

در صورتیکه کار بهمین مثال منحصر بخود او بود که همانند غیر ممکن بود به اتفاق تمام دارایی اش موقوف گردد ۰۰۰ آری باید دهان سر ((بتول خانم)) بسا ((لقه شمیم)) را بگفت که اگر بتول خانم نمی بود، امکان نداشت کسی دیگری بتواند این میراث بزرگ را به مرحله اتمام برساند، آنهن باد برخاستن بتول اگر او نیست خدایش حاضر است چه لازم که بگویم زنی بد و سیار پرفراغه بود، گفتند خهشاوندشما بود، نه؟ هیچ او را ندیده اید؟ آه ۰۰۰ ایوان ۰۰۰۰ زنی دیدنی بود ۰۰۰ چه کسی میداند اکنون در - کجا هاسر میبرد، در امر جمع کردن گنیم صورت تمام ناشدنی سارساک مجددی واقعا خلی کمک کرد، در غیر آن ممکن نبود آن دارایی و ملک و مال بسحاب را انتهای باشد. شاید گفتن این چیزها بشما درست نباشد زیرا هر چه هست، خهشاوندشماست و لسی چون شما خود مایلید درباره او بیشتر بدانید و اصرار میکنید، از نجهت ناگهبر دهان نمی بندم، حال بشنود که آنها چگونه ازدواج کردند ۰۰۰ حال است. این سارساک مجددی بی ما روزی به بهاری ازدواج مبتلا شد، خداسرکسی نیارود، بهاری خطرناکی است انسان با تمام هستی خود خواهان ازدواج بایک زن -

میشود و سارساک بی این بهاری را از خانم بتول گرفته بود، اینک در همان روزها بود که من با خانم بتول آشنا شدم، بتول خانم در آن آوان ۲۸ سال - کوچکتر از سارساک بود و مهر القاب گرفته کین از قیصل ((لقه شمیم))، ((بتول قند)) و غیره را هم بسا خود داشت.

ولی من بعد از دیدن بتول خانم به سارساک مجددی خود مان نگفتم ((هنوز ششما. نگذشته، این زن ترا بهاد نفا خواهد داد)) فقط از راه اندرزگویی در - آدمم:

- مجددی بی، برادر، خداوند نهایی را برای آن خلق نکرده که در قید اسارت یک شخص بماند، بلکه منظور است تا تمام بندگان خدا فیض آن را دریابند اینک توزنی به نهایی خیره کننده، خانم بتول را - بقید نکاح در آورده، منحصر بخودگی، در نظرم کار درستی نیست، نه خداوند بندگانش این کار راضی خواهند شد، این عمل تو گناه و اشتباه بزرگ است زیرا با انصاری همه نهایی به شخص خوش، قلب عده بی از همجنس است و رشک و از بیض جمال او محروم میکنی. زنان نیز روی و سخی، چون آفتاب و ماهند که برجسته موجودات پدید بخ نورین باشند، به او توهم این عمل گنکارانه دست بردار و بگدا هم تو هم دیگران از نعمت نهایی وجود او برخوردار باشند سارساک مجددی جواب داد:

- اکنون دیگر خیلی دیر شده، امکان ندارد ۰۰۰۰ ولی بنظر من، پشت پرده جبهان دیگری وجود داشت ۰۰۰ معلوم میشد که سارساک مجددی ما وقتی آگاهی یافته که این زن چندین طموت را بخاک سپاه نشانده است، گرفتار این شهرت شده و فکر کرده بقیه در صفحه (۱۶)

سان معاشخورد دایمی، تعدادی باد تانجان دورقا ب آمانور نبرد داشت، هر شب در مسل دیگری، در هوشل لوکس دیگر با رستوران و کلوب دیگری برای شب گذرانی میرفت. آه، که چه شیطانی را با هم روز کردیم. اگر بارها، نلیت کلب ها، گانهوا زبان میداشتند میگفتند. سارساک مجددی پولها را دودسته بدون - حساب و کتاب بهر سو میبرد. وقتی از غذا و شراب های گوناگون تاحلق پر میشدیم شب از نیمه میگذاشت، سارساک مجددی اندکی دستور میداد: ((اورکستر - دنبال ما بیاید)) ما سواری موتر هاشمیدیم هفت و هشت و بعضا ده موتر، یک کاروان با تمام معنی، اورکستر گانهوش روی موترها می گذشت و به نواختن ادامه میداد، انهای اولوجاده را تا آخر طرف میگردیم، آن وقتها خوب بود نه اینقدر وسایط بود و نه پلیسی ترافیک ۰۰۰ بعد از طی مسافتی به رستوران یا هوشل دیگری داخل میشدیم، گروه جاز این یکی هم بسا دنبال قافله، موترهای ماهمراه میشد، پیش روی - اورکستر و در عقب اورکستر جاز ۰۰۰ حتی یکبار پیانوی بزرگ اورکستر را هم روی یک درشکه نهاده بسا پیانیس آن همراه بروم، گاه تا حاشیه صحرا و گاهی تاکار دها با این ساز و برگ خود پیش میرفتیم. بعد از صبح سارساک مجددی ما حسابی به وجدی آمد و دید -

حیف است که بایمانستی پاشانا آمده میشود. پولی را که بهر هرات بر اینمانده، نهدانم چگونه خرج کنم، کاش شغلی میداشتم که روزی سه - - - - - (معادل ۵۰۰۰۰ پول) عاید میداشت ولی نتیجه کار خود می بود. بیچاره مجددی آنوقتها خیلی مضطرب بود، زیرا در اثر نازدانی و فقدان درک ضرورت کار و زنده گی رومبا طفل بایمانده بود، بزرگترین اضطرابش هم این بود که پیش از بیایمان رساندن ثروت میراثی، فوت شود، بیچاره شب و روز برای نابود سازی آنهمه ثروت جانکند، می خورد، می نوشید، می خوراند و می نوشاند و خلاصه با پنج شاخی میورد و میورد با همکرد اما تمامی نداشت، من با چشم خودم دفتر استناد املاک او را دیدم که به شکل یک کتاب چاپی روی جلد آن با حروف ستاره بی نوشته شده بود: ((املاک تسهیل شده بنام مجددی افندی نوه حضرت سرماشیر فتح پاشا))

املاک نه، فرزند، املاک: یعنی صد هکتار مزرعه، باغ، خانه و نظایر آن. نظریه مندرجات این کتاب، حدود اربعه، چهل مزرعه اصلا معلوم نه بود، بیکران بود، مجددی بی، همک از آنها را به پانزده بیست مزرعه تبدیل کرد، ولی حمام ها، کاروانسرا ها، ایارتان ها، ۰۰۰ این دیگر حساب نمیشد ۰۰۰

قصه افسانوی پریان

ترجمه: شفیع رحمان

مان خیمه های جتما شتافته با آسانها به پایکوبی دست افشانی میدادند و میخواندند: ((روح پدر بزرگ بایمانستی فتح پاشا شاد باد)) وقتی روزی دیدم در محرم سارساک یک حمام را فروز میگرد، همه با هم به حمام داخل شده روی صفا، آن درازانی افتادیم. فرزندم: انسان وقتی بدینگونه پول صرف میکند و بازم نمیتواند دارایی اش را به اتمام رساند، پس چه کند؟ دیوانه میشود ۰۰۰ دیوانه گپ از گپ میخیزد، مرحومی سگی داشت که خیلی مورد محبت او بود، روزی از روزها سگ مرد سارساک مجددی چنان اندوهگین شد که شب بعد از دفن سگ فرمان داد تمام گانهوا، رستوران ها، بارها و مشرت خانه های شپانه، خیابان های اولی برسم تعزیت تعطیل کنند - و عواید یکشنبه همه آنها از حساب او برداشته شود. حیف ها که همیشه در سایه - سارساک پول خوبی بسبب میزدند، امر را به منضمه تطبیق گذاشتند، حتی فراموش نمیکم یکی از گانهوادارن ها در آن شب بمنظور اینکه هم دستور را اطاعت کرد و هم شتهایش را از دست نداده باشد، روز سر در خود اعلاقی بدین ضمیمه آورده بود: ((بمناسبت درگذشت بزرگ خانواد و میوه همگانی ما، تعطیل گانهوی ما را برای اشب به اطلاع مشتیمان نیز می رسانم))

سارساک مجددی این اعلان بعدی خوش آمد که عاید خالص یکماهه آن گانهورا به صاحبش بخشید. مرحوم آدم خیلی خوش قلبی بود و دنبال کار شواب می گشت، انهل و بخشش به فقرا، دستگیری - مستندان و هرکس که حاجتی داشت، دهنم

پنج ناحیه سکوتی شهر ملکیت اصلی او بود. جزیره - های هم بنام ایشان قید شده بود، با نفوس اینها نمی شد کار را پایان بود زیرا تمام شدن نداشت، اگر در معرض ایلام هم گذاشته میشد، عیب آدم کفایت نمیکرد تا زمین ها یا ایارتانها را به یک خیداران نشان بدهد، آه که بیچاره مجددی دوست من از این بابت بقدر رنج برد، چندین باره من گفتم: ((اگر بعد فوتم چیزی از من باقی بماند، دو چشم در لحد باز خواهد ماند))

صبح شین که از خوشحالی فریاد میزد ((خدا را شکر که دیگر مالک پیشینی نیست)) وکیل املاک او - وارد شده گفت: ((مژده مجددی بی، اخیرا کف کردم که دو مزرعه بزرگ دیگر نیز دارید ۶۰۰ هزار لیسه میخرند، بفروشم؟)) چند بار خودم شاهد بودم که در چنین مواقع سر وکیل املاک خود داد میزد: ((برای خدا، تو وکیل هستی یا کاشف املاک؟ این مزایع، کاروانسراها، خانه ها و ایارتانها را از کجا بنام من بیرون می آوری؟ دیگر بس است برای چه دیگر در - مقابل من ایستاده ای، زود بفروش اینها را و جان مرا خلاص کن))

اما خلاص شدن نداشت، یکی دیگر از وکیلش بساز چیزهایی برای او پیدا میکرد پنج - شش ایارتان یا چند مزرعه ۰۰۰ زیرا ولو مجددی نخواست آنها را مجبور بودند ملک و مال او را حراست و کف کنند و از فروش آن بهره بی برای خودشان بردارند.

چگونه پول را صرف میکرد؟ اگر برایتان شرح بدهم عقل از سرتان پرواز میکند، غیر از یک بلوک چاپلوس

ماتے میلے

ستاہ ہیری کی بہ تہ ہی |
مگر

ماہ لک اوس مہی پہ نرہ دی
ہفتہ رختہ

ہفتہ شمس جی :

ستاد حسن ازیامت پہ گلستان کی
زادہتی فوٹی دھور دھور دلی

ستاہ ہیری کی بہ تہ ہی |
مگر

ماہ لک اوس مہی پہ نرہ دی
ہفتہ رختہ

ہفتہ شمس جی :

ستاد ہیلو ہیلو شاگھی می ((پہ سترگی)) شکلوپی
س می یادہ ،

س می خیال س ،

س می نرہ س راہلیں ...

ستاد ہاداد خیالونو پہ شوگی

ستاد ہیر دھورونو اور دھورونو لہوگی

لک شمعہ لگدہ ، ولیدہ ...

ولی بیامہ خندیدہ

خوتہ پہ دکھو مہی |

پہ پہ خیل حسن مہر مہی |

راہ لہی راہ ہیلہ شوپی جاشوپی

دہل چاد نرہ دہاشوپی

نوروز ما د نرہ پہ ہن کی

د پردہ دگلوشانگی تہ غور مہی

ہاتی زیاد فکر تال کی

د ہل چاد جی ہیلی تہ تختگی مہی

کمال الدین ستان

۱۳۲۲ ار ۱۳۲۲
کابل

دو سال خیال

جی پہ سترگی می ستاد حسن وارثی
داختران خور لں ژوندی توہارشی

جی د سرشوندو نکل س یں نزدی شوم
لاہندہ زندگی می تیل خوارشی

جی د زلفو خیال دی ماراگاز و خورہ

لہ سہمی تہ می دوکان جیود مطاوشی

جی داستاد خیال خیال سرہ جملہ شوم

تیل فوہہ راہ و تہیتی ہزارشی

ناراس ، می ستاد ہیلتین کی شو پہ ہرخہ

راہہ گراپی جی (مواج) لیز ہقرارش

۱۳۲۳ ار ۱۳۲۳

سوہ زر

ستاہ بہ دایمان تو سر می نغمہ اشب
لب بر لب چون شہد و شکر می نغمہ اشب
تا خلوت مارانہ کسد غیر تو اشلال
یک کوہ گران را پس در می نغمہ اشب
با نالہ جانسوز و نزلہای دل انگیز
اندر دل سنگ تو اوس می نغمہ اشب
مہرست کہ نغمہای جہان جان مرسوخست
صہای جہان را بہ شد می نغمہ اشب
نہ کلیہ تاریخ من از روی تو روشن
زان روی بہ تو نام قسری نغمہ اشب
اکونکہ ز وصل تو مرا چن بہ کام آسے
بر شام سپہ مہر سحر می نغمہ اشب
چون ہر تو خورشید زند افسان بہاری
میران تو ہر سوہ زند می نغمہ اشب
مظہم شہبالی

غزل پشیمان

اشب کہ در سکوت در چشم سیاہ تو
مہرست چون سیدہ فردا نیستہ ام
فردا اگر نیامت اندر مکتوب تو
چون بانوی فسرودہ نغمہا نیستہ ام
تا باز ہرنگہ تو مظلوم ساز نیستہ ام
اندر مسو خاطرہ تھا نیستہ ام
در روی نگاہ تو ای سرگزی ای نسیم
چون لالہ دانداز بہ صحرای زلدہ ای
چون زلف تو شکستہ نغمہای زلدہ ای
افسرودہ در تلاطم دریا نیستہ ام
عازتہ بہارت

رخ دہائیتہ چوارشو نمایان سازی

گل مہتاب بہ دہاچہ شگوان سازی
نازار دوزنمای و کتاب از نزدی سازی
مہر تن را چو آراستن آباد ک سازی
خانہ سپر مویکسرو سران سازی
کہہ ہودم کہ دگر دل بہ کس آسان ندہم
باز ما را تو نہی کہہ پشیمان سازی
توہاری وین آن دہکدہ خاموشی سازی
کہ ہر دم مراخوم شادان روشنی سازی
گوشی دیدہ بہ دیدار زبانی سازی
شہر تارک مرا باز چرافان سازی
تصہ ام راہ کجا نزدی کہم سازی
تو خود از لطف مگر شکم آسان سازی
سید علی شاہ روستایار

غزل

بی همان به سرشود ، بی توبه سر نمیشود
 داغ تو دارد این دلم ، جای دگر نمیشود
 دیده عقل مست تو ، چرخه چرخ بست تو
 گوش طرب به دست تو ، بی توبه سر نمیشود
 جان ز تو جوش میکند ، دل ز تو نوش میکند
 عقل خروش میکند ، بی توبه سر نمیشود
 خمر من و خمار من ، باغ من و بهار من
 خواب من و قرار من ، بی توبه سر نمیشود
 جاه و جلال من تویی ، ملکت و مال من تویی
 آب زلال من تویی ، بی توبه سر نمیشود
 گاه سویی وفا روی ، گاه سویی جفا روی
 آن منی کجا روی ، بی توبه سر نمیشود
 دل بنهند برگی ، توبه کنند بشکستی
 این همه خود تو میکسی ، بی توبه سر نمیشود
 بی تو اگر به سر شدی ، زیر جهان ز سر شدی
 باغ ارم سفر شدی ، بی توبه سر نمیشود
 گرتو سوزی ، قدم شمع ، ورتو کسای علم شوم
 در بروی عدم شوم ، بی توبه سر نمیشود
 خواب مرا بیسته ای ، نقش مرا بشسته ای
 وز همه ام گسته ای ، بی توبه سر نمیشود
 گرتو نباشی یار من ، گشت خراب کار من
 مونس و مونسار من ، بی توبه سر نمیشود
 بی تونه زنده گی خوشم ، بی تونه مرده گی خوشم
 سر زخم تو چون کشم ، بی توبه سر نمیشود
 هر چه بگویم ای سنده ، نیست جدا ز نیک و بد
 هم تو بگو به لطف خود ، بی توبه سر نمیشود

مولانا جلال الدین بلخی

تئاتر انگلی

راشه کوزه ، دتا کوانگور پینه می
 (داد خیل بی درده تن نیکنی انامور می)
 بیاسیابه بی ونه گوری به ستر گور

ماه و حسنه نام

وقتی ماه را من بینم
 که بر هزاران بنم دردمی درخشد
 میدانم که در اندوه خزان ،
 من - تنها - نیستم .

((اوته نوچیساتو))

موج

دوستش دارم
 و پیوسته از اومی گزینم
 مثل موجی که
 در ساحل ((اینتر))
 می شکند و یازمی گردد

((بانوکاسا))

لیونی غرور

ارمان زه لیونی کرم دل سو به سر وید
 ساقی کرم میخانه کن دل شو به سر وید
 بیگا می خوب لیده ، هم دیار کلی کی میله
 اشاراته وایه ، شه دینو به سر وید
 اشکاراته وایه ، شه دینو به سر وید
 قران بی دل سو جی شول بستر می سر وید
 یانه می ورسره شول دلسی شبه کلی اقیار
 که خه هم ننگاریدل هسی شول بستر می سر وید
 خوزما وی وچی شول نه چی کرمی سبب من راننگار
 دتور و لغو منیع نه چی کرمی سبب من راننگار
 غرور به شی دینی دکتوبه سر وید
 ما پرینده چی زه خیل سرستاله سر وید
 ادم شی به لحد کی ددرخوبه سر وید

فاروق فردا

زیر ش

آیا او همیشه مرادوست خواهد داشت؟
 من ، نمیتوانم دلش را بخوانم .
 اندیشه های من در این بامداد .
 مثل موهای سیاهم
 در هم واشفته - است
 ((نانوریکاوا))

بار

در کوهستان خلوت
 برگ های نیزار .
 در باد
 بر بر می شود . . .

من به یاد دختری استم که اینجان نیست
 ((هیتومارو))

تاتو باور کینی

ای تو پاکیزه تنهن فصل خدا
 به ره آمدنت ، جان به لب آمده را
 نقش قدمهای
 نگاهت بکم
 توتاباور کینی ،
 که بهاری زخزان می آید
 ای تو مولود همه شادی ها
 به ره آمدنت ،
 بره اهوری پیش های دلم
 به قدم های تو قربان بکم
 تاتو باور کینی
 که به هرانه ، ابایی این ، باور من
 همه آبادی بی دور زمان می آید

دو شمس از لیلیا لیرا

مولانا من

اه که رهای من ، پرزتمنای توست
 مست فزلهای من ، جوشش لبهای توست
 گفت که شمرات منم ، شمری بگو بهر من
 وای تو مولای من ، شمر قدمهای توست
 جان خرابایان ، بسته به پیمانه ات
 عاشق بشکسته دل ، مست زهنای توست
 زاهدی بیچاره بین ، عشق فرود شده خلق
 عاشق مغرور بین ، خاک در راه توست
 مست زخمخانه ام ، بی زده پیمانه ام
 مستی مستانه گی ازین دهنای توست

دن بسپور دوه شعرونه

شکوه

په زړه کې چې مې مینه نېن سپالیدلې ده
 د ژوند توره تیاره کې مې رتالیدلې ده
 بهیزي چې دا اوښکې نه زمالسد ووسترو
 د دې اوښکوباران کې مې ښکلا لیدلې ده
 رقیبه راشه ښه مې ننداره کړه بري خبرشه
 جفاکې داشنا چې مې وفا لیدلې ده
 اشارات موسکې شه اوږه غټو غټو گوره
 لویوه د امید وې عشق کې ستالیدلې ده
 غمونه د زړه کې مې ورته وڅنډې موسکې نس
 د یار دنده کې مینه مې رښتیا لیدلې ده
 زړه کې به ټول برهرش خوله عشق نه به وانه وې
 په زړه و د تورو شوکې مې محلا لیدلې ده
 بلقیس اندر

مان لو يو هسكو غرونو له هوانه
 مان تورو جاود بند لونیسوله تپو
 او ا
 بیالی بیالی شراب د مستی خنیلې
 اود ستورو د موسکاله باغچه موسکې
 د زړه یې بگر پږه ول ول کلان کینسول
 نوم
 ژوند یوه شپه ده
 زموږ د زړه کسری ترمنځ
 اوسرگس ترمنځ
 رانسې ل
 چې د ایلو خاڅکس ژوند ون
 په خندا تیر کړو

شکوه

دوش د یدم که دل پرزتمای تو بسود
 غرقه در خون جگر د رې سودای تو بود
 عده کردی که بیای به پرستاری وې
 دیده اش تابه سحر فز قد مهای تو بود
 حیف صد حیف که با مال جفایش کردی
 ان دلی را که چنین واله و شنیدای تو بود
 ناله مرغ سحر دامن شب را بدرسد
 دیدمش چاک گریبان زهوسهای تو بود
 خواستم لب بگشام به شکر خنده صبح
 دل سودا زده ام خسته زغمهای تو بود
 عهد بستی و شکستی و هزاران اتسوس
 که هنوز چشم امیدم به تولای تو بود
 خواستم تا که بجوم ره جز گوی ترا
 هر کجا سزده ام نقش کف بای تو بود
 به نلک رفت زبیداد تو صد شکوه سحر
 آسمان نیز بر آشفته ز غوغای تو بود
 تویی شهره به نیکو نامی درین شهر و لیک
 وای بر حال بهانه که چه رسوای تو بود
 بهانه

سوکور

سترگو اوترو ورته هیخ ونه وې
 د زړه سند رو ورته هیخ ونه وې
 لویه خبه د او سو را نلله بري
 د او یخ رو ورته هیخ ونه وې
 هغوی زمونږه ونی تویی کر لې
 زمونږ ملگرو ورته هیخ ونه وې
 تیره لمبه شوه د پرد یو د لته
 زمونږ لښکرو ورته هیخ ونه وې
 نظرون ښکل کړې خوزې شونډې د یار
 لیبو شکرو ورته هیخ ونه وې
 د لیلانو هوډو رو سو خیده
 خو سر بیرو ورته هیخ ونه وې
 اخیس ښکل کړ اسمعیل په شونډو
 د جاخبرو ورته هیخ ونه وې

غزل

هرچه بر سرم بارد غصه، پس نمی گویم
 درد دل بر پی دلم پیش کسی نمی گویم
 بسکه بیم آن دارم مستمع نگردد زار
 مرض حال خود حتی با نفس نمی گویم
 بحر عشق و فارغ از کثا کثر تو نشان
 قصد میج سرکش بر خار و خسب نمی گویم
 ای که گشتی ام حرف از عاشق بزن، رو-رو
 راز عشق را با هر دو الهوس نمی گویم
 پیش از این چه می بینی بر سر سخن با ما
 آنچه را که بشنیدی باز نمی گویم
 عشق می کشد سوی شاعری مرا بیخود
 ورنه من منزل ((رفعت)) از هو می گویم

احمد ضیا ((رفعت))

نگین عشق

تو با اسطوره رنگین کمان لا زورد عشق
 به سوم چون چکاد آرزو بر نور مایی
 به دستان گلاب وازه های عشق
 به چشمانت گل دیدار
 به قلبت باور بندار
 از آن دریاچه خاموش بود آلود
 تو چون امواج دریا سرکش مغرور می آیی
 و دهن آبی ات آبستن بندارهای سبز
 به لبهایت بلوغ خنده هارا بار آور کردی
 و فانوس نگاهم چلچراغ راه پاکت باد
 که تواز دور می آیی
 که بنشانی نگین عشق را بر قلب فنا کج
 تو چون امواج دریا سرکش و مغرور می آیی
 ز دلشت ((لیان))

جاده رویا

دینش که بر سکوت و تنگنای زخم
 باه و ناله های سرور و غوغای خورشید
 آجابه های نام آرزوی صبح زنده خشی
 از دیده های منبذ و تنهاران غریبم
 بروزه در فشاندم و تنهاران غریبم

تایخودی

شعر مغرور تیار آگهی می خوانم عشق
 رنگ صولت خانه روح خدا میدانش
 آن من تا اوست در باری خروشان در دلش
 معبد و معبود من تصویر جانبخشای او است
 معنی شعر بقای جان جان جان
 آیت فواید شوقستان فواید دل است
 آن در کتاب فطرت نام فسرده میماند
 آن ((افروز)) کشور دلمها مگر شعور من است
 گر خودی تابیشود دید رشع در دل میماند
 خالد و فسوف

کبیر

داونکوی آشنا، بر رخ جگر نه منسی
 به خوله در ی سلگه می مری نه منسی
 د سترگو فیضی ویشلی زو به زو به بانده می
 جی رفته ای به سینه کی خان شه جی هم جهان نبویم
 زه می به سینه کی خان شه جی هم جهان نبویم
 خودی هیبت زماخوردی زماخوردی زماخوردی
 مایه کاله می انسان ستوری جگر که خلکو
 خودی زما د سیدی مینه می به سترگو
 دلی زما د مینه می گل زما د ((دلی)) نه منسی
 زده ((سیا))

از شام تا مابوط

من در مریح عشق
 باشهر شکسته و دامن لاله چون
 همچون شفق به دامن شب آرمیده ام
 گرد رسد بگوش خیالم بیام صبح
 رخت سفر ببندم و گویم به شب و داغ
 عفریت تیره را -
 در یاد سر زخم
 چون قطره از دماغ او پیمان چکم بدست
 بر شاخ لاله ها
 بر سنگ یادها
 اما بیاد ((تو)) !

۱۲۲۱ ار ۶۷

شمس علی ((شمس))

بیرار

منم از ساجت تلخ سکوت نیمه ای شب
 من از تظا هر ابر سیاه تیر مهی
 و از تمام هر آنچه حصار نفرین است
 برای رستن قد جوانه ی سبزی
 پیمان موی از بی نماز بیزارم

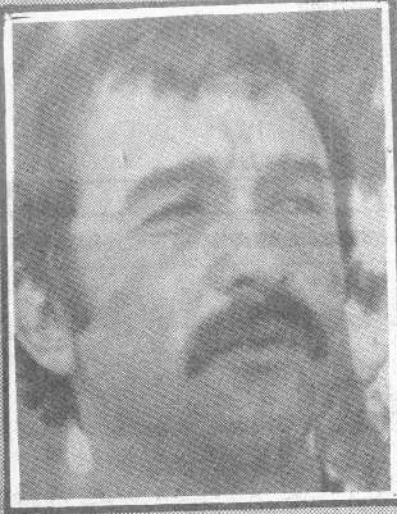
فصل پنجم

دار ی شد میزان خرم آد پی
 زین کس
 هستی فعلی رفت
 در تاراج ؟
 دیگانی بیلکی دردست
 بازگرد پنجمین فصل خدارا
 التجا میگرد...

وهریز

میخواستم ستاره شمع، با میان ماه
 بشنم خرم از سایه های نیلای آرزو
 بزود نم بتا طرب با میان نیلای
 درک او حسرتی که تمام آرزو من است
 من با ی میهم
 همراه آرزو
 سوی د پارچاده رویای سزونیست
 خالد

نقطه نیرنگی



یازدهمین روز دوازدهمین موفقیت‌های سینمایی

محتوای فکری در ایرکرتوکار و رمونی سینما و تلویزیون، نقطه نیرنگی را که تازه کی رویدت دارد به نظر شما چگونه قبلی خواهد بود؟

این فلم از جمله کارهای دایرکت است که من زیاد ترس می بینم و شاید هم اولین فلمی باشد که به این تپ دایرکت کرده ام.

طوری که قسمتی از فلسف نقطه نیرنگی را دیدم، بیشتر روی پهلوی های روانی و عاطفی آن کار کرده ام که کمتر در کار سینماگران جوان ما به آن دست شده است، به نظر شما روانشناسی و به رسوم رسیدن دوران الهام های پر سوز و فلما را چگونه بررسی می کنید؟

درین فلم قدم قدم (دریاب) است، و قصه دو بعد شخصیت دریاب، درون و بیرون که باید هر دو بعد به گونه تصویرسازی شود، فکر بیشتر متوجه این اصل بود که چگونه تنهایی و رویاهای دریاب را روی نوار فلم جان بد هم چون این شخصیت مرکزی با عقده های واپس زده، احساس خفارت و خودکم بینی، احساس نفیست به محیط ماحول و تلاش که برای

رهائی ازین وضع می کند، هم بخش عمده روانشناسی فلسف در برمی گرفت که تا حد ویدی عطن این بخش با تصویرها نشسته است. و گذشته از آن یک روانشناس محیطی را هم در خود حمل می کنند روانشناسی محیطی که هزاران جوان محروم از امتیازات جامعه در همچو عقده عادت و پسا می زند و بخش دیگری از روانکاوی فلم مربوط می شود به اینکه چه چیزی می تواند تنهایی و خودکم بینی عاو نفرت دریاب را از او بگیرد و برایش زندگی تازه بدهد، که همان عشق و انسان دوستی و عاطفه ملموس یکی از کرکترهای فلم است که در لباس نرمن به دریاب الهام می شود. و به گونه در درون فلم بیرون یافته است. که همین عشق او را زندگی تازه می دهد و شخصیت پراگند همشوشن او را تکمیل می کند و هویت می دهد.

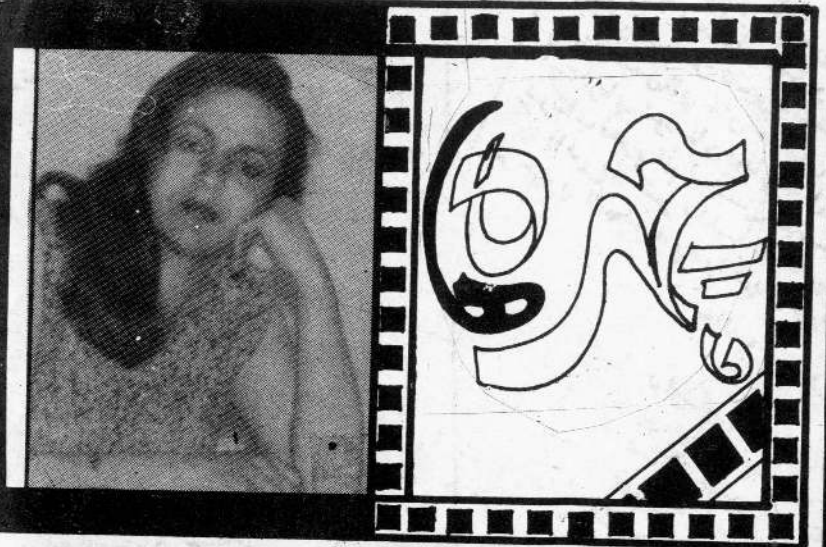
این فلم از انارگی بود؟
ساین فلم بر اساس داستان آزاد است تا سرای خوش قلم کشور نمای واپس زده، احساس خفارت و خودکم بینی، احساس نفیست به محیط ماحول و تلاش که برای

همه چیز از سارا برنار شروع شد که در شروع قرن اجازه داد تا یک نوع بودن ربرنجی بنام اوسا کرد. سرازان از ستاره های شناخته شده جهان سینما در یک کلام سامان آرایش عطریات حتی مسواک خوراکی استفاده زیادی به عمل آمد.

در این اواخر موتیکا وییتی نیز به این کار رو آورد. ویلی او کوزمیتیک و لباس را انتخاب نه نمود، بلکه عینک را انتخاب نمود. خودش می گوید: قبول کردم بخاطر یک عینک عمر است که عینک می پوشم. عینک برای من حیثیت محافظ را دارد زیرا خوب نمی بینم و مکمل حرفه من گشته، همین عوامل سبب شد که با خود بیاندیشم که زنها دیگر با خود بیاندیشم که زنها دیگر



های تجارتهای وریکلاهای ستاره



نقشی جدید من سید میران فرهاد در قلمهای عاصمی

اسم سید میران ((فرهاد)) بوده و از جمله هنرپیشه های است که به قول سینماگری: ((در اجزای نقش جسارت اخلاقی و مقنات عمل را از خود نشان داده و در ضمن وقت و ابتکار عمل در بازی نقش سپرده شده به صمیمانه تلاش میوزم در هفت فلم هنری نقشهای متفاوت را ایفا کرده ام.

همین اکنون درد و فلم هنری ((سینمای تلویزیونی)) معروف بازی است. فلم هنری سینمایی ((سفر)) و فلم هنری تلویزیونی

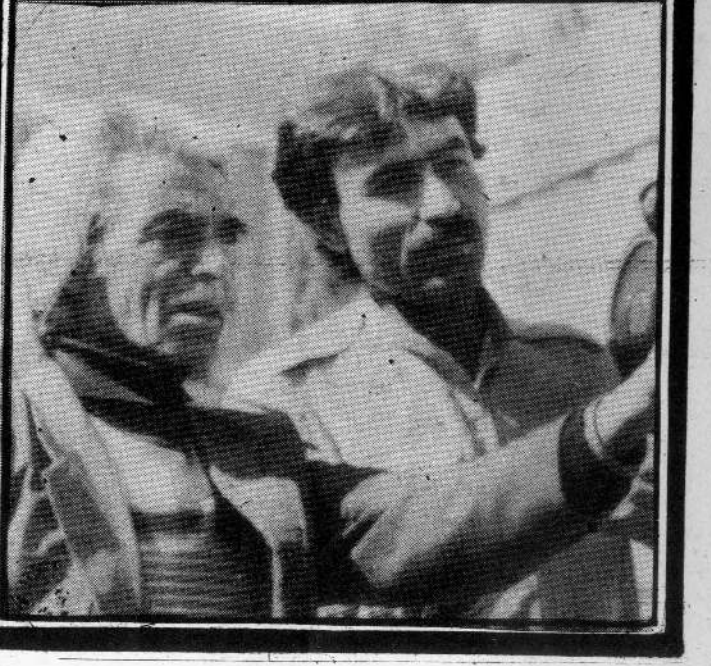
نهایت مشرت دارم تا در پهلوی د بگرد و ستان سینمایی در فلم اولی که سعی و تلاش گروهی از جوانان در دورترین نقطه روستایی کشور رفته اند تا آن ها را به تنویر بگیرند و مفهوم صلح و زنده گی را با آنها می آموزانند حتی میتوانم بگویم هرآنکه جریان فلمبرداری به سوی اکتال ادامه می یافتم برای من نوحی از آموزش بود.

فلم پولیسی سیاه و سفید بنام غیرت

آماده می شود

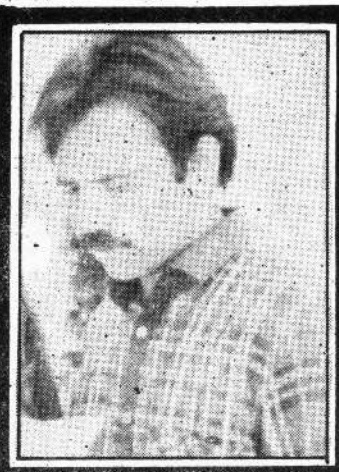
از عباس شیان کارگردان سابقه دار و خوب کشور فلم ((سیاه موی و حلالی)) را دیده ام و فلمهایش (تلاش)) و ((تارنگان)) را در آینده نزدیک خواهیم دید. او در این اواخر دست به ساختن فلم جدیدی بنام ((غیرت)) زده.

عباس شیان در باره فلم جدیدش میگوید: تازه ترین فلم من که معروف ساختن آن استم بنام غیرت یاد میشد که در تیاره آملی متری به شکل سیاه و سفید از طرف افغان فلم تهیه میگردد. ستاریوی فلم را خودم نوشته ام. غیرت فلم پولیسی جنایی است. داستان فلم از جایی شروع میشود که در بغدادی خریدن حیروئین به هوش که با فروشند و عده گداخته اند میروند. با فروشند. غیرتین با ای قیمت بی توقع میروند. در رستوران عین روز فروشند و بانک مومیز. به قفسل میروند. به جان قاتل کسی دیگری به هم نقش دستگیر میگردد. در جریان حرارت فلم نایاب هر...





از خاطرات حنان زرمال :
 يك وقت در یکی از نقاط دور -
 دست کشور روی سنجی سمارنا -
 پیشی داشتیم هنوز نمایش شروع نشده
 بود و مردم بی صبرانه انتظار
 میکشیدند ، چند قدم دور تر
 از من يك ریش سفید ایستاده
 بود ، او از يك شخص پرسید :
 ((کو هنرمندان کجا هستند؟
 بنسیار آرزو دارم آنان را
 ببینم)) شخص با انگشت مرانشان
 داد و گفت : ((یهلویت هنرمندان
 ایستاده است)) ریش سفید
 دغمتا گفت ((وای خدای من
 چه می بینم ، این خورق ماست
 من فکر میکردم شاید آدمک ها
 چوچه باشند که در وارد بچندین
 تن شان جای می شوند ، تسو
 به خدا هیچ باورم نمی شود .))



آدمک های چوچه

احمد ولی و هنگامه از هم جدا شدند

احمد ولی و هنگامه زوج هنری که سه سال قبل با هم ازدواج
 نموده بودند ، اخیراً از هم جدا شدند .
 ماجر جدایی این دو هنرمند را با فامیل شان در کابل
 مطرح نمودیم که آیا واقعیت دارد یا خیر ؟ در پاسخ دریافتیم
 که بلی این خبر واقعیت دارد و جدایی آنها در اثر تقاضای
 خانم هنگامه صورت گرفته است .
 خزاننده گان مابه خاطر خواهند داشت که مجله سپارون
 خبر موزی این دو هنرمند را سال قبل نشر نموده بود .
 هنگامه به اطر از دواج با احمد ولی به آلمان غرب سفر نمود
 شمر از دواج آنها پسری بنام احمد مسیح است که فعلاً به آس بر
 فیصله محکمه احمد مسیح نزد هنگامه می باشد و پدرش صرف در هفته
 یکبار اجازه دارد او را ببیند .
 چرا این جدایی صورت گرفت ؟

بنا بر برش ما پاسخ دقیق نداریم ، باشد ولی آنچه مسلم
 است اینکه این ازدواج اول این دو هنرمند هم نبوده و تقریباً
 پشیمانی هایی که وجود دارد مربوط میشود به اینکه باید هنگامه
 بقصر باشد . به محال ما از قضاوت در مورد می گذرم و همینقدر
 می گویم که خوشبختی هر کس در وطنش است و آرزوی برم شایع
 که در مورد آمدن احمد ولی هنرمند خوب افغانی به وطن وجود
 دارد به واقعیت بیهوشند و احمد ولی که مردم وطن او را دوست
 ست دارند ، راه خانه را در پیش گیرد و برای این مردمی که رنج
 دیده اند ترانه .
 بخم خود را نیز فراموش کند .



ترجمه رهناب پدر خوابهای شیرین

فلم یا ادھمن العه هنرمندیهای گانیک سرگرمی عادی روز بازار
 در گذشته هابه هنر همه گیر انکاف یافت . فلم هایی به گونه
 فلم های جنسی ، موسیقی ، داستانی ، تاریخی و مستند و غیره همواره
 با انسون رخشنده خود ملیون ها انسان را مجذوب خود میسازد .
 دیر زمانی است که راه دوران کودکی نش را پیموده و اکنون
 به صنعتی با تکنالژی عالی و مدرن مبدل گردیده است . امروز فلما ی
 ۲۰ ملی متری با کانال های متعدد آواز ، دبله ستهیو (آواز ستهیو)
 عالی) و تجهیزات کمپوتری و سایر فلهمرداری به کار روزه فلم تعلق می
 گیرد .

مراحل آفانین و راه گشایان این هنر تقریباً بدیار فراموشی
 سپرده شده اند . پیش از آنکه دیوانه های انسانی (برادران ریاست)
 به پرواز آفانز نمایند بی بایست بگان مگس های که بی حرکت بودند راه
 رفتن را بیاموزند . یکی از پیشگامانی که به فکس هازندگی بخشیدند
 ماکس سکلا د انوفسکی بود . وی که ۱۲۰ سال پیش بتاريخ ۳۰ اپریل

فریده در فیلم سفر



بزرگترین فیلم سینمایی جدیدش را تهیه میکنند و میخواهند برای فیلمش چهره های انتخاب کند ، بالاخره با تمام اداره مکتب با کارگردان فلم من ویک خواهر خوانده ام (انجانا) معرفی گردیدیم .

زمانیکه با محترم سعید ورکزی آشنا شدیم او را نخست به جهت اساسی سینما زمینیه های موفقیت یک هنرمند را جری نقضش آشنا ساخت و در این راه تشویق نمود همان بود که در فلم سینمای اتر لونیام (سفر) نقش یک دختر جوان مبارز را که با جمعی از گروه جوانان در یک منطقه دور دست کشور در خدمت مردم کشور قیام دارند بازی کردیم . من در خدمت خود را هر روز رهنمایی های خود را کارگردان فلم میدادم . من با این سفر به سینمای کشور خود روی آوردیم و تلاش میکنیم با این آثار نیکو مصدر خد مت صادتانه بسازیم و فرهنگ خود شرح .

از دوران کودکی وقتی بوده سینما تمایل هنرمندان سینما را می دیدم دلم ذوق میزد و با خود میگفتم : (آیا ممکن خواهد بود که من هم روزی هنرپیشه سینما شوم ؟) این آرزو در حدود روز تا روز رشد من یافت با اخر تصمیم گرفتم در انجمن تمثیل کلاخ مرکزی سازمان پیشاهنگان شامل ششم و به این کار موفق شدم ، با خودم دیدم که دروس مکتب را دنبال میکنم با علاقمندی زیاد خود را به انجمن تمثیل پیوستادم ، چند پیشانیستاده را نقش بازی کردم آرام ، آرام به شعور جوانان در راه یافتیم و دیگر هنرمندان جوان تحت رهنمود محترم استاد پیوسته در چند آرام و نماشنامه کوتاه ویلند نقش های مختلف را ایفا کردم . اینکه چگونه و اسی سینما گزیدیم ؟ روزی در مصاحبه مکتب با امیده عالی عایشه (در انجمن) با مصطفی صحبت داشتم ، آنگاه شدیم که کارگردان فریده سینما محترم سعید



پرسشهای از انیل کپور

از انیل کپور ستاره معروف سینمای هند پرسشهایی بعمل آمده که آن را به گونه ای ذیل پاسخ داده است .

سوال : چی کسی عاشق دیوانه شماست ؟

جواب : من خودم .

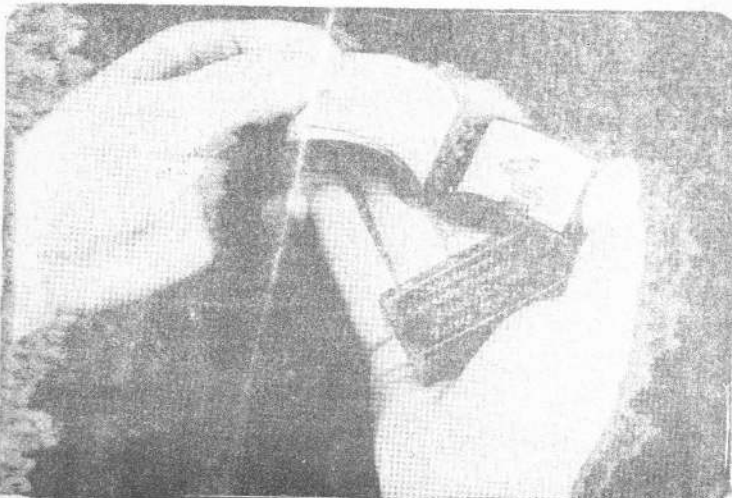
سوال : کجا خواهی زنده کی کنی ؟

جواب : در شهر فلم .

سوال : اگر یک توه بی از جواهرات میخواستی کجا خواهی باشی ؟

بقیه در صفحه (۷۴)

توشت و انجمن تخنیک در این جا از کمبود این هلیکوپتر استفاده نموده و آنها را به بیمانه بزرگتری نشان میدهند . آنگاه اینکه پس از حرکت با شفت ، بلکه زنده ، اینکه اولین مدل را چگونه انجام میدهم فقط به شیطان معلوم است و من : ماکس سکلانوفسکی که در اولین نخستین بار در المان این نمایش را برپا داشت . سالها بعد بقیه در صفحه (۷۲)



۸۶۳ اردیبهشت ماه ۱۳۵۷ در تهران ۸۶۵ انجمن و فزاین مسوره انداخت .

مناخ این نوامبر ۸۶۵ در روزنامه (برنیتر) در کسان انیسگر)) اعلان هم صفحه بی برای پروگرام جدید تیا تر مشهور پهلوسن (روتیسوگرتن)) به نشر رسید ، در این اعلان صحبت از اجالتیستیسین (اختراع صبر جدید)) یعنی پروسکوپ ، بود . شام همان روز در مناظرو تماشاچیان چیزی دیدند که تا آن وقت به چشم شان نخورده بود . دو برادر ، ماکس و ایمل سکلان انوفسکی در آخرین بخش پروگرام تیا تر پروسکوپ ((پروسکوپ)) خود را بکار انداخته و در ظرف ۵ دقیقه هشت صحنه فلم را با ((عکس هلیکوپتر زنده)) برپا کردند . ۲۵ متر با صحنه بی از آنکه تیا تر صحنه بی از ((رقص در فضای ایتالیا)) صحنه کهدی صحنه بی از آنکه رقص در حال بودیم و صحنه بی از گیتی گیری ، تماشاگران صورت زده نمایش دادند .

هر صحنه فلک با موسیقی همراه میشد ، در بی حرکت و تصویر اولی با احساس هر روزها در اولین نمایش منی بود . آنرا تیا تر تا آن شد اولین فرق در شرف و هلهله این اعجاب اختراع گردید و مضمون مساحت خبر آواز مرحله نهی را تپید داد .

مناخ ۵ نوامبر روزنامه معروف شتاتسه ، پروگرام سیتونگ

کتابچه ای که با گرداندن اوراق آن تصویر حرکت در می آید .



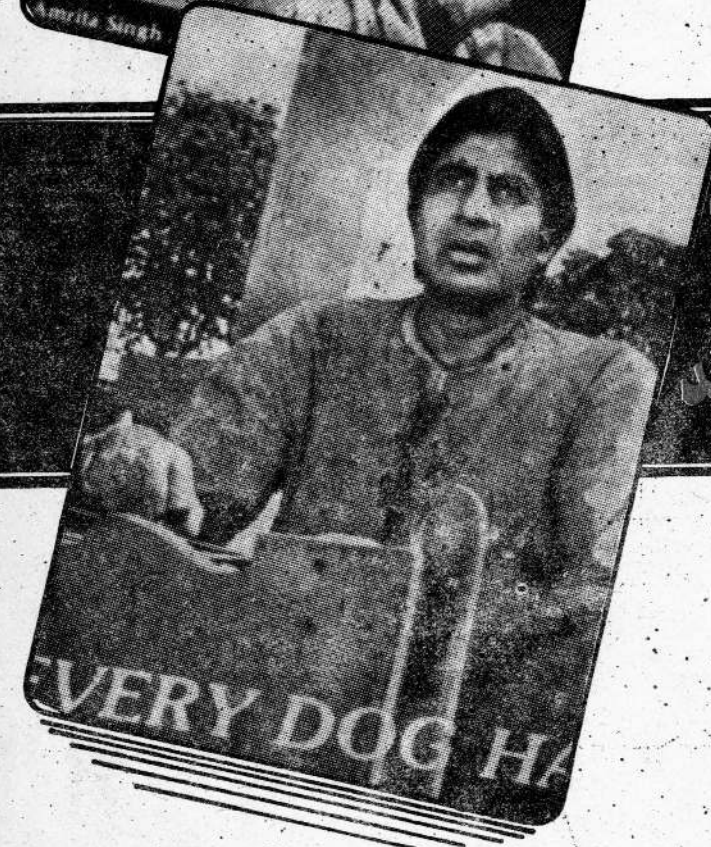
حرفهای درباره این دیگلماتور خوب راد صفحه ۱۴
مطالعه کنید .

فسیده انوری



فریده امید

هنرمندی که درین تازه گیها به سیناروی آورد
است مصاحبه اش را در صفحه ۵۱ بخوانید



نمیوان چشم پوشی کرده تو سن
 بخت و اقبال او در حال حاضر از نسا
 افتاده باشد. این حقیقت مسلم و
 آشکار است که تردید و شکاکت همه
 همراه ندارد.
 ولی سوال درشت و قابل -
 محاسبه این است که راز موفقیت
 ر. امیتابھ که همانا استیلا -
 از همان ماه است در چیست ؟
 چه انگیزه ها و عوامل و -
 موهبتات سبب میشود که فلسازان
 بقیه در صفحه (۸۸)

را از دست داده اند. زیرا همه
 قول آنان امیتابھ امروز بگانه
 دوران خود بوده از نظر بینندگان
 فلم واز لحاظ اعتبارات پولی واز -
 جهات خصوصیات و شایسته کی های
 کار خود ، هنرمندی است متفرد و
 خود . چه این هنرمند در میدان
 بزرگ سر نوشت سینمای هند و در بین
 جمعیت هنرمندان فراوان سینمای
 هند مقام والایی در صدر داشته و
 تو سن اقبال او همواره سر اسند
 دیگران بوده است و بهیچ وجه

داده دهنده و ستاره

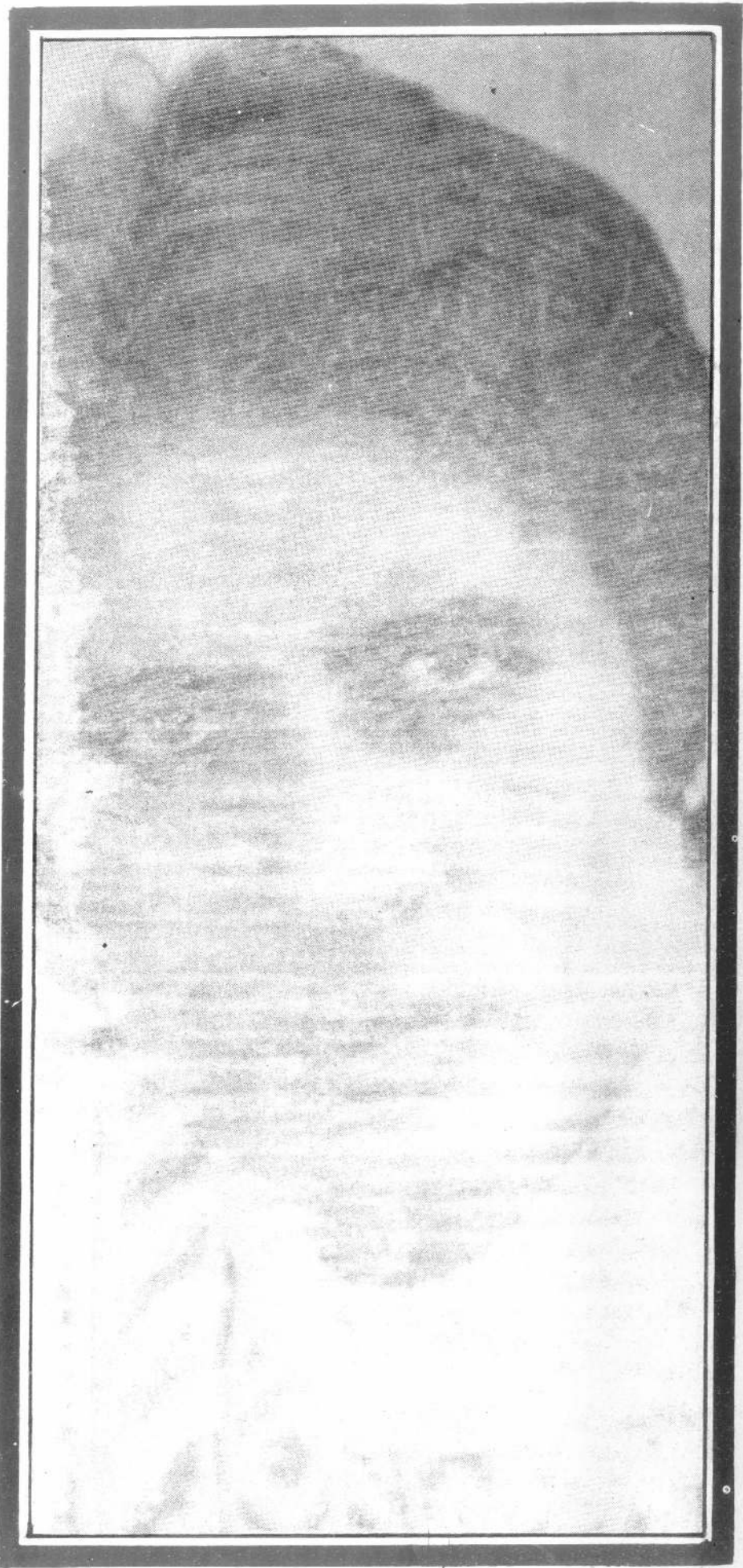
دو کارگردان معروف سینمای هند نام امیتابھ را از فلمهای خود حذف کردند

کارش با امیتابھ تغییر عقیده
 داده و به عوض او شتر کهن -
 سنھا . رانا مزد بازی در فلش نمود
 و می خواهد فلم خود را توسط شتر
 تکیل نماید .
 هنوز ازین خبر بد تی سبزی
 شده به سردی نگرا نهده بود که
 خبر دیگری شایعه گرفت مبنی بر اینکه
 ر. ایل رھل کارگردان نامی دیگر
 هم ، نام امیتابھ را از فلم خود
 حذف و کلید این دروازه بسته را
 بدست دهر مندر سپرده است .
 این دو کارگردان که از شهرت
 و محبوبیت فراوان برخوردارند ،
 انگیزه . تغییر عقیدت خود را انشا
 نکرده اند ولی در حلقهات فلسازان
 شوم . برخوردار گارایمان حل به
 عجله . بی مورد و تصمم انی شان شده
 است . مردمان صاحب صلاحیت در
 این محدوده ابراز نظر کرده اند
 که این دو کارگردان توانا و آگاه ، با
 این عمل عاجلانه یک شانس طالین

لقب ((سوز استار)) یا هنرمند
 فوق العاده هنوز از جلوی نام -
 ((امیتابھ بچن)) حذف شده و
 هنوز هم با همین خصوصیت در سکوی
 موفقیت و محبوبیت قرار دارد . اگر چه
 فلم پر آوازه او ((شهنشاہ)) مواجه
 به عدم موفقیت شده و توفیق چشمگیر
 را به همراه نداشت ولی باز هم او
 مانند سلطانی بدون رقیب در قلمرو
 سینمای هند حکمروایی میکند و سحر -
 الزبحه او در بازار های سینما برق
 آسا رویه صعود می رود در پیشانی
 فراع او کوچکترین اثر و نشانه . از عدم
 توفیق خوانده نمیشود .
 با وصف اینکه سبھاش کھتری
 یکی از فلسازان و کارگردانان معروف
 اخیرا باطنظنه . خاص ، فلم جدید
 خود را با شرکت امیتابھ اعلان
 کرد و چند شات مختصر از فلسم ،
 فلمبرداری شده بود که وضع دیگر
 کون شد . بطوریکه اخبار دست اول
 میرساند که سبھاش در ادامه

امیتابھ بهترین

هنرمند
 سلطان
 رقیب
 بهترین



در طلسم عشق مدهو پالا



به عقیده او
آتش عشق
معمولی نیست
معه با و آتش میهای تپنده
اطفایده خامه
گلاره

صاحبه از لیلای پالا

باید که در این باره در نظر داشته باشید
این شعر در مورد آتش عشق است
مجلس انجمن ادبی

وقتی برای نخستین بار عشق تان (ماد هوپالا)
مقابل شدیدی چه احساسی داشتید ؟

لحظه دیدار

تاری هجر برک آن یادگشتیم
از افتخار بابه تریا گذشتیم
زاهد تو امید بهشتی وجوی شیر
مادین ودل بصورت زیبا گذشتیم
از هر خنده نگ تاوک سوگان ناز او
دافق به صفحه دل شیدا گذشتیم
در دل عشق زندگی عقل و هوش را
مجنون صفت هدی به لیلای گذشتیم
رفتم گرچه خود ز دیار حبیب لیک
دل در گرو به آن بت و ننگد اشتیم
یک مه هلال ایروماه دگر رخس
گزنام اوکه (ماه دوپالا) گذشتیم
از مشتري زهره و مریخ تابه ماه
سیر فلک نموده شه با گذشتیم

لطفا در اولین دیدار احساس (ماد هوپالا) را
که از دیدار شما برآید ست داده بود بیان کنید.

این سوال را بایست از خود ماد هوپالا پرسید
پانهم موضعی است که میتوان برداشت احساس
ماد هوپالا را تا اندازه بی درک نمود.
وانهم در وقت گرفتن عکس دوتغری باهم مسورد
بخت قرار گرفت و کسی که اینک تقدیم میشود و در
Bandra Bombay)) بندره بمبئی)) منزل شخصی
ماد هوپالا گرفته شده. اسم ماد هوپالا هم بطرف
راست عکس بالایی دروازه به حروف درشت
انگلیسی (MADHUBALA) نوشته شده.
دیده میشود، و وقتی که از او خواستن نمودن تاپک قطعه
عکس یادگاری باهم بگیریم پس از لحظه بی مکتب
بطرف اتاق خواب خود رفته و آینه بی در دست

آماده عکس گیری گردید، پرسیدم آینه بسرای
چيست؟ گفت تو بگو گفتم:
در کشتن من حاجت شمشیر نسد ارد
آینه بکف گیر که از اشک بی سرم
گفت: نی!
گفتم: یارمن از حسن خود اگه نبود
کردن آینه سازان بشکستند
گفت غرور زن نظری است و به آینه احتیاج
ندارد.

گفتم: مام از کشتن رخسار گلی می چنینم
هر کجا آینه بنهید مرا یاد کنید
گفت میدانم که تو کلچین کشتن حسن
خوب رویان هستی و خوب گل چین هم هستی، اما
هدف من از آینه چیز دیگر است که کمی بان نزدیک
شده بی امانه چندان.
ومن باز گفتم: چشم تو کار سفر و بیامانه میکند
آینه را خیال تو بخانه میکند
گفت اصترین بسیار خوب، به هدف رسیدی زیرا
از خیال حرف زدی.

گفتم من نه نفعیدم بقیه اش را تو بگو منظورت
از خیال چیست؟ گفت:
قبل ازین که منظور خودم را بگویم راجع به
شعر تو فکر کردم و زیر لب تکرار کرد ((آینه را خیال
تو بخانه میکند)) و علاوه کرد من در یکی از نظم هایم
این شعر را عملی خواهم نمود یعنی آینه را بخانه
میسازم، پرسیدم مثلاً کدام فلم؟ گفت فلم مغفول
اعظم)) که عنقریب شوتنگ آن شروع میشود. ترا هم
خبر میگویم تا شوتنگ آنرا ببینی. من ((شوتنگ))
آن صحنه فلم برداری را دیدم. در اثنای فلم برداری
رقص عالی و زیبایی واقعی و زنده ماد هوپالا در ریا
(مغفول اعظم)) در هزاران آینه انعکاس یافتند
بود، شاید خوانندگان جمله سپاهین هم فلم
(مغفول اعظم)) ویا اتلا همان صحنه رقص
(ماد هوپالا) را در فلم (مغفول اعظم)) دیده باشند
برگردیم به اصل مطلب باز هم تکرار کردم که
منظورت از آینه و خیال چیست؟

گفت: خیال بلی، منظور خیال است،
نقش تصویر بالایی ((سکرین)) یا پرده سینما هم یک
خیال است. یک خیال که را مانند خیال در آینه
و تو این خیال را (خیال مرا) بروی پرده سینما
دیدي، دلباخته این خیال شدی. با این خیال
راز و نیاز کردی، سخنها گفتم، شبها بیدارماندی،
این خیال را پرستش کردی، دریند اره گتاروا شاعر
خود آنرا به سوه عالی و جهانی منعکس ساختی.
بالایی خیال عاشق شدی، برای خیال من هزاران
شعر سوودی، درد نیای خیالها زندگی کردی،
در خیال من غرق شدی، برای گریه ها کردی
نامه ها فرستادی، بیوگرافی های مراد رجیلات
انسانی نشر کردی و برای فرستادی تا بالاخره
خیال تو به حقیقت پیوست، یعنی باید اری در عشق،
تصمیم واراده و فاداری به معشوقه ترا مونسق
ساخت که مرا از نزدیک ملاقات کنی. سخنش را قطع
کرده و گفتم:

استقامت بی کرامت نیست در بنیاد مسرد
شمع از خود رفته است اما جاکم رفته است
گفت: ((خاموش من حرف میزنم)) و ادامه داد

بنابراین منم خواستم ترا در عالم خیال تماشا کنم،
یعنی در آینه، آینه تیکه هم اکنون در دست
من است و ترا در آن می بینم، البته خیال تسرا
و بدین حالت عکس میگیرم که خیال تو در خیال من
باقی بماند، تو که سالها با خیال من زندگی کردی
بگذار منم لحظه با خیال تو باشم و خیال
بهر ترا زوال است، زیرا همیشه با آدم می باشد
و یوفانیست و هم قد سیت آن بیشتر است.
من سخن ماد هو را تاپید کرده گفتم: ((شما
راست میگویند))

ادب عشق تقاضا کند بیوس و کسار
دو تنه چون هم افتاد همان آغوش است
خندیده بمن گفت، باز هم از موضوع بپرت شدی،
منظور این نبود که تو گفتم، دستم را کشیده گفتم:
بپاهکاس منتظر است و در حالیکه خود را برای عکس
گیری آماده میکردیم، من به عکاس گفتم:
ای صورت صورت پار مرا مستانه کنش

چون بناتز میرسی بگذار من خود میگویم
در حالیکه ماد هو با تهنقه می خندید گفتم: شاهر
عاشق بینه و عاشق شاهر بینه من (مجنون قرن
بیستم من) بیا بس کن گفتم: بلی، در صورتیکه
تو لیلای قرن بیستم باشی. هر دو خندیدیم و عکس
یادگاری خیالی و حقیقی را باهم گرفتیم، در پس
وقت پیش خدمت نزدیک آمده، آهسته و با ادب
گفتم: ((چای عصر تیار است)) و عکاس را مخرج نمود،
من و ماد هو بطرف سالون برای صرف چای رفتیم
بعد از صرف صبریه البیم های عکس هارا، کتابها
و دیگر چیزهای اشک خود را بمن نشان داد و
مکتوب ها و کتاب های را که من برایش فرستاده بودم
نشان داد. بعد از آن همان شب را که با پسند
اشتب نیکش نماید، همان ماد هو بودم - و فردا
صبح پس از صرف ناشتا در کابچه یادداشت خود
نوشتیم:

در آغوش گلی دو شینه جادداشت
که هر برکش بهاری روناداشت
به شمع هم نشین بودم شب دوش
که چون خورشید و میروان داشت

ایا هنوزم اثری از آن عشق اتشین در وجود
تان باقیست. یا اینکه با همان دید از نخست شعله
های ان نور نیست.
با اینکه میدانم حالاد پیرستاره محبوب سینمایی
هند از جهان فانی رخت سفر بر بسته است.

آتش عشق، یک آتش سوزی معمولی نیست
که به انروا تریب های اطفائی خاموش گردد
عشق آتشی است جاویدان که همیشه میسوزاند
گفتم عشق نه ((هوس زود گذر)) بلی میسوزاند
عاشق ازین سوختن لذت میبرد، میسوزد و میسوزد
و این سوزش ابدي را دوست میدارد - شعله ای که
از نگاه معشوقه می جدد، عاشق را میسوزاند و این
سوختن مانند شمع زود خاموش نمیشود، بلکه
مانند خورشید همیشه میسوزد و اطراف خود نور
افشانی میکند یک عمر میسوزد و زود میسوزد و راه
تاریک زنده گی را روشن میسازد.

شعله بی بیرون جهید از آن نگاه سحر کار
از نورش سر بسوز دنیا و عقبا سوختند
گوشه پندد رکنا را سفندر تب کسند
آتش زود دست را از گری ماسوختند

۱۷۷

با هم خواندم که:
 زبیلی ویاون هولند دود لذاد و شفیقه همد یگر که در شهر وین المان زندگی داشتند
 نسبت به همد یگر بی نهایت رومانیک می اندیشند.
 هولند که شغل ژورنالیستی دارد، بزودی آهنگ سفرمینا بدو برای انجام ماموریت قصد سفر را
 به رید و جنیرومینا میداد.
 زبیلی نگران است که نباید هولند را سیردام خوب رویان شود. اما هولند برخلاف وید و
 مید هد که به عشق آشنیش وفادار ماند.
 وی که در راه سفر به رید و جنیروم ریکی از ایالات کشور مدت کوتاهی را اقامت می گزیند ملول و
 غمگین و حتی به بستری مرضی می افتد.
 زبیلی خود نروید آن ایالت را ولند می رساند. سرانجام هولند مصمم میشود که سفرش ادامه بدهد.
 هولند پس از انجام ماموریت و نه روز اقامت در آن شهر راه برگشت به وین، در دوسلدورف اولین اقامت گزید.
 او وقتی دوباره نزد زبیلی به منزلش برگشته وضع را درگرون یافت. او که تحت بازرسی
 پولیس قرار گرفت، خواست از دوستان و آشنایان زبیلی راز ناپدید شدنش را جویا شود.
 یاون هولند، سرانجام با مردی بنام روبرت فرد من آشنا شد. روبرت عکس رنگ اینا لوی را بنام
 های تینوزاد با من، همیلیونرتی، مارپوتزلینو، گیزاری نووفو و کارلو سامیا معرفی کرد.
 هولند تازه نزد خود به این باور رسید که سرخ زاید ست آورد است.
 یاول پس از تحمل مشقات زیاد خودش را موقعی به همیلیونرتی رسانید که وی نقش زمین کردید.
 و جسد به قتل رسیده اش روی اتاق افتید بود.
 سرانجام زبیلی با زنی بنام پتراند از دوستان همیلیونرتی آشنا گردید. پتراند مدعی شد که نام
 اصلی گمشده او زبیلی لورید و نه بلکه ویکتوریا برنشویک است. زبیکه به عشق قلبی خود تونیونرتی
 خیانت نموده و به قتل او و پدرش همیلیونرتی منم است. او ده سال میشود، زیر همین نام -
 جعلی به سر میبرد و خودش را از نظر پولیس و نگهبانان اشتباست. در فرجام با یاول هولند، پس از مدتی تعاد و روی و
 فراق در رینوز سرد زمستانی، بر حسب تعادف با زبیلی بریالای یکیل، مقابل میشود. اینهم آخرین بخش
 سریالی:
 ترجمه میرحسام الدین برومند

از خودم پرسیدم:
 - چه ساعتی زبیلی، همیلیونرتی را به قتل رسانید؟
 چرا حقیقت را کتمان میکند؟
 باغ افتید و در جوار قهوه خانه کثیف بود. بریالای
 یک پل ایستاده بودم. زبیلی من در دزدی بی -
 بهنا آب نیتا داشت. آنجا آرام بود، چنان آرام که
 انگاشتم فقط من در جهان هستم. من محوطه بیست
 و د ریای خروشان بودم.
 از خود بیخود بودم که صدای شرفه باها توجهم را
 به خود معطوب داشت. آهسته سرم را در دوردادم.
 او در برابرم قرار داشت، چنان نزد یک که دستم
 میتوانست به او تماس کند. آن یک رویا نبود. تا -
 نتیزی نبود. بیهوشی نبود. او بود نفس میکشید
 و رویش چون برف سفید میزد.
 زبیلی بود، زبیلی لورید و.
 وی فریاد برآورد: «شام خوش مزینم»
 او بالا پوش و موزه های پشمی به تن داشت، بلافاصله
 لباسش را روی لبانم گذاشت. لباسش سرد بود. -
 زبیلی را به سوی خود کش نموده. گفتم:
 زبیلی تو، تو! ...
 او که صدایش یک زاماجدی مثل همیشه بود، بنا
 استغمام پرسید:
 پترابه توقصه نکر؟
 نفس عمیق بیرون آورده. گفتم: چنراهمه چیز را
 قصه کرد. راستی تو همیلیو تری تراکتی؟
 زبیلی جواب داد: بلی، من یک گوشواره ام را در

سرم را چنان دیدم که مگرا آهسته زیر لب زمزمه
 کرد: دوست دارم!
 - زبیلی، تو قاتل دو انسان هستی.
 - هولند، هولند ... من دین دنیای بی
 بهنا فقط ترا دارم، و مریخش!
 گفتم: مگر دیوانه هستی، چطور ممکنست یک
 قاتل را دوست داشته؟
 به گله شخی کودکانه اصرار کرد: من جز
 دوستی وصحت تو چیزی دیگری را نمی شناسم. در
 حالیکه چشمانم به چراغ های زیر پل و کفایت جوار
 آن بگونه نامشروع چسبیده بود، پرسیدم: ترستی
 ترا روزگار که در قتلای ((واکتر هایل)) رفت و آمد
 داشتی، مشفاخت و نه؟
 جوابم را نداد و گفتم: سگرت داری؟
 نباید سگرت دود کنی.
 - چرا؟
 - تو قلب ضعیف داری، زن قاتل با تلسب
 ضعیف!
 تا گریز سگرتی برایش پیش کردم ...
 زبیلی با ششوزده کی و دلهره گفتم: قبل
 از آنکه مرا پیدا کنند، تو باید اینجا بروی راستی
 من همانوریکه قتل اتفاق افتاد، به موشن پسر واز
 کردم. او در حالیکه دود سگرت از زبان سوراخ های
 بینی اش بیرون و بهوا بلند میشد، گفتم:

داشتم.
 - چرا میدانستی؟
 - نه ... ، باتاکید گفتم: باور کن دروغ
 نمیگم ...
 دین میان موتور غول پیکری از فراز پل عبور
 کرد. پل اندکی لرزید و زبیلی خودش را در آغوشم
 رها نموده، گفتم: دوست دارم هولند، محبوب
 من!
 - من باید به همه چیزینندیش زبیلی، به اینکس
 سرانجام مرا چگونه یافته ای ... هتل های -
 زالسبورگ را دنبال توفنون کشیدم. در هتل پترنگا
 توشدا بود. تردد، نگرانی و دلواپسی عجیبی در -
 زبیلی به ملاحظه میرسید؟ یا تردد گفتم: من در -
 حالت بدی قرار دارم، هرگاه مرا نشان بدهی
 محبوب میشم.
 گفتم: کجا معلوم که پتراند نشانت بدهد.
 او پیدا اندمن کجا بسر میرم. بعد بالحسن
 باشد.
 با خود اندیشیدم: شاید یگانه دلیل نزد -
 زبیلی این باشد که تری در عشق نسبت به او خیانت
 نموده، اما اکنون که مرا اینهمه دوست میدارد،
 چرا از محبتش سرباز زدم؟ چرا بدست تو اموش بسیارش،
 باید او را دریانت. ماکه قبلا در عشق و محبت
 همدیگر احساس آرامش و خوشبختی مینمودیم، چرا
 بازم این چانس را از دست بدیم؟ من پنج نفر را
 گفتم و زبیلی به دوفتر منم است.
 این کلمات نوازشگرانه و سوزناک از محبت زبیلی
 که: ((دوست دارم، هولند، بخدا دوست دارم))
 مرا از دنیای تصوات و خیالات چند دقیقه ای ام بیرون
 آورد. با خود گفتم: باید به پایان ماجرا رسید.
 زبیلی ادامه داد: همیلیو تری اصله به
 خاطر پولیس را در جریان نیکداشت که باوش نمیشد به
 دریافت دست یازند. در حالیکه خنک تم را میلهزاند.
 گفتم: ادامه بده ... باید حرف زد، همه حرفها
 را، همه گفتنی هارا.
 - من در مری پمش قصر نیستم، این فقط
 اتهام می تواند باشد.
 - او اینجا میدانستی؟
 او مرد پیری بود یاول، ... او تری داشت
 وقتی آدم خوف و اضطراب شدید داشتم، نمی
 تواند درست تمسقل نماید. او گفتم که بزودی در
 زالسبورگ با من ملاقات میکند ... با هم قرار گذاشتم.
 درست ساعت ۱۶.
 - او تری ساعت ۱۶ را پیشنهاد کرد؟
 زبیلی جواب داد: او چنین فکر میکرد که ایسن
 فقط یک دام می توانست باشد، اینووی یک ساعت قبل،
 یعنی ساعت ۱۵ آمد. او مرا به کتابخانه منزلش
 رهنمای کرد.
 دین هنگام رنگ تلفون بصدا آمد.
 - تلفون کننده، چه کسی بود؟
 - پولیس، غیر قابل تحمل بود. بایست آن -
 اتفاق قتل پیش می آمد.
 - اکنون اینجا در هتل زنده گی داری؟
 - بالاخره بایست جایی برای بودمیش داشت.

خدا با عاشقان است

منزول فراموش کرده بودم، شاید آنرا یافته
 باشی.
 به ادامه حرفهایش گفتم: بلی زبیلی، در زوی یک
 کوچ فرورفته بود. آنرا با خود داری؟
 - بلی!
 - پس بده.
 بلا درنگ آنرا از جیب بیرون آورده، روی کف
 دستش گذاشتم. تشکر کرد و آنرا گرفت. دستانش
 مثل یخ سرد بود.
 گفتم: بیبا!
 پرسیدم: کجا؟
 - در ورا زاینجا، نباید ماری بنند.
 تصور کردم که با انبوهی از خنک در عالم خواب
 و رویای سنگین، رویایی که بزرگ و بزرگتر میشد،
 پیوسته بودم.
 -۱۶-

فیر خواجه المان رفتند. لکن بیهوده بود.
 به تاریخ پنجم جون ۱۹۴۴ برای همیلیو در روم
 اطلاع دادند که پسرش ازین رفته و برای دریافت
 خاکستر پسرش ... لیره باید پسر ازین بنا به
 سفارش پدر تری، پترابه برلین نوشت که خا -
 کستر جسد تونیو را بفرستد. در آنروز گارد رفلسو
 را یشد رالمان، وضع به ثبات اوضاع گراخی شد است
 پتراند گفتم که برای باردوم ... لیره
 فرستاده و خاکستر تونیو را دریافت داشتیم:
 پترانا اینجا حادثه را زده کرده و من در سبلی
 مصنوعی ام هیچگونه درد احساس نمودم. سرابا
 گوش بودم، در حالیکه میسکی ام را می کشیدم، -
 پرسیدم:
 - باز شما اطلاعات دیگری از رومرد زبیلی به دست
 نیارید؟
 - هیچ چیزی!
 - بازم در روم ماندید؟
 - نه آقای هولند، دوستان ایتالیوی من به سن
 خبر دادند که مرا هم در برلین جزمید هندی.
 یک زوج از دوستان انشه کلتوری که مرد کمی -
 دان و خانه ای در شهر داشت، او و زنش تا ختم
 جنگ مرا مخفی داشتند. بعداً در وین در یک
 دستگاه فلم کار پیدا کردم تا آنکه در اپریل ۱۹۴۵
 بنا به سفارش وکیل عمومی موشن، یک قاضی
 مستنطق وین، به بازجویی من پرداخت.
 - چرا وکیل عمومی موشن -
 - معشوقه اش از موشن بود. آقای هولند از -
 طرف زبیلی به برلین آمد و اوراق غلط را زیر نام
 لورید و به دست آورد. ویکتوریا با همان اوراق غلط
 به برلین رفت و ده سال تمام را آنجا سوری کرد تا
 آنکه پدر تونیو را بدید. همان بود که زبیلی -
 یکبارگی ناپدید شد. چون در مری تونیو تری او

... و روز بعد در روزنامه ها خواندم
 که پولیس گمان کرده بود، من اختطاف شده ام.
 آری هولند، بایست المان را ترک بگم. انسان
 اکنون در جستجوی من هستند. بعد مثل دیوانه
 ها با لسن نیمه نهاده گفتم: من خوشبخت هستم،
 خوشبخت، خوشبختی ام مرزی را نمی شناسد، چون
 ترا دارم و آنگاه حرفهای قلبی لش را دنبال کرد.
 چون پاسپورت آماده داشتم، بعداً -
 در زالسبورگ اقامت و متعاقباً انبرلین به تری تلفون
 کردم.
 وقتی صدایم را شنید، ابتدا نتوانست جواب
 بدهد. بعداً تصور کردم او تری دارد و اقتدر خوف
 که به پولیس خبر بدهد.
 - از چه خوف داشت؟
 - ازین یاول، ازین ...!
 اینرا گفتم، بلافاصله به خندیدن آغاز کرد.
 خیالاتی و هیجان زده بود. بدنهای حرفهایش
 گفتم: تری از مری!
 - بلی، تشویک پمش را کنی!
 زبیلی گفتم: من اورا نه گفتم بودم، حضور
 در صحنه قتل، پسانتر پولیس را شسته ساخت.
 - تو آنرا به اطلاع المان ها رسانیدی.
 - نمیدانستم که المان ها خیال کتن او را

ارامتی گفتم. چون به کمک تونیو دارم، نسبت
 بتوشقی بی پنهانی در قلم دارم. هرگاه یک عشق
 راستین در میان نمیبود، علی الرغم حساس بودن
 وضع بخصوص، اینجانب بودم. برای اینکه ترا
 مطلعاً داشته باشم، اینک در برابر تو تری قرار
 دارم ... در زیر این پل، درین سرمای کشنده
 در کنار اینهمه کفایت، انتخاب راه باتوست که -
 بدست گرداب حوادث مراد لرین زار رها میکنی ها
 هم دستم را بگیروی و سون گلشاه خوشبختی وضع
 روانی نابه سامانی داشتم. انتخاب که امین راه ممکن
 بهتر بود، آج که بعضاً عشق ها چقدر هولناک
 مخوف و شیطان می باشد.
 ... و کلمات شیون و وصیت امیز زبیلی که دوست
 دارم ... دوست دارم، ((خدا با عاشقانت)) بهم
 در گوشم طنین می انداخت و مرا در انتخاب این راه
 دشوار گذشتن ها پذیرفتن از عشق که به پختگی -
 رسیده بود، بیشتر باین بست مواجه ساخت.
 اینله ها بسوی کوازیل در حرکت افتیدم.
 زبیلی آهسته پرسید: تصمیم ات چیست براب دست -
 پولیس میساری یا؟ حرفی نزدم. سخنانش را -
 دنبال کرد.
 - فرار نمیکنم، خودم را مخفی هم نمیکنم.
 لطفاً ورق بزیند

این تریو هتل ایسکلیزور را برای اقامت ترجیح
 دادم.
 زیر چه نامی؟
 - زبیلی لوریدو!
 آری، من با معشوقه و محبوب همدل و همزمان
 وهم تنم تا آخر نتوانستم به این رایش که نام اصلی
 او زبیلی نیست، بی بیوم به او گفتم:
 یک عکس ترا به پتراند نشان دادم. او ترا شناخت.
 - او تری پولیس خواهد رفت؟
 - هنوز نه!
 - چرا نه؟
 - من باید به همه چیزینندیش زبیلی، به اینکس
 سرانجام مرا چگونه یافته ای ... هتل های -
 زالسبورگ را دنبال توفنون کشیدم. در هتل پترنگا
 توشدا بود. تردد، نگرانی و دلواپسی عجیبی در -
 زبیلی به ملاحظه میرسید؟ یا تردد گفتم: من در -
 حالت بدی قرار دارم، هرگاه مرا نشان بدهی
 محبوب میشم.
 گفتم: کجا معلوم که پتراند نشانت بدهد.
 او پیدا اندمن کجا بسر میرم. بعد بالحسن
 باشد.



... و روز بعد در روزنامه ها خواندم
 که پولیس گمان کرده بود، من اختطاف شده ام.
 آری هولند، بایست المان را ترک بگم. انسان
 اکنون در جستجوی من هستند. بعد مثل دیوانه
 ها با لسن نیمه نهاده گفتم: من خوشبخت هستم،
 خوشبخت، خوشبختی ام مرزی را نمی شناسد، چون
 ترا دارم و آنگاه حرفهای قلبی لش را دنبال کرد.
 چون پاسپورت آماده داشتم، بعداً -
 در زالسبورگ اقامت و متعاقباً انبرلین به تری تلفون
 کردم.
 وقتی صدایم را شنید، ابتدا نتوانست جواب
 بدهد. بعداً تصور کردم او تری دارد و اقتدر خوف
 که به پولیس خبر بدهد.
 - از چه خوف داشت؟
 - ازین یاول، ازین ...!
 اینرا گفتم، بلافاصله به خندیدن آغاز کرد.
 خیالاتی و هیجان زده بود. بدنهای حرفهایش
 گفتم: تری از مری!
 - بلی، تشویک پمش را کنی!
 زبیلی گفتم: من اورا نه گفتم بودم، حضور
 در صحنه قتل، پسانتر پولیس را شسته ساخت.
 - تو آنرا به اطلاع المان ها رسانیدی.
 - نمیدانستم که المان ها خیال کتن او را

هرگاه تا پانزده دقیقه دیگر برنگردی، اینها هم در هتل ایستاده اند...
طیقه سوم سکونت دارم. اداره پولیس یک نورالت دار در کجای می توانی هم چیز را با آب و تاب برایش تعریف کنی.

۱۱ -

به امتداد سرک خالی از راهبان در...
والسبورگ راه افتادم. متواتر به نهلی می اندیشیدم، خنوبری که به قتل دو نفر متهم بود. من نهلی را صیقلی دوست داشتم، اما رفتن نزد پولیس را نه...
وظیفه اساسی و اخلاقی خود میسر نمودم. در اتاق شش پا را رسوسه سحر ساختم. ساعت چهار صبح تلفون به صدا آمد، تا آنرا برداشتم. مامور تلفون پیش کشی قرار داشت و گفت تیرگی خوش را معرفی نکرد، میخواست سرانجام برآورد. صبح اول وقت یک گولش تیره داغ نشیده، سه سرک پرازانتاب، بی اختیار بسواری نکسی، به استقامت اداره پولیس روان شدم.

۲۰ -

انکارم متلاشی بود. باری با خود می گفتم. او هرگز مرا دوست نداشت، نه با خود، نه با خانواده او. او را می پرستیدم. قابل اداره پولیس که تصمیم گرفته با بهواری های بلند قدیمی بود، از تکسی پیاده شده، راساً سرانجام اندرس را گرفتیم.
نشانی اثر را به من دادند. طیقه دوم، اتاق ۱۳۴. وقتی به اتاق کیمسار داخل شدم، با تعجب خانم پتراوند را هم صحبت با کیمسار یافتیم.

زن مسیحه، با چشمان آبی راکه قابل بدین هیچگونه آرایش شسته بود، کاملاً افساد برده بودم. او بلوز سفید و دامن آبی بتن داشت. با کیمسار دست داده، دهنش میخورد. کیمسار اندکی گفت: مادر جستجوی شما بودم. آقای هولسند، کیمسار تا این حرف را زد. من به سوی خانم و بند خیره شده، او زود نگاهش را از من برگرداند. کیمسار گفت: صدانه، گذشته شاهکون پروتسک نام دارد، نه نهلی لیهود؟ من خاموش ماندم.

مجدداً گفت: اینخواه اموز صبح اول وقت میخواستیم شما را اینجا فراخوانیم. پترا با صدای لرزانی گفت: بل، با زبان این حوادث بگذرد، چونکه من هم را به آقای هولند شکایه کرده ام. کیمسار کیمسار بازم پرسید: میزان صحبت شما و خانم لیهود در کدام پیمان بود؟
باز هم حرف نزدیم. کیمسار افزود: اکنون مؤظفین ما هتل به هتل بدنهالت میگردند...

در صورت پیدا شدن، میدانی با او چگونه برخورد خواهیم کرد. حرف ما اینست که او را متکثر بزرگوست، حتی به شش یعنی ششاک با بیستسی در روشنی و آگاهی قرار بگیرد.

وجود مؤظفین غیر مترقبه داغ شده بود، کیمسار گفت: یک سوال، چرا اینجا آمدید؟
آمد بدانم که شما تصحیسات تا تار کرده آید یا من شهر ارتاک بهم، آخر او هم چیزی نیست.

کجا سفر خواهید کرد؟
اینرا تاکنون نصدانم. بعد با من سخنند...
پترا گفت: از همدردی تان سیاست دارم، و اداره پولیس را با خشونت ترک گفتم. دیک کانی، تهمه گرم طلب نموده و از آنجا به نهلی در هتل ایستاده تلفن کردم.

هر چه زودتر هتل ارتاک بگو، باید با هم...
در قطار بیستم سیمتا تا پانزده دقیقه دیگر نماند...
آری، آری...
بزدلی به فراتر رفتن با ((کالمان))، یکی از دوستانتان ارتباط تلفونی برقرار و از او خواستم در مورد موتیک تیره را طوری تا چاقی انتقال میدهد، معلوماً بدهد و بدینترتیب ادرس ((سرک ۲۴ بویگ)) را از کالمان بخاطر تماس با هلیگر معروف به ((گله مرده)) گرفتیم. با صله وارد سیمتا شدم. یک نلم کارتوسی چالبه به نمایش گذارده شده بود. سیمتا بجز تظا و اول آن که اطفال و نوجوانان بودند، متبانی خالی بود. نهلی در قطار اخیر جا گرفته بود. با استفاده از ادرد دست داشته، سرانجام هلیگر را گرفتیم. او در منزل نبود. ((المی)) زش در بر را گشود، زنی بود نهایت تیره با قیافه عجیب که سینه های شکله مانعش روی شکم بلندش سنگینی نمود. حدود شصت سال داشت و نهاد خشن بود، ابتدا خونت نمود ما را به فراخواندن پولیس تهدید نمود. اما بعد از او صحنه طالب کک شدم و گفتم: میخواستیم سرحد برسیم، البته با استفاده از موتی تا چاق تیره.

گفت: نشود بچنگ میبندید؟
گفتم: این درست در صورتی است که تیره های تا چاقی نیز به چنگ پولیس میبندد.

۲۳ -

من با بون تیره در پیاله آشنا بودم و لیکن اینک در میان جوالهای تیره پنهان بودیم. در موتی هیچ مؤظفینی وجود نداشت. نهلی از برط تا راحتی و همچنان از خوش رفتن باز وقتی بهوش آمد تا دید که مامورین گرم موتی را غشش دارند. خواست نهاد بزند که با دست دهنش را بست. خودم را محکمتر به پشت کابین موتی چسباندم و سرای تازه نمودن نفس، دهنم را به سواخی چسبانده بودم. دهنم، اخیر نهلی را با بهمار شکل و دادن تنفس صحنوی بهوش آوردم. با آنخزه در نقطه مطلوب رسیدیم. راننده بکس های ما را در کودال های کنار سرک پرتاب کرد. وقتی بدنهال آن مجله کردیم، هر دو در کودال لغزیدیم.

ده دقیقه بعد تکسی بی را پیدا آورد و به استقامت موزنن، به سواری آن راه افتادم. از نشیننه تکسی به بیرون چشم درختم، آسمان موزنن تاریک بود. از فرط سرمای شدید، نشیننه پاک تکسی را به زنده بود. از میان دهکده ها و گلپسها به جلوه گشودیم. کوه های بایر پوشیده از ابر بودند.

در نقطه مرتفعی از یک کوه (هوتل آسمان)) در نقطه مرتفعی از یک کوه نزد یک کوه تقریباً با ارتفاع ۱۸۰۰ متر از بحر موقعتی داشت که دارای اتاقهای مدرن، بار و یک آشپزخانه عصری بود. مردی مست جیب هتل را برای مهمانان شخصی خود اعزام کرده بود. اما عمر برایش بقا ننمود. فابریکات فلز سازی متعدد در اینجا وجود داشت، به گونه ای که زورنالستان و از جمله من چندین بار آنجا فرستاده شده بودم. باورم شد که آنجا جای مناسبی برای پنهان کردن نهلی از پیگرد پولیس است. هنگامیکه از تکسی فرود آمدیم، مرد ببری که زیاد نمکین نبود، بکس های ما را از تکسی انتقال داد. توفان قوت تراز حد تصور فریاد میکرد. نهلی از شدت سرما میلرزید. من به او گفتم:

نهلی! سرانجام باید از هم جدا شویم چونکه محال است به اینگونه زنده می آید.

نهلی سکوت کرد و من به حرفهای او ادامه دادم. هر چه نیاند تو یک قاتل استی... قاتل دانیسان!...
تو که ادعا میکنی دوستم داری، چگونه تنهایی را میبندی؟
بسیار طبیعی. دیگر نمیتوانم دوست داشته باشم.
گفتم: من صدایت را دوست دارم. چهره ات را دوست دارم. سنانت را دوست دارم و...
ولی سنانت که قتل کرده اند. صدایت به من دروغ گفته و قیافه ات مرا گول زده است. ایضا وجدانم را جریحه دار نمیشد.

نهلی های های به میبستن آغازید و در میان حق حق گریه اثر گفتم:
تو راست میگویی... تو...
بعد از آنکه پتراوند سرانجام در میان انبوهی از دمه و برف گذشتیم نهلی در میان انبوهی از زنده و در حالیکه من کارش بودم، به فراز گشودم. به هتل مطلوب رسیدیم.

خانه های هتل کاملاً به سبک معماری بایری ها اعمار شده بود. فریاد هتل را قاتلین های مرغوب و موبیل های انتیک تشکیل میداد. اتفاقاً همان اتاقی را در اختیار گذاشتند که بدتعا قبل با دختر زیبایی چند روزی را در آنجا اقامت داشتیم. و اما آنقدر زود میماترت گفتم:
در میان هنگام ورود ما بد آنجا گفتم:

نهلی را کارم خواب برده بود. به او به گذشته های پیشی اندیشیدم. نهلی آنروز قبل از رفتن خواب با من به گذشته برگشت و از آنروز تا این روزی بود و متذکر شد که پدرش میراث زیادی به ارث نداشت.

گرفته بود. از نینوسالهای نخستین زنده گیشان سالهای بر خاظره ای بود. سالهای سفر به انگلند، هسپانیا، فرانسه و ایتالیا. نهلی در ایتالیا متولد شده بود. نهلی همچنان زنده کرد که در سالهای پسین، پدر و مادرش خانه ای در برلین گرفتند. پدرش موزیک فرار گرفت و زنده می تابانی برایش پیشبینی میکرد. پدر نهلی چون میراث زیاد بدست آورده بود. جواهرات قیمتی برای زینش خریداری کرد. نهلی را نواختار پدرش به شور می آورد. پدر و مادر نهلی بعد ها بازی در فلسم را آغاز کردند. بعد ها پدرش اسپ سوار ماهر می شده بود.

نهلی های های به میبستن آغازید و در میان حق حق گریه اثر گفتم:
تو راست میگویی... تو...
بعد از آنکه پتراوند سرانجام در میان انبوهی از دمه و برف گذشتیم نهلی در میان انبوهی از زنده و در حالیکه من کارش بودم، به فراز گشودم. به هتل مطلوب رسیدیم.

خانه های هتل کاملاً به سبک معماری بایری ها اعمار شده بود. فریاد هتل را قاتلین های مرغوب و موبیل های انتیک تشکیل میداد. اتفاقاً همان اتاقی را در اختیار گذاشتند که بدتعا قبل با دختر زیبایی چند روزی را در آنجا اقامت داشتیم. و اما آنقدر زود میماترت گفتم:
در میان هنگام ورود ما بد آنجا گفتم:

نهلی سکوت کرد و من به حرفهای او ادامه دادم. هر چه نیاند تو یک قاتل استی... قاتل دانیسان!...
تو که ادعا میکنی دوستم داری، چگونه تنهایی را میبندی؟
بسیار طبیعی. دیگر نمیتوانم دوست داشته باشم.
گفتم: من صدایت را دوست دارم. چهره ات را دوست دارم. سنانت را دوست دارم و...
ولی سنانت که قتل کرده اند. صدایت به من دروغ گفته و قیافه ات مرا گول زده است. ایضا وجدانم را جریحه دار نمیشد.

نهلی های های به میبستن آغازید و در میان حق حق گریه اثر گفتم:
تو راست میگویی... تو...
بعد از آنکه پتراوند سرانجام در میان انبوهی از دمه و برف گذشتیم نهلی در میان انبوهی از زنده و در حالیکه من کارش بودم، به فراز گشودم. به هتل مطلوب رسیدیم.

خانه های هتل کاملاً به سبک معماری بایری ها اعمار شده بود. فریاد هتل را قاتلین های مرغوب و موبیل های انتیک تشکیل میداد. اتفاقاً همان اتاقی را در اختیار گذاشتند که بدتعا قبل با دختر زیبایی چند روزی را در آنجا اقامت داشتیم. و اما آنقدر زود میماترت گفتم:
در میان هنگام ورود ما بد آنجا گفتم:

نهلی سکوت کرد و من به حرفهای او ادامه دادم. هر چه نیاند تو یک قاتل استی... قاتل دانیسان!...
تو که ادعا میکنی دوستم داری، چگونه تنهایی را میبندی؟
بسیار طبیعی. دیگر نمیتوانم دوست داشته باشم.
گفتم: من صدایت را دوست دارم. چهره ات را دوست دارم. سنانت را دوست دارم و...
ولی سنانت که قتل کرده اند. صدایت به من دروغ گفته و قیافه ات مرا گول زده است. ایضا وجدانم را جریحه دار نمیشد.

نهلی های های به میبستن آغازید و در میان حق حق گریه اثر گفتم:
تو راست میگویی... تو...
بعد از آنکه پتراوند سرانجام در میان انبوهی از دمه و برف گذشتیم نهلی در میان انبوهی از زنده و در حالیکه من کارش بودم، به فراز گشودم. به هتل مطلوب رسیدیم.

خانه های هتل کاملاً به سبک معماری بایری ها اعمار شده بود. فریاد هتل را قاتلین های مرغوب و موبیل های انتیک تشکیل میداد. اتفاقاً همان اتاقی را در اختیار گذاشتند که بدتعا قبل با دختر زیبایی چند روزی را در آنجا اقامت داشتیم. و اما آنقدر زود میماترت گفتم:
در میان هنگام ورود ما بد آنجا گفتم:

نهلی سکوت کرد و من به حرفهای او ادامه دادم. هر چه نیاند تو یک قاتل استی... قاتل دانیسان!...
تو که ادعا میکنی دوستم داری، چگونه تنهایی را میبندی؟
بسیار طبیعی. دیگر نمیتوانم دوست داشته باشم.
گفتم: من صدایت را دوست دارم. چهره ات را دوست دارم. سنانت را دوست دارم و...
ولی سنانت که قتل کرده اند. صدایت به من دروغ گفته و قیافه ات مرا گول زده است. ایضا وجدانم را جریحه دار نمیشد.

نهلی های های به میبستن آغازید و در میان حق حق گریه اثر گفتم:
تو راست میگویی... تو...
بعد از آنکه پتراوند سرانجام در میان انبوهی از دمه و برف گذشتیم نهلی در میان انبوهی از زنده و در حالیکه من کارش بودم، به فراز گشودم. به هتل مطلوب رسیدیم.

تمام روزهمه بیامون مناسبات اند و سخن میزدند. مصمم بودند. به محض ختم جنگ در پای عقد عهد یگر بنشینند. تونیوترتی وقتی میبوشید، زیبا گیتار مینواخت.

نهلی همچنان در آغوش قرار داشت و قصه می گفت. گیسوان معطوب و مایلش روی بستروشانه ها هم چون آبشاری به نظرم رسید. نهلی بسا هسان بیرون خواب قشنگی که داشت به سوی پنجره رفته، پرده را کنار زد. آفتاب سزده بود. انگاشتم بدتعاست بیمار و اکنون در آغوش دلدار خود شفا می یابم پس از آنکه دوش گرفتم، فرما پیش صبحانه را دادیم. هنگام صرف صبحانه به نهلی گفتم:

من موزنن میروم و از آنجا به وین. تا چند روز دیگر برمیگردم. عکس و مشخصات خود را بده. یک پاسپورت ساختنی برایت دست میامیکم. میخواستیم به سوئی برا زیل بروایم. نهلی با او کرشمه خاص گفت: راست بگو، دستم داری؟
گفتم: احساس میکنم که بلن.
در کار میز صبحانه، نشیبه ای گذاشته شده بود. به یکباره این عنوان درشت نگاه ها هم رابه خود کشید: ((شاهدان عینی مدعی اند که قاتل ترنتی نهلی لیهود زنده است))

و آنهمی متن را مرور کردم. کلیه اطلاعاتی را که پتراوند در اختیار پولیس زالسبورگ گذاشته بود، در آن مطبوعه بود. اینهم تذکر گرفته بود که نهلی لیهود زنده است با مطالعه آن گفتم:
نهلی، به وین میروم. پاسپورتی برایت تدارک می بینم. توافق پولیس را نیز به یک ترتیبی در یافت میدارم. آنگاه به نهلی گفتم که موهایش را رنگ نمود. نزد یک سلمان رفته، آرایش موهایش را عوض نموده و مطلقاً تغییر قیافه بدهد. بلا فاصله آهنگ سفرد نمود. او به عنوان خدا حافظی در ستایش را تا کنان مدعی جانش را در وین صرف کردم. آن شب نهلی به پیشدیده تمام باروها ای خواستی و دلپذیرش تصویرگری مینمود.

دوین، در هتل امباسادور بودم. آنجا نزد کیمسار مؤظف رفته، پاسپورت را نشان دادم و در ضمن علیه اظهارات پتراوند در نشریات اعتراض کردم. از مرکز تلفونی پتراوند تماس و برایش نظریات پولیس را گزارش دادم. پس از حمام گرفتن و پیش تراشیدن سرو و وضع را مرتب ساخته، ویسکی فرمایم. نام یک زن و یک طفل با هم برف جنگی داشتند. آنان را خانواده با سعادت می نامیم. بی الاشی ها و صمیمیت آنها به حدی محدود ساخت که با خود فیصله کردم. به محض رسیدن من نهلی به رید و جنیو بخاطر آینه خوشبخت، طرح زنده می با همس رارخته زنده می را چنانیکه زیباست، زیبا تلقی و با صلح و صمیمیت، به امتداد جاده زنده می می بودیم.

نهلی با آن پول همدستی را به برلین ماند و آنجا با ((بیتربار)) نویسنده جوانی که برای روزنامه ها مینوشت، آشنا شد. عشق نهلی نسبت به ((بیتربار)) شیار) بحدی آشنین بود که از وی خواست برای مدتی از نویسنده می بدست بردارد و در کارها بآید. چون خود شریول وافر دارد. حساب بانکی نهلی روز تاروز کوچکتر شده میرفت تا آنکه به پایان رسید. آنوقت بیتربار به تقاضای نهلی به کارنوشتن روسلن جدیدش آغاز کرد. اما ناشر کتابش را چاپ نکرد. سر انجام روزهای دشوار جنگ فرار رسید. شام یکروز به پتراوند پدید شد. یکسال بعد نهلی از سوئی با ارامی که کار میکرد به روم فرستاده شد. نهلی آنجا عاشق تونیوترتی شد. او را دیوانه وارد دست داشت.

آشنایی نهلی با نقاشی و تصویر سازی جدایی ویونا بی منتهی و جوان نقاش با ازدواج به دختر دگرتری تن داد. نهلی ناگزیر به اطیش سفر نمود و پس از یکسال سال بارولف برونشویک مرد چاپک که دارای موهایی بور و جلد سیاه بود، با آشنایی و صحبت را گشود. آن مرد نهلی را تا سرحد جنون دوست داشت و به خانه پیش ساخت که از زود ارد نهلی برای پیش یک بسته حاکی زری بد نیا بی آورد و مادر فرزندش باشد. پتراوند حاکم میساخت که از زود ارد نهلی برای پیش زهلی تن به ازدواج به آن مرد داد ولی بسزودی آشکار کردید که شوهرش مرد زیاد نورمال نبوده است. نهلی از آنجا روانه هامبورگ شد و آنجا با گدشت هر روز قشنگتر میشد و طراوت و زیبایی اش فرزودتر. پدر نهلی که مادرش زن جار میشد، از برلین به او نوشت که با خانم قبلی اش به آمریکا میروید. از طرفی چون نهلی فرزند می بد نیا بی آورد، وولف برونشویک از وی جدا شد و ۲۰۰۰۰ مارک را به او واگذار شد.

نهلی با آن پول همدستی را به برلین ماند و آنجا با ((بیتربار)) نویسنده جوانی که برای روزنامه ها مینوشت، آشنا شد. عشق نهلی نسبت به ((بیتربار)) شیار) بحدی آشنین بود که از وی خواست برای مدتی از نویسنده می بدست بردارد و در کارها بآید. چون خود شریول وافر دارد. حساب بانکی نهلی روز تاروز کوچکتر شده میرفت تا آنکه به پایان رسید. آنوقت بیتربار به تقاضای نهلی به کارنوشتن روسلن جدیدش آغاز کرد. اما ناشر کتابش را چاپ نکرد. سر انجام روزهای دشوار جنگ فرار رسید. شام یکروز به پتراوند پدید شد. یکسال بعد نهلی از سوئی با ارامی که کار میکرد به روم فرستاده شد. نهلی آنجا عاشق تونیوترتی شد. او را دیوانه وارد دست داشت.

نهلی با آن پول همدستی را به برلین ماند و آنجا با ((بیتربار)) نویسنده جوانی که برای روزنامه ها مینوشت، آشنا شد. عشق نهلی نسبت به ((بیتربار)) شیار) بحدی آشنین بود که از وی خواست برای مدتی از نویسنده می بدست بردارد و در کارها بآید. چون خود شریول وافر دارد. حساب بانکی نهلی روز تاروز کوچکتر شده میرفت تا آنکه به پایان رسید. آنوقت بیتربار به تقاضای نهلی به کارنوشتن روسلن جدیدش آغاز کرد. اما ناشر کتابش را چاپ نکرد. سر انجام روزهای دشوار جنگ فرار رسید. شام یکروز به پتراوند پدید شد. یکسال بعد نهلی از سوئی با ارامی که کار میکرد به روم فرستاده شد. نهلی آنجا عاشق تونیوترتی شد. او را دیوانه وارد دست داشت.

نهلی با آن پول همدستی را به برلین ماند و آنجا با ((بیتربار)) نویسنده جوانی که برای روزنامه ها مینوشت، آشنا شد. عشق نهلی نسبت به ((بیتربار)) شیار) بحدی آشنین بود که از وی خواست برای مدتی از نویسنده می بدست بردارد و در کارها بآید. چون خود شریول وافر دارد. حساب بانکی نهلی روز تاروز کوچکتر شده میرفت تا آنکه به پایان رسید. آنوقت بیتربار به تقاضای نهلی به کارنوشتن روسلن جدیدش آغاز کرد. اما ناشر کتابش را چاپ نکرد. سر انجام روزهای دشوار جنگ فرار رسید. شام یکروز به پتراوند پدید شد. یکسال بعد نهلی از سوئی با ارامی که کار میکرد به روم فرستاده شد. نهلی آنجا عاشق تونیوترتی شد. او را دیوانه وارد دست داشت.

نهلی با آن پول همدستی را به برلین ماند و آنجا با ((بیتربار)) نویسنده جوانی که برای روزنامه ها مینوشت، آشنا شد. عشق نهلی نسبت به ((بیتربار)) شیار) بحدی آشنین بود که از وی خواست برای مدتی از نویسنده می بدست بردارد و در کارها بآید. چون خود شریول وافر دارد. حساب بانکی نهلی روز تاروز کوچکتر شده میرفت تا آنکه به پایان رسید. آنوقت بیتربار به تقاضای نهلی به کارنوشتن روسلن جدیدش آغاز کرد. اما ناشر کتابش را چاپ نکرد. سر انجام روزهای دشوار جنگ فرار رسید. شام یکروز به پتراوند پدید شد. یکسال بعد نهلی از سوئی با ارامی که کار میکرد به روم فرستاده شد. نهلی آنجا عاشق تونیوترتی شد. او را دیوانه وارد دست داشت.

دوویسکی د پتراوند فرمایم دادیم و او حرفهاش را در نیال کرد: شوهرم بایک آرتیست سینما در رومانیازدواج کرد و از آنجا زنده می مینماید بعد از من و پتراوند متوانم باریتم بیانویسلس و گانه انگلیسی را اجرا کردیم.

پتراوند در طبقه بالا تیق و لایزنده می میکرد. ویلا بی با همه ملحقات و ضروریات که تصویرهای خوشی به دیوار آن نصب بود، اما در هر حالتی برخورد من با پتراوند، محض یک ظاهر آری بود. مطلقاً من عاشق نهلی بودم و او هم حالتی کمتر از من نداشت.

بازیابی مجدد، تلفونی تماس برقرار نمودم. او برسد: برگه ای در دست پولیس افتیده که... مجالش نداده، حرفش را قطع کرد. گفتم: ایمن سسک حقیقت آنکاراست. نهلی تاکید کرد: پس زود بیا. از فرط تنهایی مطالعه رو آوردم. مطالعه زیاد نیز چشمش را بدر آورده. حتماً زود برمیگردم. حتماً...
فصل سوم

آفتاب بی تابید و بریاری قطع شده بود. آسمان رنگ آبی داشت. خواستم به فراتر گوتی تلفون کنم. ابتدا به ابرار رفتیم. متعاقباً در منزلیکه در سرک ۱۷۴ موقعیت داشت، رو برو شدیم. خانم فونزبرگر استید؟
البته، چه میخواهید؟ صبح هم دونفر اینجا آمدند. او زندانی شده ولی...
گفتم: امید اشتباه مرا با پولیس عوض نگردید. شوهرتان چه وقت زندانی شده، میخواستم از وی ککین بطلبم... او بایست یک پورتیت میکشید.

زندگی تلفونی به صد آمد گوش را برداشتم. هلسو عزیزم... من در ابرار بودم.
- ابرار چگونه یافتی؟
- جالب.

کارها چگونه پیش میروند؟
- خوب، این هفته پورتیت مطلوب را هم از یک نقاش بدست می آورم.

در کمپنی که در وسط دهکده ای، در میان جنگلاتی در وین موقعیت داشت، ((توسی)) بسر هفت ساله پتراوند، نجاد رس میخواند. زن معلمه، با ملاحظه نگاه های من به سوی پسرک، پرسید: ((توسی)) را شما با خود می برید؟

((توسی)) با من زیاد خورکده و مرا کاکا صد امیزد و خوب است. برای پسرک جاکلیت بخرم، مانع شد. پسرک کجنگاوی بود. او آنروز از من پرسید: تو با مادرم عروسی میکنی؟
گفتم: نه، او که وقت عروسی نموده.

او کس و گانه ای را که پدرش روان زن هنر پیشه گرفته بودند، به من نشان داد.

عجیب است، بعضاً مردها زنان را رها میکنند و زنان به مردان دروغ میگویند. پتراوند راتاق کوچکش کار میکرد. ((توسی)) که با من بود، مادرش را بغل زد و گفت: کاکام باول وعده نموده بود که بعد از ظهر با ما به سینما میروید.

در هتل، نامه ای از یوزو، جنیو که حاوی یک مقطعه کرده.

خدا با عاشقان است

بقیه از صفحه (۲۹)

بخت او متوجه شد ، با آهی گفت : گریه نکند ، زندگی به گریه آغاز شده و تماشای گریه اس . خدایمطورراضی بود ، بانکه رضایت خدایتکه چه میکند . تو مادرو - پدرمهربان داری و ناتوره مثل اولاد بزرگ ساختن نم نخو ، خدایمهربان .

با زبان همدی گفتیم ، اما در دل هزار حرف داشتیم ، تا به او نگفتم . خدایمطورمهربان خواهد بود . مادرم بر من صبر ، اما من هیچ نگفتم هر چه داشتم در دل من بود ، همه چیز ، همه کسی حتی او را بیگانه میدانستم اگر چه او صیحوست در دل غم دیده من راه باز کند ، اما من این در را نمی گشایم .

وقتی به مکتب رفتم ، آن شوخی ها و ناله گویی ها از من فرار کرده بود ، دیگر کسی نبود که از من بترسد ، همدستی هایم را دیگر از دست نیکو کردیم ، بر آن هفتاد تنی ماندیم ، معلمین متوجه شدند که من بیک شاگرد آرام میدلم شده ام . همه میگفتند که حادثه تصادم بر من اثر گذاشته است .

من دیگر هیاهوی بیرونی نداشتم ، این غمنا هادر دل من نهفته بودند . شب ها خواب نمیبرد ، از کلکین خانه ، قبرستان را تماشا میکردم ، قبرستان آرام و - خوش مردگان را در برداشتم .

سرود غم در دل من نشست . از همه جدا شدم ، به مسافلی عروسی شادی تصرفتم ، همه ها خوش نمی آمد ، در جمع و جویی مردم دل تنگ میشد . همیشه با آنی قبر مادرم میرفتم ، زار میگریستم و از آن صداها من خاک با او حرف میزدم ، گپهای دل را میگفتم ، گاهی این حرف ها بلند تر گرفته میشدند که خودم می شنیدم . او همیشه با من با آن قبر مادرم میرفت ، دل داری ام میداد . تنها او بود که همراهی منی غم دل را میگفتم ، او همراز و همبازی کودکی ام بود . وقتی کسی که میرفت صد هاتم میداد تا نگفتم .

دل من هوای غصه ها داشت و تنم هوای نوازشی . شعرهای شاعران بر من اثر میگذاشتند و قصه های نغمه دار ، گان در من خیال می ساختند ، دل من صیحوست با دروید یوار ، سنگ و کوه و گیاه حرف میزد ، آدرس - پدرم را داشتم ، میدانستم در کجاست ، فامیل ام - میگفتند که اولها به پسرانست ، نیامد و حال ام از فرزندگی نزد تو مانعی آید ، این حرف را خودش به من می گفت ، من گفتم است . منکته تنها می ماندم ، گاهی باید درم - در - خیال حرفهای میگفتم و در خیال از او هم جواب میگرفتم ، با مادرم همیشه حرف میزدم ولی از او جوابی در پیشم نمی ساختم ، مادرم زن قبولی بوده که اسم قبولی هم داشت ، ایسان گلی بود ، که دست ناتوانم زندگی پر ، پیش ساختن ، مادر قبولی مرا حسودان به چشم حسودی نگریستند تا آنکه بهر ادبش ساختن ، قبولی او (مهم) بود .

دیگر نمیتوانستم از دیداری که مرا بزرگ ساخته بود - پول بخواهم . رفتیم در موزه بوت دوزی ، به بحث - کارگر شامل کار شدیم ، مزد میگرفتم و ضروریات زندگی را رفع میکردم ، همه میگفتند کارکنم ، اما من نمیخواستم که برای پول ، دستم به افراد خانه دراز شود .

صبح میرفتم مکتب ، چاشت باشم گریسته پشت میز کاری نشستم و صور دهک کویس جهت فراگیری خطاطی و رسای میرفتم ، شامگاه که می آمدم ، او را میدیدم ، برایش قصه میگفتم ، تنها با او خوش بودم حرف میزدم ، او هم خیلی به حرف های من گوش فرامی نهاد ، اما من

ها با بهاری آغاز میشد ، بهتری انجام مییافت ، او در رشته طب شامل یوهننن شد . او دیگر درس میخواند ، از اینکه نتوانسته نژدم بیاید از من معذرت می خواست . من با انکار خودم مصروف بودم ، چهره مادرم را روی صدها ورق ترسیم میکردم ، وقتی تمام میشد به او میدادم ، تا بشویم کند . او می دید خیلی خوشحال میشد . اسم مادرم را با هفت رنگ و هفت خط و هفت دانهای نوشتیم تا او بخواند و صدیق کند که موافق . او می دید ، خوشتر از من ، من را با انکار خودم میخواست ، پاریژی می نوشتیم شعر گوئی ، می ساختیم ، او ترنشن همه چیز ، که تصویر میکردیم ، تا نگفتم .

تا آنکه پدرم به او رفتی تبدیل شد ، اما من با او بیگانه شدم ، او را در پیش وظیفه معنی داشت و با او بیگانه شدم ، او ترنشن ما هم یکجا آنها بودیم ، بار سفر می بستیم و راهی شهر بیگانه میشدیم . او من خیره شد ، آنطوری که نتوانستم بیشتر از لحظه ، به چشمش - خیره شوم و از قصه ، جدایی ما گریه ها کردیم ، دستم را میان دستش گرفت و روبرو او ایستادم ، او بر روی من بود ، من بر او بودم ، او را در پیشم دیدم ، او را در پیشم دیدم ، او را در پیشم دیدم .

مسافر کردیم ، به شهری رفتیم که آنجا مردمان ساده و خوبی داشت ، باغهای سبز و ریاضات و نیلی آرای داشت ، این دیباچه ، یکی از دیباچه های بزرگ بود ، روزهای رفتن و در آن دیباچه های شامه آفتاب در پیشم و من آن را میباید آنگاه ، کوه که با منیامی در آنجا ، بر آنرا نشسته بودم ، مرا میباید آوسی آنگاه ، چلچله های وحشی که با همندگی کجا می بیند و تا در دستها میرفتند ، مرا میباید آوسی آنگاه ، ماهی های کوچک و زیبا که در بین آب می رقصدند و جوهر میشدند ، مرا میباید آوسی آورد . با آمدن باران بهاری ، بوی خانه های گاه گلی را بلند میکردم ، او این بوی خوش داشت ، بهادیم می آمد که با آب دیباچه های گلی را در منی ساخت و آن زمانیکه شوخ منی باک بودیم مرا میدادیم و میگفت : بیباکون ، مرا هم این بو خوش منی آسند .

خوشه های نوری گندم را با خاطر او میدیدم که روزی در شعر می نوشت ، بودم ، او واقعا خوش آمد ، بودم هر چه توصیه می توانست بکند ، در همه جا با او بودم ، همه جا ایمن بود .

دوران گذشت و ما آمدیم به آن کوچه ، با آن هم کوچه گی های آشنا سلام کردیم ، او در آنجا بود ، ولی بدیدن ما به احوال پرسی ما نمیداد ، همه اعضا فامیل ایشان آمدند و او نبود ، همه ما پرسیدیم که او کجاست گفتند : کاری داشت آمده ، نتوانست بیاید ، در جمع آنها می که بودند ، گپی هیچ کسی نبود ، برخاستیم و به طرف خانه شان رفتیم ، حلقه دروازه خانه شان ترا - کوبیدیم ، به امید آنکه او در آنجا باشد ، خان جوان و - قبولی در را آنگاه ، با عجله پرسیدیم که او کجاست ، بیخود زده ، من نگفتم ، در همین وقت او را دیدیم که آمد . میخواستیم پرسش چرایی بدیدیم ؟ ولی من موجودیت آن خانم نگذاشتم تا سوالم را بکنم . او در - نزدیکی ام قرار داشت ، به چشمش نمی دیدم ، سوش را زین آنگاه بود و وقت خانم (۰۰۰) جان و اینها (اشاره بمن نمود) ، (۰۰۰) جان ، زن لایق زده شد و یکباره گفت او شما را از دستکاران خیلی تمسیر شده ، او بفروید خانه بیاید ، با این خندنی که روی لب داشت دستم را گرفت و به سوی خانه روان شد ،

رضا در ملتون

ادویه مورد نیاز شما را به قیمت مناسب عرضه میداریم
۱۵ ری ، خوشحال میشوید مقابل لیس ، همین کس

چند قدم تا خود آگاه رفتیم بعد ایستادم و گفتم : نمیتوانم ، یک وقتی دیگر می آیم فقط آنها را مادرشان کاری داشت ، مرا فرستاد و اشاره به ((او)) نمودم . او بطرف نگریست از خاتمی معذرت خواستم و اجازه گرفتم ، هر دو از دروازه ، خانیشان که فاصله گرفتیم و بعد از سکوتی که دل میخواست با او از گذشته های مان قصه نمانیم و از جوهر دنیا برایش قصه کنم ، از ((او)) که بی فاشده بود ، تنهایی ساخته بود ، غم تازه مرا تازه تر ساخته بود ، ولی هیچ نگفتم ، به چشمه اش که یادگار کودکی های ما بود خیره شدم ، مقابلش ایستادم و گفتم : عروسی ات مبارک . او هیچ نگفت و حتی بطرفم ننشاند ، آنطوری که ایستاده بود ، ایستادم و به حرکت افتادم . چند قدم برداشتم دو باره عقب را دیدم ، بعد از آن دوباره به راه افتادم و چشمم زنده کردم ، عروسی ات مبارک ، عروسی ات مبارک .

به کلبه ام برگشتم ، چهره ام را در آینه دیدم ، ساده و خوبی داشت ، باغهای سبز و ریاضات و نیلی آرای داشت ، این دیباچه ، یکی از دیباچه های بزرگ بود ، روزهای رفتن و در آن دیباچه های شامه آفتاب در پیشم و من آن را میباید آنگاه ، کوه که با منیامی در آنجا ، بر آنرا نشسته بودم ، مرا میباید آوسی آنگاه ، چلچله های وحشی که با همندگی کجا می بیند و تا در دستها میرفتند ، مرا میباید آوسی آنگاه ، ماهی های کوچک و زیبا که در بین آب می رقصدند و جوهر میشدند ، مرا میباید آوسی آورد . با آمدن باران بهاری ، بوی خانه های گاه گلی را بلند میکردم ، او این بوی خوش داشت ، بهادیم می آمد که با آب دیباچه های گلی را در منی ساخت و آن زمانیکه شوخ منی باک بودیم مرا میدادیم و میگفت : بیباکون ، مرا هم این بو خوش منی آسند .

خطی روی پیشانی ام نقش بسته بود ، زیر لب زرمه کردم ، ای تقدیر بامن هر آنچه میخواهی بنما ، بطرف آسمان دیدم ، ابرهای تیره ، داشت ، ابرهای کعبه اکنون دلشان از غصه می گنجد ، هوای گنبدن دا تیره کی بردلم نیز چنگ زده بود ، غبار غم دوباره راه بسوی کلبه من زده ، ام باز کرده بود ، به عکس ما درم نگریستم ، بیادش افتادم ، بسان طفلی دریای مسافر گریستم به سوی مزارش رفتم ، کوچه سیاه بود ، شام چادر سیاهش را گسترده بود ، با آن مزار مادرم - رسیدم ، نشستم ، باد شوخی موهلم را بگیرد ، ام میزد ، باران دانه ، دانه می بارید ، آسمان تیره تر میشد ، وزمین سیاه تر ، بایدن برف شدت گرفت .

مادرم گفت : ای مادر ! تو که امروز درین بستر آرام خاکی خوابیده ای ، روح شاد باد ، من راتنها گذاشتم ، تنهاییک همدی داشتم که تو او را ، می شناسی و او هم رفت زنده کی من رفتی مادر ! اشک من طغیان نمود ، هربار که چشم می بستم زاندهای آن بیشتر انیض می ریخت و صورت مرا ترواش میکرد ، آن مادر ! تو گلشن زنده میبودی ، خدا اقل غمگسار دل دخترت را می شنیدی که ... دستم بر موهای من نوازش میکرد ، سر بلند نمود ، او بود ، ایستادم سراپایم را برف شسته بود ، بطرفش دیدم آهی گفتم و گفتم : مادرم گلشن زنده میبود ، میتوانستم دردی را که زندگی هدیه ام کرده برایش میگفتم ، او در - حالیکه بغض گشیش را بیشتر در گفتم : ده آن شام ، ده آن باران ، چرا اینهمه آمدی ؟ روح مادرم عذاب میکند ؟

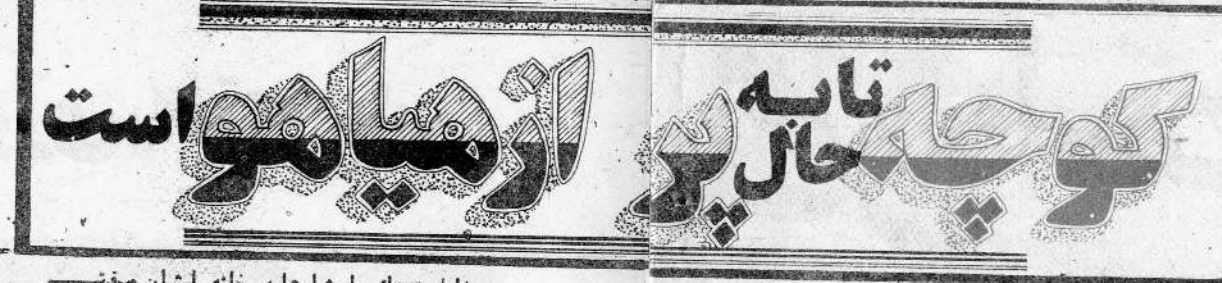
روز بختاندم و گفتم : ازت خواهش میکنم دیگر در سر قبر مادرم که بودم نیایی براه افتادم ، تنده تنده گام برداشتم و خودم را بکلبه ام رساندم . برف کوچکی را سپید کرد ، او مثل همه سالها برای پاک کردن با ماها روز با من بود ، من هیچگاهی نتوانستم درین کلکین بیایم و او را تماشا کنم . اینم پنجره ایتم به کوچی می دیدم ، چاد گذشته هادرم میباید میشدند ، جوان شسته بودم ولی هیچگاه او را نیامدم ، میرفت ، هر لحظه بیانش بودم ، هر شعر گوئی را بنام ((او)) نوشتیم و خودم - حفظش کردم وقتی او را کار کوچی میدیدم فقط سلام میکردیم ، پس وقتی به خانه شان میرفتم مثل چای لیس تصدیق از عروسی خانه میکردم ، او خانم مهربانی داشت که همیشه بر من لطف میکرد ، دختری تولد شد ، قبولی و نازنین ، آهسته بزرگ میشد و من دیگر همه خیال بسوی غزال میرفتم (غزال) نازنین تهن موجودی روز زمین زندگم بود ، او من آنگاه بود وقتش در دفتر میرفتم و او با مادرش میرفت همیشه تا ایستگاه در بغل من بود ، با من حرف میزد ، وقتی خانه می آمدم او در خانه ما بود ، هاهم کسی را نمیفرستادم تا او را - بیاروند ، برایش هر شام تنه می آوردم و او ذوق زده بدامانم خوشتر را می آنگاه ، دوستش داشتم ، خیلی دوستش داشتم .

روزها گذشتند ، نهال ها ریشه سبزی گراید ، دو شب خانه ، خواهرم رفت ، شوهرش مسافر شده بود .

بخاطر تنهایی او شامها به خانه ایشان میرفتم ، خواهر زاده های زبانی دورم جمع میشدند ، خواهر مهربانم که بهتر است ((دختر خاله)) نکهم خیلی خاطر میخواست ، شام شب دوم همینکه وارد خانه خواهرم شدم دیدم از خانه ما کسی را فرستاده اند تا بیایم ، شب ناوقت شده بود ، تو قسم ، صبح به طرف خانه روان شدم ، همینکه داخل خانه شدم همه تهریکی دادند ، پرسیدیم چه خبر است ، چه راتهنسک میگوید ، تا آنکه خاله ام و شوهر خاله ام با خنسنده گفتند : نامزدی ات را با ... حوز شانترا قطع نمودم و گفتم : چه میکنم ؟ تهر آلود و خشمگین شدم ، داد و نپیاد بر آوردم ولی شوهر خاله ام گفت : من با آن تو همینقدر حق ندارم ؟ گفتم : تو حق داری اما ... حرفم را برید گفتم : اگر پدر میدانی قبول کن ، قبول کن ، قبول کردم ، پنجه های زهر آلود مرگ هم اگر گلهم را خفه میکرد ، قبول میکردم .

مغز نامزدی ما با شوهر و شاطش بی پایان رسید ، همه تهنسک گفتند ، همه بودند ، جز او که او آنجا میبود چه میشد ؟ نیدانم چرانیانده بود ؟ فانیلیش خانمش ، دخشوش همه بودند ، جز او و او را بیایند می پالیدم ، اما در جمع مردم نیافتم .

روز بعد آن از خانه سوی دفتر میرفتم صبح یک روز نیمه روشنی بود ، او را در مقابل دیدم ، ایستادم سلام کردم ، سلام کرد ، بطرفم خیره خیره دید و گفتم : نامزدی ات مبارک ، این حرف در جایی گفته شد که روزی در آنجا من برایش گفته بودم عروسی ات مبارک .



چند ماه گذشت تا آنکه عروسی ما برپا شد ، من بسا شوهرم به خانه ، که بدستانم تهنش نموده بودم ، یکجا زندگی میکردیم ، او را دوست داشتم ، به همه اعضای فانیلیش احترام میکردم ، شب ها شوهرهای خودم را که ارزش فراوانی داشت برایش میخواندم ، به او میگفتم تلخی های زندگی مرا خیلی آزار داده اند ، تو هر چه درد های من باش ، دوسه ماه گذشت ، ذوق شاعرانه و سلیقه ام را تصدیق میکرد ، ولی حالا یکسوی غرور بی جا پیدا کرده بود .

ای خدا تو روح نما ، فکر میکنم ، دیگر با شوهرم خوشبخت خواهم بود ، طفلکان قبولی و نازنین خواهیم داشت و آنگونه مهربانم را برایشان بدهم که هیچگاه کمبودی احساس نمیایند .

ولی او (شوهرم) خیلی تغییر کرد ، هر کس را که بخانه ما می آمد ، بعد از رفتن بدور میگفت ، کسی را بالاتر و بهتر از خود نمی شمرد و چیزی که میخویدیم به قیمت بلندی یا کزانی بدیگران و انبوه میکرد ، رقابت های بیجا با دیگران میکرد ، ولت هم میزد . آهسته ، آهسته مرادش نام میداد ، به پدر و - مادرم توهین میکرد ، می گریست و از غافلغالی بیجا اش خسته می شدم ، بر او در وقت که آرام میبود می گفتم : همسایه ها چه میکنند ، اینقدر غافلغالی نکند ، دست به لت و کوب برد ، فغانم دل بیشتر - طفلیان کردند ولی صرف می گریستم ، در نهایت را - روی صفا های کافذ می ریختم ، با آنی قبر مادرم می رفتیم و در دم راه خاک گویش می گفتم دل امراتلسی میدادم ، تمام روز صرف خانه بودم ، از ظلم - پرستار می کردم .

شب هادیتر بخانه می آمد روزهای جمعه و - رخصتی بخانه نبود ، از دردم تا آنکه بگاهد ، به دردم می افزود ، او میباید در شفاخانه بستنش نمودیم ، خیلی دل تنگ بود ، بسان مرغی که قفس سینه ام می تپید ، دیگر روزها صبر بدیدنش میرفتم اما اینبار خواستم بیشتر از ساعت مو عود که به او داده داده بودم بروم .

دروازه اتاق را گشودم ، او روی بستنش افتیده بود ، دختری در نزدیکی نشسته بود ، موهای سیاه چنگ چنگی داشت ، چهره گندی و قدم توسط داشت ، همراهیش سلام کردم ، دستش را فشار دادم ، به طرف شوهرم رفتم دستش را فشار دادم ، او در نزدیکی گوش - چیزی گفت فقه میباید ، نشستم ، زن به طرفم خیره شد ، منک از حضرت زن هیچ فقه میباید پرسیدم ، معذرت میخواستیم ، نشناختنم ، زن تهنه چیزه ام نگویست ، رنگ رخ شوهرم مهید بطرفش نگریستم ، پرسیدم : اینها را شناختی ، معرفی کنید ! آن زن به شدی گفت : ما اینجا چه می کنید ؟ کی هستید ؟ خندیدیم و - گفتم : من خانم (اشاره به شوهرم) و به عبادت شان آمده ام ، شما ... زن حرفم را برید و گفتم : شما جدا شده اید ؟ گفتم : از کی ؟

شوهرم در بین حرف ما آمد ، از من تقاضا کرد تا بروم بیرون شوم از اتاق ، تازه فقه میباید گپ از چه قرار است ، او کیست ؟ زن گفت : من نامزدش هستم .

با آنی بستر شوهرم نشستم و آهسته از خانم پرسیدم : شما نامزد او هستید ؟ گفتم : بلی ، گفتم : ازین خیبر داشتی که خانم اینها هستم ، گفتم : نه ، مرا گفتم ، تو طلاق داده ، شوهرم زل میزد و نیدانست چیه بگوید ، بطرفش دیدم و گفتم باکی زندگی میکنی با من یا با نامزدت ؟ گفتم : با نامزدم ، گفتم : مشکل من چیه نیست ؟

میشود ، طلاق میدهن ؟ بلی ... زندگی با او دیگر تمام شد ، از راهم که سوی خانه میرفتم به سرسزار مادرم برگشتم ، با مادرم قصه ها گفتم ، رازهایم را بیختم ، وقتی از بستر میبوی شفا یافت ، زندگی ، شوخ را با من قطع کرد ، وقت سوی عشق تازه اش من با طفلتم سوی خانه ام برگشتم ، خانه ، خود ، نه خانه ، او همه چیز را که با خون دل ساختم در خانه ام همه اش را به او که حرص دنیا چشم پدری اش را گوی کرده بود ، دادم ، او رفت سوی آینه اش ، آینه خوش - شان .

ولی چند روز بعد در ایستگاه مزدحمی که منتظر بس شهرم بودم در مقابل ایستاده شد ، نامزدش - همراهش بود ، گفتم : سلام ! به طرفش خیره شدم ، باز هم گفتم : سلام ! چرا سلام نمیدهی ؟ با این خندنی تلخی گفتم : از تو سلام بزرگتر ، سلام به کسی میدهم که پاس آنرا بداند و سلام کسی را اولیک میکنم که معنی سلام را بداند .

یک روز دیگر رویم سبز شد و شروع کرده نالییدن جور دنیا ، همراهش یکجا قدم بر میداشتم و هر دو میرفتم او میگفت تیاک بودی من بتو خیانت نمودم ، خیال می کردم زندگی خوبی خواهم داشت ، تهنادنت همه چیز را از قدمت بخانه ام آوردم ، صحت را ، پول را ، دوست را ، آرامی را ... هزار وقت همه چیز را بردی ، ترا بخدا زهرم بده که بصرم ، و از اینهمه غمهایی غم شوم ، تمام نا آرامی های دنیا نصیبم شده ، سر آب - ایستاده میشوم ، خشک میشوم ، در نا توایی نیت بمن میرسد ، تمام تمام میشود ، لباس را می پوشم ، پاره می کردم ، خواب میکنم خواب نمیبرم ، دوستانتان نزدیک منی آیند ، خانه نیست که لباس و سر و صورت را بشویم می بینی به چه حال افتاده ام ؟ حرفی نمیزد و تنها به گفتم هایش گوش میدادم ، او میگفت : بتو سلام میوزد ، زن جوانی هستی ، تو هم از روی داری ، تو هم اصدی داری مرا ببخش ، مراد ما کن ، آنوقتها که تو زنت بودی همیشه فدایم میکردی ، دها کی جز تو نداری ، تو ما کن که خدا کنک کند ، دستم برای قرض پیش همه دراز شد ، قرضدار شدم ، هیچ چیز ندارم ، نیاز منی گفتم ، گپ بزنی ، چرا گپ نمیزنی ؟ می فانی شب ها که در بستر میخواستیم تهنیاد هستی ، هر شب بخواب می بیفتی ، هر شب بلا فانه و توره فراتوش منی توانم ، بیاد منی آید که تو را با سبیلی من زدم ، روی تو میباید و کبود میشد ، تو بیاد هستی ، مره ببخش ، با منی پرسیدم ، گپ بزنی ، بگویی چو اخی من شوقی غمنا می دلته ...

با این خندنی گفتم : غم دل مرده شدن کار نیست ،

اوست گفتم : به مردم هستم ؟

گفتم : هان مثل دیگه مردم بیگانه .

گفتم : خی چرا گپ نمیزنی ؟

با آهی گفتم : گپ ندارم ، تمام گپهایی بورت - گفتم حالا چهره بگم ؟

گفتم : غمنا حالت

گفتم : او غمنا به فمخوش گفتم مشه .

دوستان او دوستم دارند ، در هر خانه که میرم قدر و زنتی دارم ، همه با من از خوشی هار حرف میزنند اما تنهاتم که از خوشی هاتمه ندارم تا آنکه به آنها بگم جز آنکه قصه غم را بگم .

بقیه در صفحه (۱۷)

سرنوشت «مدرن تاکینگ»

۴۳ میلیون ریگارد دیتربولن و توماسی اندرسن در جهان بفروشی رسیده است

حالا دیتربولن میخواهد قتل جدید پیروزی را فتح نماید

سرنوشت موزیسین های دوگانه * آلمان غربی گروپ ((مدرن تاکینگ)) چطور شد ؟ چرا آنها باهم کسرت اجرا نمیکند ؟ بلانهای دیتربولن و توماس اندرسن در آینده چیست ؟

این دو دیگر موالات است که دوستداران موسیقی آوازخوانهای دوگانه * آلمان غربی مطرح میسازند * علی الرغم آنکه گروپ ((مدرن تاکینگ)) ازهم پاشیده است ولی فعالیت های هنری دیتربولن و توماس اندرسن بطور جداگانه ادامه دارد و هازم هر دو در مرکز توجه منتقدین موسیقی قرار دارند *

طرفداران موسیقی ((مدرن تاکینگ)) نه تنها در آلمان - فدرال بلکه در ایتالیا ، اطریش و کشورهای سوسیالیستی حتی ایالات متحده و انگلستان موجودند ولی گروپ مذکور هیچگاه در جمع ده ((گروپ داغ سرشناس)) Heal - Parade جهان جای پای برای جشن بازنه نمودند *



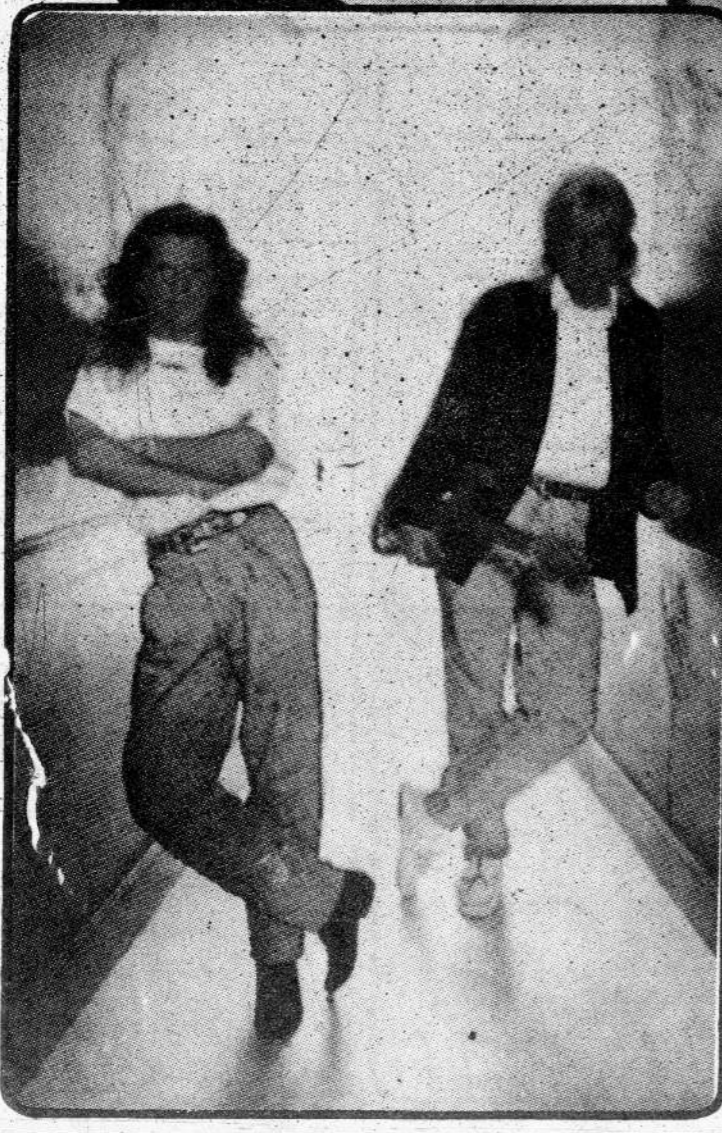
دیتربولن همراه با یک بازوگان ها تقریبا یکسال قبل خانه بی رادر ساحل بحر خریداری نموده و خانواده هاریک دارای آپارتمان جداگانه ولی حوضهاغ شتوک اند * هرگاه دیتربولن همتای زیاد نمیداشت حاضر بود تا بیشتر اوقات فراغت خود را در آنجا در زمینه * که بعد از جدایی از توماس اندرسن گروپ Blue System ((بلوسیستم)) را ایجاد نمود بگذراند * در سال ۱۹۸۶ آنها گروپ جدیدی دیتربولن دوویسن آلبوم موسیقی خوش را بنام ((حرارت جسم)) Body Heat برای دستار ایش آفرید *

حالا بدون رفیق صمیمی مزاج خود توماس اندرسن ، دیتربولن صدم است تا جلوی تازد و قتل جدید پیروزی را فتح نماید * او

چطور شدند؟



گروپ همیشه باقی ماند تا شش ماهه * آنرا از هم پاشید * دیتربولن میگوید : ((اندرس همیشه ۴ الی ساعت ناوقتتر از بده برای ثبت ریکارد جدید به سندیومی آمد این عمل او برای مانع قابل تحمل بود و هیچ گروپ دیگر در چنین وضع نمیتوانید موفقیت بدست آرد * همیشه مشکلا جدید زاده میشد حتی زمان ثبت تلویزیونی * چرخش در روابط ما زمانی بوقوع پیوست که برای توماس چیزهای دیگر پراهمیت تر از همکاری در ((مدرن تاکینگ)) گردید دیتربولن معتقد است که در جدایی ((مدرن تاکینگ)) قبل از همه مقصر اصلی همسر توماس ، نورا است * قبل از معرفت با نورا ، توماس کاملا انسان دیگری مستقل بود * ولی بعدا همه چیز وارونه گردید * طور مثال باری در حین ثبت صدیقی ، توماس همه چیز را رها کرده با همسرش به میلان ایتالیا برای خریداری -



کلکسیون لباس شقای زنانه سفر کرد * همچنان وی به پرنس کوچک شهادت یافته بود که در ((آسمان هفت)) می زیست *

هرگاه اگر ما خواستیم سفرهای کسرتی به دور جهان بپوش ((سکر پووش)) (Scorpions) داشته باشیم لازم بود تا وی پنج - روز بعد از وقت موعود بپوشه (پیکنا معیوبین) ظاهر و آماده گردد *

آری ، بولن بخانه موزیسین و پرودیوسره سکوی پروزی تکیه زاده است * ((انتقام اواز اندرس)) باعث ایجاد گروپ ((بلوسیستم)) یا ((سیستم آبی)) گردید که ارمغان آن زایش دو آلبوم است و فعالیت پیگیری در این راستا باعث قرار گرفتن وی در بین سرشناسهای موسیقی آلمان فدرال گردید *

کارهای بولن به صفت پرودیوسره ، آوازخوان های چون (سی . سی . کی) و بریت نیلسن را به شهرت رسانید و خود دیتربولن افتخار می نماید که به آنچه دست یازیده ((که هیچکس بدان نایل نگردیده است)) ساخته های او شش بار به شهرت رسید ولی خودش دو زمینه * فرآورده های موسیقی اش خوشبینانه قضاوت نمی کند زمانیکه پای شهرت بیتلس بلیتل هادرمیان باشد *

اومعتقد است که از نقطه نظر موسیقی امکان آنرا اردتسا به گروپ سهدنی (ABBA) ایبا نزدیک گردد *

((گاهی بمن میگوید که بسیاری از آهنگهای ((مدرن تاکینگ)) شبیه هم اند من برایشان میگویم تا به نام چیزهای که در آلبوم است نظر افکنند * فکر میکنم مهم آنست که وقتی رادیر ، ساخته های مرا پخش میکنند شنونده باید تا فوری آنرا بشناسد * مجله شیگل زمانی نوشت ((بولن ضعیف دوستدار ایش را روشن قلب آنها را قوت می بخشند *)) چنین قایسه را من دوست دارم * من طرفدار صلودی های روح انگیز هستم که به انسان نیروبخشند *



دشمنان دشمنی

دیارانې یا مینې پولونه

یارانه یا مینه د انسان د پناهه گونو خوا سو په وسیله په پناهه پوله
پنژندل شوي ده. د لاسی د حس په وسیله د لمس کولو د شامی
د حس په وسیله د بوی کولو. د ذایقی د حس په وسیله د خپلسو
د باصرې د حس په وسیله د لیدلو او د سامی د حس په وسیله
د اوریدلو مینه.

د لمس کولو مینه هغه مینه ده چې په ښاري سرویسونو کې د گټی
گونو لمبرکه د لاس په لگیدلو سره منع ته راسی. د اډول لاسی مینه
په دغه لډې کې پوره ښه انعور شوي ده:

لاسې زما په لاس ټکر شو
په دې خبره چې یاري د سره کړه
د بوی کول مینه هغه مینه ده چې د بوی په وسیله زړه ته لاره
پیدا کوي. په دې مینه کې مین د مینې د زلفو په بوی پسې لیونی وي
لکه چې وایي:

داسې د یار د زلفو بسوي دي
که د زار په ښار په کوڅه راغلی يم

د ختلولو په وسیله مینه هغه مینه ده چې د شونډو او وږی په وسیله
د زړه صفد وچی ته ننویي. او تر ټولو خوزه مینه ده دغه پ ول
مینه د اېس کرم د ختلولو په وخت کې رامنځ ته کيږي. لکه چې وایي:

ستاله نري زې قربان شم
چې اېس کرم دي پري خاڅه مین دي کړه

بله مینه د لیدلو مینه ده. د مینه د سترگو له لاري زړه ته سرور
ښکاره کوي. چې د نجونو ښوونځیو تومخ د اډول په یونظر مینیدل
دیر لیدل کيږي. په دې هکله پاملرنه وکړي دغې لډې ته:

په زهر و سترگو راته گوره
پې شرمه شپه یاري نه د سره کړه

اوله مینه هغه مینه ده چې د غوږ وټوله لاري زړه ته ننویي.
دغه مینه په رسنې د فونونو کې د تېلفون مینې په نوم هم یادوي. لکه
چې وایي:

په تېلفون کې راغز یزړه
زه دي په تشه غږ یه مینه په

اوزد د خلكوله نظره

- د ښه اوزد نه نوکان د بیکاري علامه ده.
- د نارینه اوزد نه وینتان د لټې. تېلی او کوڅه گشتی توبه دي.
- د اوزد او د پېر وڅېر سرچینه ناپوهی ده.
- د تېرې کوونکو لاسونه تل اوزد نه وي.

- سړي باید پښې له خپلې پر ستنې اوزدې نه کړي.
- اوزد نه بې توبه د سوبه او شر وپور غښتلو په وخت کې په خپله
تجربه کسري.

- او اوزد نه زېره اېو الفرج د سوری د کلاسیک ادب مشهور لیکوال
داسې بیانوي: ((پوتن په کتاب کې ولوستل چې پیره اوزد نه
زېره د حماقت علامه ده. په دې وخت کې یې خپل لسان ته یوه
هنداره کې وکتل او ویی لیدل چې دده زېره هم له حد نه زیاته
اوزد نه ده. هاخوا د پخوا یې په بیاتې پسې مخ وار اوه. خوبیا تاسی
په پیدا نه کړه. وروسته یې خپله زېره په موتی کې ټینګه ونیوه. اوله
موتی نه راوتلی زېره یې د پوی لسی ته نیز دي کړه. کله چې
زېره اورو اخیست نو د اوز په لمبه باندي د نوموړي لاس وسو اوله
پېرې نه یې لېرې کړ. په دې وخت کې نه یوازې دده زېره وسو -
بغیده. بلکې مخ یې هم ورسره وسو بغیده. وروسته له دې پېښی
نوموړي د کتاب په حاشیه کې ولیکل چې:
د اخیږه رښتیا ده. لکه چې په ثبوت رسیدلی ده.

پسرلی په لنډیو کی

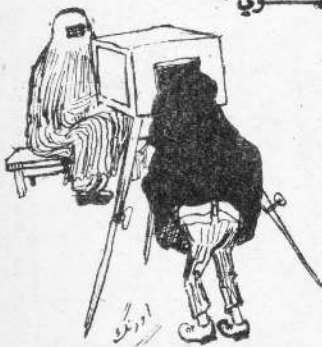
اشپزان شخص غاري گسرخسې
وخت پسرلی شو شنه بالک به بخوښه
بهاره بډکه سی خوښی زړي
چې تاکی خورمه شنی شوتلی پ لڼد یگونه
په شنو شوتلومی خوله شنه شوه
اوس به په شنو شونډو د یار سلام ته څمه
د پسرلی په وخت کی راشه
ما به اوسل کی سړي ملی توبلی وینه



د سرگرم له پېښو څخه

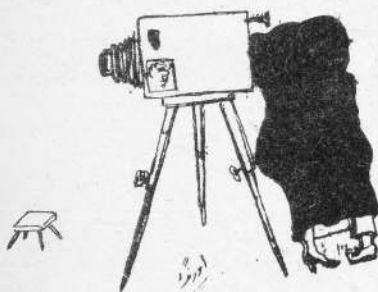
يو خو غلا شوی و چیزی

— اد بی غلا دی آد بانوگاردی .
— جیب و هوونکی دوه پوله دي .
يوهغه چی به گنه گونه کی دخلکو
جیبونه وهی . اول هغه چی
د جیب به محای پردی مضمونونه
وهی .
— غل یوازی بیسی او سامان
پتوی . خواد بی غل انسانان
پتوی .



پسرلی

پسرلی له دري برخو (پسه -
سر - لی) خخه جوړ شوي دي
دا په دي مانا چی به دغه موسم کی
بارانونه پ یوړی اوجی بارانونه پ یو
شی . نویه کوچوکی ختی اولای -
بید اکیزی . دغه لی (لای) پ پیر
بله د زار ه بنار به کوچوکی د سړی
په سره راوړی چی له همدی
کبله له (په - سر - لی) خخه
پسرلی جوړ شوي دي .



په بنار کی ناروغان پیر دی . که درملتونونه

د ورستیو قیقوشمیرنواولتو له
مخی خرگنده شوي ده چی په
بنار کی له ناروغانو خخه درملتونونه
پ یوړی . خوافسوس چی د ناروغانو
د نسخی داروکی نه بید اکیزی .

سرپرست رئیس

د راد یو جریدي پرله بسی داستان :
لومړی برخه

د جریدي د پرله بسی داستان خوز ولوستونکو
لام

په دي هیله چی د ژمی په سر ه هواکی له سینس
خرسید لو . پوزی بهید لو اوډ اکثره د تللو له ناروغیو
په امن اوسې د دي اونۍ پرله بسی داستان بیلی
کوو : « لاند موزیک تاسی به خپله وڅیړی »
راوی : هغه وخت یی زموږ ریاست د پتاتو
سپینولو د مستقل ریاست په نوم یاد اوډ وروسته د -
پتاتو سپینولو کمیته شوه . او اوس نه پوهیږم چی نوم
په یی خه شی وې ، بلکه چی ماتقاعد کړی دي او په
خپل کورکی پتاتی سپینوم .

خدای می دي غاړی نه بند وې چی د خوشلیزو
خبره ده . بلکه چی په هغه زمانه کی له پتاتو خخه
د چیس جوړ ولوسعت زموږ په هیواد کی منع ته
نه و راغلی ، اوکه راغلی و نوله همبرگ سره یی لا -
خپلوی نه وه کړی ، که خه هم په دغه ریاست کی له
پتاتو سپینونکو ، پتاتی خوږ ونکی پ یوړو ، خو وروختی
کارونه به د ویره په چپه چوستیاکی سرته رسیدل چی
حتی د پتاتو خوږ لویه وخت کی به د جا د خولسی
خر بهار او شربهار هم نه اوړیدل کیده ، تردی حد
چی سړی به فکر کاوه د ژوند یو هدیره ده . « په
دغه محای کی یو آرام او غمگین موزیک وڅیړی »
خوله وروخته یوه ورځ دغه له مود و راهیسې
وید ه ریاست سمد لاسه راویښ شو .

ریاست هغه وخت دوه مرستیالان لرل ، یو
اداری او بل هم فنی مرستیال و . موز د خپل
پخوانی رئیس په لیږی کید ونه یو خبر شوي ، او که
دغو دوه مرستیالانو د ریاست د جوکی له پاره مامور
رین نه وای راویښ کړی ، نو تر یو کال پورې چی بیا د
تشکیل او تعییناتو ساه په موسسه کی چلید له څوک
د رئیس په برطرفی نه خبریدل .

لومړی اطلاعیه چی له دغی پېښی وروسته په
د فېر و نو و کړید ، زموږ اداری مرستیال د ریاست
له مقام خخه صادره کړی وه .

هغه محان د ریاست له بنسټ ایښود و څو خخه باله
او هغه د جا خبره چی له فنی مرستیال خخه بسی
د جوکی دوه دري توشکی زیاتی نړی کړی وې ، په
اطلاعیه کی راغلی وو چی ، « له دي وروسته ریاست
ست تولی چاری به اداری مرستیال پورې اړه لري ، -
حتی که څوک وڅواری چی له دفتر خخه د بانسدي
بسوار توکړی ، نوموږ او مکلف دي چی د دي کار له
پاره د سرپرست مرستیال اجازه تر لاسه کړی . »

کله چی فنی مرستیال له دي موضوع خبر شو
نو د ژمی په سر ه خله کی یی مانغزه و خو تیدل . په
دغه ورځ فنی مرستیال تر غرمی پورې خپل دفتر ته

ننه نه ووت . او د باندی د ریاست د مقام تر مخ کښته
پورته تاوید ، هغه دي ته سترگی په لاره و چسې
کله به اداری مرستیال د ریاست له جوکی پاخیږی
اودی به په جوکی پښه اړوی .

اداری مرستیال هم د ویره یی خبره نه و . -
اخلاص مند انوی اطلاع ورسولی وه ، اوله دي بسی
خبر کړی و چی فنی مرستیال ورته به کمین کسې
ناست دي . تر غرمی پورې د جوکی له ویرې حتی
خپلونیږ دی د دوستانو ته هم راپورته نه شو ، او محان
یی په جوکی پورې نښلولی و . که دي پوهیدلای
چی د پیرجای خښل به یی د باندی وتلونه اړ کړی
نویه هغه ورځ به یی هڅه جاي نه و خښلی . کله
چی غرمه د پنځو د قیقو له پاره د باندی ووت ، بیا
د سترگو په رپه فنی مرستیال جوکی وروختی و نیوله .
د فنی مرستیال لومړی کار د اوچی د ریاست
سکرترته یی د متحد المال مکتوب د صادر ولوا -
و کړ . په مکتوب کی د اداری مرستیال اطلاعیه په
پاڼه رد شوي وه . او فنی مرستیال محان د ریاست
کلیل اعلان کړ . کله چی اداری مرستیال په
د هلپزکی له پېښی خبر شو ، دننه د دفتر ته بسی
د ننوتوږ ه پښه نه کړ . او خپل پخوانی دفتر ته لاړ .
پنځم د قیقو په لانه وې تیرې شوي چی د فنی
مرستیال متحد المال یی ورته پرمیز کښود . اداری
مرستیال چی د مکتوب په پای کی د فنی مرستیال
لاسلیک ولید ، یی له لوستلو یی مکتوب په لاس کی
ومروږ ه اوباطله دانی ته یی ورگوزار کړ « په دي محای
کی دي په خپله لوستونکی یوم هېچ او وپروونکی مو -
زیک وڅیړی »

دوی د وار ه پوه بل مخامخ نه سره ورتلل ، خو
تر شای یو د بل سیوري ته اورا چاوه ، په خپله د -
ریاست کارکوونکی هم دوه پلې شول . یو پلې له
فنی مرستیال سره سرخوخلوه . اولی پلې له اداری
مرستیال سره ملاتړلی وه .

تر مازد یگره پورې د وار ه مرستیالان په برابر ه
توکه د ریاست له صلاحیت خخه برخمن وو . خو
همه داوه چی سبانه به کوم یوله بل خخه مخکی
کږی . اداری مرستیال هوشیاری کړی وه او پ یوړ
ته یی ویلی وو چی د سهار په پنځه بجی کورته ورسی
راشی . خو فنی مرستیال له دغی پتی نقشی نه خبر
نه و . خو اړ کوی به اووه بجی تکی نیولی و . او
د مامورینو له راتللو د مخه یی محان ریاست ته را -
ورسواوه . کله چی د ریاست تر مخ له تکی کښته شو ،
وارله وار یی له خوکیدار نه و پښتل :

— له مانه مخکی خوه څوک نه وې راغلی ؟
— اداری مرستیال سهار د ملا اذان په وخت
راغلی و زه ویدم راویښ یی کړم
بیامی د روزه ورته برانستله .
پاتی به بله شماره کی

ای مردک خپله

ای مردک! بدین هیکل زشت
وس مو
تاچند بدنبان زنگان می روی
هرسو؟!
نبود بخرابات چو توشله
ویرو!
نی شکی تو زیباست نه رفتار
تو نیکو!
شم است بدین چهره شدن
واله و عاشق!

ای مردک فاسق!

XXX

گوش تو چو بولانی ولبهای
تو کرده.
چشمان تو چون تشله و بلسک
توفشرده.
دندان تو چون تیشه ورننگ
تو چو مرده.
چون پشت زنی گیری زنی
گام شمرده.
درخیل زنان تنه خود را کنی
تیلسه.

ای مردک خپله!

XXX

باآنکه دوزن داری و داماد
ونواسه.
روشن شده چشم توه سیمایی
کواسه.
باریش سفیدی تویی نقل
وتاسه.
چشمت بدرآید چو زنی بینی
زکاسه.
ناخانه اش اورا کنی چون زنگلو
دنیا!
ای خورد کلان سال!
ارسالی: نروع و فوج

هفتاد روپیه خام

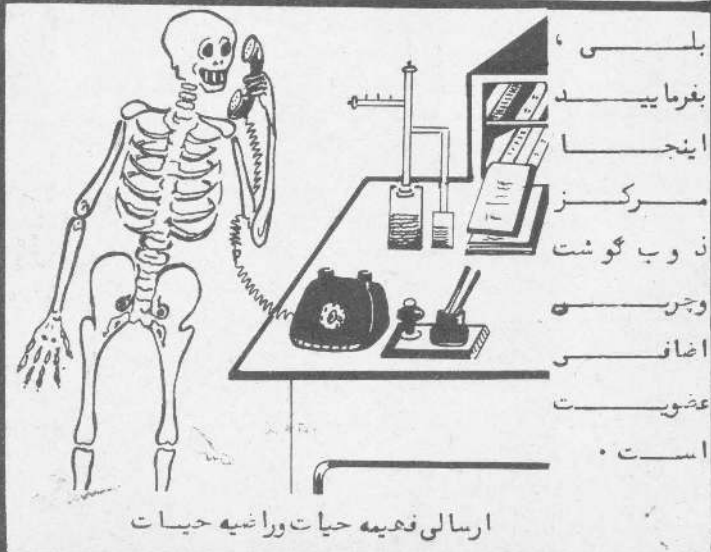
کیسه بری گدر جستجوی
مرد لوکس و پولدار بود او را
در روسی پیدا نمود به -
بسیار زحمت خود را پهلوی
آن مرد رسانید و جیستر را
برید و دید که هفتاد افغانی
دارد و بسیار حکر خسون
شده در همیها وقت مرد
لوکس گفت: او برادر چسرا
ایده شور شور می خوری کیسه
برایا فاصله جواب داد -
همرای هفتاد روپیه خامست
بسیار گپ ترن!



نکته‌ها

لتمان حکم را گفتند ادب
از کی آموختی، گفت از آنجده
شاگردان مکاتب که حاخوی شان
در سینما عا گرفته میشود.

- سر باشد کلاه قیمت است.
- تنه‌تیش که زیاد شدن رخها
بلند می رود.
- گوشت بی حکمت نیست
و شلغم بی علت.
- ارسالی: احمد فرید خزاعی



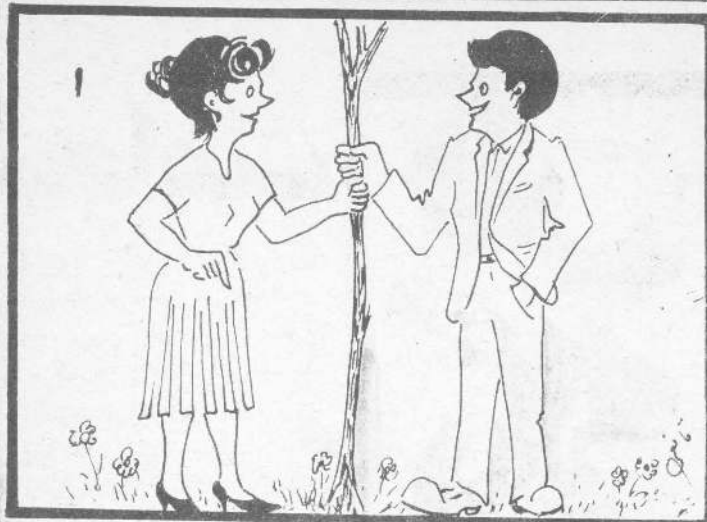
ارسالی فهمیه حیات و راهیه حیات

خواهی نشوی رسوا!
همرنگ آمرت باش!

اطلاعیه ملی بسی

چون از دحام نفوس در شهر
کابل زیاد شده است و موترهای
ملی بس قطعاً نمی توانند در
انتقال موفق شود، لذا به خاطر
کمک به همشهریان گرامی هیئت
رهبری ملی بس تصمیم گرفت که
موترهای تیلو در آرا در لین
های خود به کاراندازد.
بنام قیلا به آگاهی عمومیتان
باشعامت و دلیر رسانیده میشود
که اگر در تابستان گرمی کردند
ویاد رزمستان خنک خوردند و مریض
شدند به ما عرض نیست.

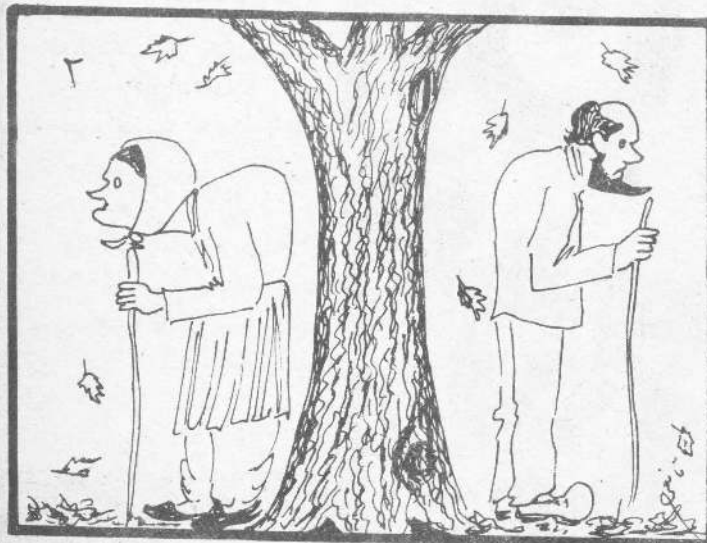
قهرمان کم خورگی



مستری گارسون راصد از د
 وفرمایس يك خوراك برنده د ا د
 گارسون برسید :
 - قربان مرغابی خوب است؟
 - نخیر... من زیبا د
 غذا نمیخوم .
 - مرغ بریان بیارم ؟
 - نه ، زیاد است .

- خوراك كیوتر چطور ؟
 - نخیر... خیلی زیبا د
 است .
 د رعین موقع از میز معلومیس
 یکنفر گارسون راصد ا کرد و گفت :
 پستراست برای آقا يك خوراك
 مگس بیارید !!
 ارسالی : سلیمه و سمیره راصح

دلیل منطقی



یکی از روزها معلم به شا -
 گردانش گفت : امروز برایتان يك
 سوال علمی د ام ان اینکه اگر
 من يك سکه پنج انغانگی را در این
 گیلان که در ان مواد کیمیایی
 موجود است ، بیند انم ایاسکه
 از زمین میروند و یا هیچ واقعه رخ
 نمیدعد ؟ اولاً فکر کنید و بعد
 برای نتیجه را بگویید ، يك شاگرد

فورا جواب داد که : هیچی واقعهی
 صورت نمیگیرد . معلم گفت :
 جواب درست است ولی اینوا بگو
 که چطور به این زودی خواستی
 جواب را بگویی ؟ شاگرد گفت :
 بخاطریکه اگر سکه از زمین میروست
 شما ترانمیاند ا ختید .
 ارسالی : میرویس کمین

چندک

ابرو باد و مه و خورشید
 و قشک در کارند
 تاتوکاری به کف آری و رشوت
 نخوری
 ارسالی : محمد عمایون

تازنده ام لطف خود از ما مکن
 در رخ .
 بعد از مردن تیل و نسان
 به درد نمی خورد .
 XXX
 د و سه روز است که یام نیست
 پیدا .
 مگر پوره شده رفته گد امها ؟
 ارسالی : باقی عمیله من عزیزی

خانم: یوسف بیچاره چندر
 بد بخت است! از یک عم خلاص
 نمیشود که عم د بگره سرافشش
 میاید . اینه در هفته قبل موشر
 بعد یدش تصادم کرد ، سه روز قبل
 خانه اس حریق شد و علاوه از د و
 روزیه اینطرف است که زنش خانه
 را ترک کرده و خانه بدوش رفتنم
 است .

آیا بد بختی از این بیشتر
 میشود ؟

شوهر بلی عزیزم ، بد بختی
 بالاتر ازین هم میشود و آن وقتسی
 است که زنش بعد بد نظر گشتند
 و دوباره به خانه برگردند .



از بهار تا خزان در انتظار معشوقه

شجاعت

گویند در جنگ جهانی دوم بین آلمانی‌ها و فرانسوی‌ها هیتلر رویه منسوبین قوای مسلح خود کرده گفت: هرکس بتواند بیرون فرانسه را نزد من بیاورد، برایش جایزه بزرگ خواهم داد. چند روز بعد عسکر لاغر آلمانی بیرون فرانسه را بیاورد و هیتلر سپرد.

هیتلر خیلی خوش شد با وی دست داد و گفت: ای سرباز غیراضربین به تو حکایت کن که چطور توانستی بیرون فرانسه را اینجا بیاوری؟

عسکر لاغر آلمانی به ساده‌گی گفت: بلی صاحب باعسکر فرانسوی مشوره کردم، بیرون آلمان را دادم، بیرون فرانسه را گرفتم.

ارسالی: فرهاد بوبل



از فرهنگ غم‌شریک

- × تلیفون
- بخت‌ترین وسیله برای ناراحتی و مزاحمت دیگران
- × میزماوریت:
- یگانه جای پوره کردن بیخوابی‌ها
- × رستوران:
- جای که بعد از رفتن به آن، مجبورستی به شفاخانه هم مراجعه کنی
- × تلویزیون:
- وسیله‌یی که با دیدن آن مجبورستی بخوابی
- تعبه‌کننده: تسربین وحدت



مشکند

هرکس بظرفی سرخود می‌شکند بیگانه جدا دوست جدا می‌شکند گر لوده سرش میشکند عیب نیست آن آدم عوشیا ر جرامی شکند حالاکه سرین نشکست است بیجا وین قامت سرین نخمید است بیجا

اعمار شفاخانه متکی به نظریه مسوول صحت عامه باید در محل آرام دور از شهر پلان گردد، اما نسبت نداشتن راه‌های ترانسپورتی وعدم عراده جات کافی به نظرم بهتر خواهد بود تا این اقدام در مرکز شهر عملی گردد. حینکه موقع به ابراز نظر مسوول اقتصاد شهر رسید، بلا درنگ ادامه داد و میگوید: بهتر خواهد بود تا به خاطر جلوگیری از مصارف بی‌لزم روغنیا عراده جات کارکنان شفاخانه و به خاطر رسانیدن ادویه و خوراکی به شفاخانه، با آنکه ادیت‌های شعری در شهر بیشتر برای مریضان متصور است با آنهم تطبیق پالیسی اقتصادی شعر بهتر خواهد بود تا شفاخانه در مرکز شهر اعمار گردد.

آرمالی شهر که به گفته‌های مسوولین به دقت گوش‌فرا داده بود، بالاخره تاقتش ساق

ابتداء امر بخش پیلان گذاری ابراز عقیده نمود، تا اولاً این طرح خوب در ماستر پیلان شهر گنجانیده شود. بعداً در زمینه اعمار آن مطابق پلان اجراات گردد.

هنوز گفتار امر بخش پیلان پایان نیافته بود که کلید سخن را مسوول بخش صحت عامه در دست گرفته ادامه می‌داد: قبیل از همه باید محلیکه در آن چنین شفاخانه اعمار میگردد تثبیت گردد، زیرا طوریکه وضع شهر میرساند اعمار چنین شفاخانه در مرکز شهر نسبت تردد عراده جات و تراکم کثافات دور از قوانین صحی بوده، باید برای اعمار آن محلی دور از شهر انتخاب گردد. در ادامه گفتار مسوول صحت عامه امر بخش ترافییک شعری بیغرض نمانده، سهم خویش را چنین اداه نمود: به اجازه محترمین: گرچه

بنابر تجویز مقامات شهر قرار بدان شد تا به خاطر سهولت ساکنین محل شفاخانه اعمار گردد. بدین منظور فیصله گردید تا جلسه وسیع پلانی به اشتراک همه مسوولین در محیط شهر دایر گردد.

عمان بود که در عفته بعدی تدارک جلسه گرفته شد. همه مسوولین سر وقت معین خود را حاضر جلسه نمودند. یگانه اجنده که پیشنهاد گردیده، طرح اعمار یک باب شفاخانه مجهزتر محلی از شهر بود. بعد از اینکه منشی مجلس اکثریت آرا مجلس را منبری اجنده ذکر شده اعلان نمود، مسوول شعر بعد از گزارش مفصل پیرامون موضوع یاد شده جریان را غرض نظر خواهی صاحب نظران در مجلس ارایه نمود.

مشکند



مه هم محصل هستم

محصلی در ایام تعطیل خود بهر مؤسسه بی مراجعه کرد ناکاری برایش پیدا کند، اما چرباغ و حش جابن دیگری برایش کار پیدا نشد، در باغ و حش برایش گفتند که میمون ماهمین روزها مرد و تو باید پوست میمون را بیوشی و مقابل چشمان بیند و گسان درد اخل پنجرهها مانند شادی دلقک بازی کنی، محصل بیچاره مجبور قبول کرد و پوست میمون را پوشید مابین طرف و آنطرف خیزک و جستک میزد که ناگهان پنجره با بین بایش شکست و در اتاق زیره بالایی یک شیر درند افتید و از ترس زیاد در کنجی خود را پنهان کرد، شیر آهسته به طرف او آمد و او را بو کشید، محصل بیچاره قریب بود جان بسیار اما شیر آهسته در گوشش گفت: غم نخور مه هم محصل هستم.

اگر ثابت شود که در مسیح مردم زنده می کنند، روزی در زمین هم مردم زنده می خواهند کرد.

در حقیقت راهی نیستی، طلای زانمی میتوان یافت.
با دادن مایه خنسی پیدا نشد.
که امروز چگونه زنده می کنند.
میدهند، نیستی بازم وجود دارد.

در برابر ابله های که از تک زدن بندید می آیند، یاد این خوب برداخته میشود.

ترجمه: حمید خراسانی

- × توازن: قلب به طرف چپ کیسه بول به طرف راست.
- × انسان که نسان طفل بدون آیند است.
- × بعضی از کتابها رود تسر از مو لنین خود کهنه میشوند.
- × زنان در مجموع کم هوش تر از مردان اند، و اما همزن جداگانه هوشیار تر از همسر خود است.
- × کسی که جستجو میکند، یافت میشود.
- × در مورد کارهای خوب گذشته هم چیزی در روزنامه های خوب گذشته نمی توان یافت.

توازن



منطق دیوانه‌تی

یک نویسنده شوخ طبع تعریف کرد است که روزی دیوانه بی باشوق و شور زیاد مشغول باز کردن یک کلافه نخ بهم پیچیده بود است که دیوانه دیگری به او می رسید و می گوید: - اگر به دنبال سرش می گردی زحمت بی فایده می کنی چون من آن را قطع کرده ام.

شده به نوبه خود ستم شایسته اش را درین خدمت علم النفعه ادا نموده، چنین ابراز عقیده نمود:

دوستان مسوولین شعبات مختلف شعرداری نظریات مفید شان را ارایه نمودند اما به نظرم بعتر خواهد بود تا نسبت عدم بودجه و تخصیص کافی در زمینه و از طرف دیگر به خاطر جلوگیری از مصارف بی لزوم الی تکمیل طرح ماستریلان شعری از اعمار و ساختمان شفاخانه جدید صرف نظر گردد. حین ضرورت مرخص داران میتوانند مرخصان خویش راه شعری همجوار عرض تداری انتقال دهند.

همه مسوولین که از تدویر جلسه چندین ساعته خسته شده بودند، نظر امر مالی شعردار ترجیح داده و مجلس را موقفاً به پایان رسانیدند.

سید امان الله "اشرفی"



حمز شينواری

غزل يی په "بنکلا"

خرنگه شکلی کر

لیکونکی : ناروق سردار

د خيبرادبي مکتب خانگري سبک حمزه شاعر منل شو سبب و

د پښتو ادبياتو تاريخ د پير - روښان نهضت، تحکمه نشی هيرولاي چې دغه نهضت وکولاي شود پښتو ادبياتو د باره د بيا وړ تيا وگرارت کړي او هغه ته د ودې پراخه زمينه برابره کړي.

خو هغه ته چې د حمزه د شعر - بحانگر تيا جوړ وي د هغه شعر د پورتنيو بحانگر تيا وړ يو واحد د فتردي چې يو د بل سره د حمزه په شعر کې داسې نه شلیدونکی اړ پکې لري چې که چيرې يوله نوموړي وصفونو څخه - د حمزه په شعر کې ونه ليدل شسې سړې داسې فکر کوي چې د بل چا شعر لولی نه د حمزه .

پار محمد مغموم د حمزه د ((بهير)) په سريزه کې ليکي چې ((... تصور او غزل د وار و ته پښتون رنگه ورکول د حمزه د شاعري خصوصيت دي . د حمزه د شاعري نه که پښتون تصوف او ويشتي شې نو شايد چې د غزل يی هغه خوند پاتې نشي کوم چې تراو - سه برقرار پاتې دي لکه چې د هغه تصوف په اصل کې د پښتون ملت پښتو زېږ او شعرا واد ب د ښيگرې د باره د غزل په جامه کې يو مسلسل او پي له جهاد دي))

لا رپيداکره . کوم شکلي انغو - رونه ، تشبي کاتو او استعاري چې اوس اوس په پښتو شعر کې ليدل کېږي پي مبالغې ويلې شو چې د هغوي ښکلا تيز بنسټ لومړې حمزه په غزل - کې ايښی و .

پي لهاد زلفوتستې به جا و د لسو لکه خو حمزه زما په برخه پي غزل کړ و د پښتو په ادبي لري کې هر پيو شاعر بحانته بحانگر تيا وړې د رلودې څوک په شعر کې صوفي ، څوک عارف ، څوک نازک خيال ، څوک شه او څوک څه دي ، خود به شاعر کې تصوف ، نازک خيالي ، شاعرانه ښکلا او همدارنگه د ختيځې فلسفې رېښې بحاليد لي دي . ((زه چې حمزه غزل بول ، متصوف ، نازک خيال پښتون شاعر بولم دا خبره هم د - لومړي لعل د باره وړاندې کوم چې حمزه د ختيځې فلسفې معاصر و خيره د ه))

چيني څخه اوبه ورکړي د غزل رېښې پي تازه کړي او هغه پي په حقيقت کې بياراژوندي کړ .

کوم خدمتونه چې حمزه پښتو غزل ته کړي په حقيقت کې پښتو شعر ته هغه خدمت دي چې هيڅ څوک ښه سابقه نه لري او د پريزات د لاسل شته دي چې زما دا خبره ثبوت ته رسوي . خود اخبره هيڅکله په دي مانا نه ده چې تر حمزه د مخه پښتو شعر ته چا خدمت نه دي کړي څو کوم خدمتونه چې حمزه سرته رسولی هغه داسې خدمتونه دي چې تر پوره وخته پوري به نه يوازي پښتانه شاعران له هغه څخه بهره مند وي بلکه د پښتو شعر لوستونکي به هم له هغه څخه پي برخې نه وي . لکه پي غزل کې د ((ښکلا)) عنصر ته پي داسې محاي او وده ورکړه چې په هغه سره نه يوازي غزل ښکلي بلکې د غي ښکلا د شعر نور و قالبوته هم

په همدغه بحالنده د دوره کې وه چې زموږ د پښتو ادبياتو په نړي کې ميرزا خان انصاري را وزيږيد او د پښتو شعر د يوه پي لا روښانه کړه او د ادبياتو د پرمخ تگ لري پي پي پي کړه . که چيرې زموږ د پښتو ادبياتو بهير به نه تميدونکې لري کېد - ميرزا خان انصاري او کاظم خان - شيدا نومونه د پښتو غزل د بحالونکو په توگه نشو هيرولاي . نوموړي ته د پښتو غزل د رسونکي په توگه او غزل رنگه کوونکي ، پښتون کوونکي او په پښتو غزل کې د پرونو ورو صفاتو د ايجادونکي په توگه د استاد حمزه شينواري نوم به هم خو چې پښتون وي خو چې پښتو وي ، خو چې پښتو او بياد وي او خو چې پښتو غزل وي .

زموږ د ادبياتو په تاريخ کې به په زرينو کورنو ثبت او تل به ژوند پياو - بحالنده وي . لکه چې غزل ته د - خپل روڼ استعداد او اوند پښتې له

پدر خوابهای شیرین

نخستین سرچشمه خواب خود را از عکس‌هایی متحرک بخاطر می‌آورد: ((ناگزیرم به ۱۸ نوامبر ۱۸۷۹ به عقب برگردم. درین روز پدرم برای اولین بار خطابه علمی بی‌در (ظرفی)) برلین انزمان درجساد. فریدریش تیا تراپولوی امروزی - ایراد کرد. درین جامن ماشین پروجکتور را که عکس‌ها را خیلی بزرگ بر روی پرده ای می‌انگند، بکار می‌نهادند. از همین روز اشتیاق عکس‌هایی بی حرکت را حرکت و جان بخشیدن براتعیق میکرد.

چون زنده گی، بازیچه برای کودکان، قیلا تیرعاقه ماکس را به بیدار نموده بود. چه همیشه هنگامی که از این جمعیه کاغذی رابه سرعت میچرخاند واز بریده گی تاجان بداخل جمعیه به نوارهایسی عکس نگاه میکرد. عکس‌ها شروع به زنده گی میکردند.

همانگونه که در علم و تحقیق تصادف همواره نقش بسزای دارد، او را نیز یاری رسانید. کامره ((کودک)) در پهلوی دژول فلم برایش آینه خلق نمودند. پیراز کار و زحمات زیاد بسته کاری نخستین کامره را ساخته. و شروع به اولین فلم برداری‌های خود کرد. برادرش ایمل رابتاریخ ۲۰ اگست ۱۸۹۲، بر روی بام منزل شون هاوزرالی ۱۸۹۶، در حالیکه حرکات جغناستیکی را اجرا نموده، فلم برداری کرد. وی در ظرف ۶ ثانیه ۴ عکس جداگانه برداشت. حال آنکه تصدیقات که چگونه بدون پروجکتور فلم هایش به نمایش بگذارد. ماکس سکلارونفسکی نخست این سلسله عکس‌ها را بر روی کاغذ سلویدین کاپی وهر عکس را جدا جدا برید و آنها را به ترتیب روی یک دیگر قرار داد. به این ترتیب اولین کتابچه یاسینمای دستی را به وجود آورد. تخنیکر جوان بی هم برای ساختن پروجکتور، ماشین کاپی و غیره آلات می‌گوشید و بالاخره موفق به ساختن پروجکتور خود بنام ((بیوسکوپ)) گردید.

خبر اختراع جدید بزودی سرحدات المان، بهر نموده و تماشاای فلم با ((بیوسکوپ)) در فولیس - برگرس پارکس اعلان گردید. ولی در اثنا که برادران سکلارونفسکی به انجا رسیدند، چنان انسرده و عکس گشتند که گویا از برهائی بلند اولمپیان فلم سقیظ نموده باشند. چه بتاريخ ۲۹ دسمبر ۱۸۹۵، یامعروفی و تماشاای فلم های ساخته برادر را لومیر فرانسوی که روز قبل در گواندکانی پاریس برای نخستین بار در معرض نمایش قرار داده شده بودند، مواجه گردیدند.

تاثر و شوک آنها در اثر کیفیت بهتر فلم های لومیری باخبر منع قرارداد شدن نمایش فلم هایشان، دوچندان شد. دو ماه بر سر نخستین مخترع سینما توگرافی صاحب امتیاز بودن بین لومیری فرانسوی و برادران المانی برای چندین دهه ادامه یافت.

درواقعیت امر، پدری برای سینما توگرافی وجود ندارد، فقط سلسله بی از مخترعین، که انکشافات تخنیکي آنها بیشتر مستقل از یکدیگر بیان آمده، دیده میشوند.

نامه‌های پیشماری رابه گونه لوئیز لومیره که با ((سینما توگراف)) خود یکناله واحد فلم برداری و پروجکتور طرح نمود میتوان ذکر کرد. تولد ((د همین الهه هنر زیبایی)) مرحون زحمات مردانی چون ماکس سکلارونفسکی است. ماکس سکلارونفسکی بتاريخ ۳۰ نوامبر سال ۱۹۳۹ بدوود جهان گفت. خدمات شایانی وی در رشد و انکشاف سینما توگرافی قابل قدر و با ارزش است. یکی از افتخارات بزرگی که وی در اوان حیاتش نصیب شد، لقب پدر خواب های شیرین است که جاپانی ها بوی دادند.

حمزه لاد پرتنکی جوان او ان بر معین خطنه ویداشوی چی له - غزل سره بی ار یکه بیداکر ماورژدن ورخی، پوری چی د سراومخ وینسته بی سپین شوی غزل لیکی اولاهم زینار باسی چی خیلد زره قوت، اندیشه ارتول ذوق اورد، نیکلا بیژنده نسی استعداد د غزل به رگ رگ کسی بحای کر ی، غزونی، یون، پری - وونی، سیرلی به اینه کی اونسور د بشتو حمزه بیژند غزل هغه رنی بیلگی دی چی د هر یوه داننگوبه رگونوکی د حمزه له وینوسره بخلی ی.

ستابه اننگوکی د حمزه د وینوسره دی ته شوید بشتو غزل هوان زنده ی با با کرم

هغه به خیلو یونود غزل چمن خروب کر اود هغی به بدل کی د حمزه بیژ غزل د اد بی مکتب بنسب ی کی نمودل شو چی هغه د خبیراد بی مکتب دی، دغه مکتب که جیری تر حمزه وروسته دوخت حواد نمودل نه کر کولای شی چی د بشتواد بیاتوبه غنامندی کی ستره اغیزه وینیدی د بدل خبره می تحکه وکر، د پیر حمله داسی شوی چی د اد بی مکتب توله موسینور وروسته مختلفی نظر بی رابیداشوی چی به نتیجه کی خبره د مکتب د بیار تیا خحه د هغه ورائی ته را وتلی ده. خود دی خبری له یاد ولو سره سره زما د ایاور دی چی دغه مکتب به بشتواد بیاتوکسی تلپاتی وی تحکه چی حمزه به دغه مکتب کی پرزیات لاریوان روزلس دی اود دی مکتب د تلپاتی والس د پاره د پیر غوتو غور پیدلویاند ی تینگ باور لری، لکه چی وایی:

حمزه سیرلی لاد خبیرنه نه حسی د پری غوتی به غور پیدو بنکا ری د خبیراد بی مکتب جانگسری سیک د حمزه د شاعری منل شوی سیک دی چی اوس اوس نه یوازی به لسه بشتونخوا یلگی به بره بشتونخوا کی هم زیات لاریوان لری، اوز غورام به همدغه مقاله کی ووام چی د - خبیراد بی مکتب ویا ر یوازی د هغه به لاریواناویوازی د لری یا د پری بشتونخوا پوری ار نه لری، دا د مشترکی بشتواد بی مکتب دی - چی د خپلی ودی، براختیا اوسا - تنی د پاره د لری اوسری بشتونخوا به هر فرهنگالی بشتون بانس دی مساوی حق لری، د مکتب حمزه برانستلی اود حمزه غزل د دی - مکتب د سبق کتاب دی، او خبله حمزه زمو د بشتی سیمی مخکستی لار نمود اوگه شاعر دی.

د هر ی ژبی شاعری خانسته هانگر نی لری، د یوی ژبی بنسده شاعری هغه وی چی کولای شی له خیلو تاوندیو ژبو سره سیالی وکر ی اوهم د هغوی بی تحریر سی خیلو زیز ورتوکی ووزی او وده - وکر ی، چی د حمزه شعر د گاو - د یوی ژبو د پیر ولور و شعرونو سره نه یوازی سیال شعر دی بلکسی به دی هم بریالی شوی دی چی هغو ژبو له شعری بیگی و خخسه بر دی باتی نشی.

استاد حبیب لیکی: ((د حمزه صاحب فن او هنر به بشتواد پاکسی د امتیاز لری چی ده به خیلو هنری تو توکی د بشتو، فارسی او اردو ادب عینی بیگی ی بشتی خصوصیاتو سره داسی گنکر ی دی، چی د بشتو غزل بی په نه سینا کر ی ده))

د حمزه به غزل کی محتوا و شعر - بت سره داسی بیل کیزی چی یود بل سره نه تولید ونکی ار یکی تینگوی او همداسبب دی چی حمزه د - علامه اقبال لاهوری به قول د ژوند د بیلا بیلوار خونو ترجمان بولی، حمزه تل زیار ایستلی دی خوسو همداسی غزل وایی اود ژوند د مختلفوار خونو ترجمانی وکر ی.

به همدی ار وند، استاد حمزه شینواری، د دی بونستی به حساب کی تاسوه غزل کی مقصدیت اهم گئی او که شعریت داسی وایی:

اول زما داس خیال رچی به غزل کی زیات اهمیت شعریت تا برکول په گاردی، خو حالات داسی بییداشول چی به غیره هغه دغه د غزل شه خاص افاد یه د موسوم کیده نوحه کی به غزل کی همد - بت ته هم مخه وکر، خود دی دا مطلب نه دی چی گوندی ما بسده غزل کی شعریت او تغزل ترک کر ل نه داسی نه ده، ما د غزل هم - کوشش وکر چی به بحای باتی شی او مقصدیت هم بسده کی پیداش او دینونقاد انود خیال سره سم ما د غزل نه بشتون جوهر کر واوله پرخو - شحاله م چی د سرحد شعرا د دی قدر وکر))

نن ورغ غزل د خیل لغوی - تعریف له محد ودی تحه وتلی ده یوازی د شعو سره خبری کول اود هغوی د نیکلا ستاینه نه ده، غزل د تولنیز ژوند سره نزدی ار یکسی لری، اوس غزل تولنیز ژوند سره - نزدی شه چی به هغه حلول مور -



هارون یوسفی، زحید حمیدانی، سروز نورزی، حبیب سابر

سرپرستی او شریک

نویسنده نثر و نمایشنامه نویسی

دغدغه سریال هرگز کمتر زموږ، د ټولنی د ځانگړو څېرو څرگندونکوی نه

زموږ په سینما کی سریال یوه نوی پدید ده، باید رامنځ ته شی

هما مستندی له خپلی رول څخه راضی نه ده

هغو لسیزو راه په خوا زموږ په لرغونی هیواد

تاسی که د سریال د لوبغاړو او نورو هنکارانو په هکله معلومات را کړي .
په سریال کی د سینما او تیاتر بیژن ل شو او یو فقو څېرو لکه حاجی محمد کامران ، حمید عبد الله ، مرتضی باقرا ، مشعل هنریار ، فعیادی ، حکیم اطرازی ، همام مستندی ، خورشید ، یاسین یارمل ، عزیز نروغ ، جانان او سینونورو برخه اخیستی ده .
د فلمبرداري چارې قاري زاده اوغنی نظر غیاث سره کړي . حکم فرزند د دایرکتور د مرستیال دنده په غاړه اخیستی وه . په سریال کی له اول نه تر آخره پوري یو کلی تر اولیدل کړي . د سریال پیښه په یو ټاکلی کور او ټاکلی کورنۍ پوري اړه لري . حوادث په یو پیکورکی راغلی ، یعنی تیاتر یې اصیغه لري ، چی د د پیکور برخه کی نیس هنرمند او د هغوی اداری معمر رول درلود .
وختی د صدزي وایی :

— غواړم د دوستانو خبرو زیاته کړم چی ددی سریال یو ځانگړی خصوصیت دادی چی په یو یو کورنۍ پوري تر لی کرکټونه هر یو د ټولنی د مخصوصی څېری معرف دی . مثلاً ښاري مدرسه تپه ، ښاري عادی تپه ، پوروکرات تپه ، کلیوالی تپه اوساده تپه . باید ووايم داسیال موز د باره یوازما نیست و چی له نیکه مرقه د بحد ود پتونوسره سره په مؤقتیت سره سره شو . او دا امید واری یی موز ته پیدا کړه چی کیدای شی په راتلونکی کی داپروسه اداسه وموسی .

هما مستندی د سریال د لوبغاړی په صفت وایی :
په سریال کی تمثیل تر فلم اسانه وه . ځکه چی ثبت په یوې محدودی ساحه کی صورت نیس خو موز یوه متنوزه درلوده . هغه د اچی متن موز ته هماغه د ثبت په ورځ را کول کیده چی د زده کړی د پاره مورته پوره وخت نه درلود . نو هله مننه به چی لید ونکی د پرمختگیرونه ونه اوسی . په راتلونکی کی هم غواړم سریال کی رول ولوبو امانه داسی رول په دی سریال کی ماد یو یی بند ویاړه اود سکونچلو ، رول ولوباوه چی ماته هېڅ په زړه پوري نه و .
کله چی سریال بند اړی شو اندی شو ، بیا به هغه هکله د لید ونکو او کره کنونکونکی خبری کړو .

د لاری خیاره کړي . څرنگه چی د سالیو د تبلیغ د پاره فلم تر ټولو ښه ، په زړه پوري اوسو لاره ده ، نو د یونسیف اداری خلکو ته په ښه توگه د صحنی بیامونی درسید لود پاره د سریال ټول مصرف په غاړه مواخیست داد موضوع یواړخ دی اول د سریال هنری اچ دی .
پدې معنی چی زموږ د سینما پخبر کی سریال یوه نوی پدید ده چی باید حتماً رامنځ ته شوی وای .
عایشه جلالی چی د سریال د دایرکتور لودنه ده په غاړه درلوده (په افغانی فلمونو کی لومړنی ښځه ده چی فلم دایرکتور کی) خپل نظر داسی څرگندوی وای :

له دی نه چی تاسی د سریال دایرکت په غاړه درلود ، راضی یاست ؟
ماتراوسه ځنی تلویزیونی تیاتر او تلویزیونی نمایشنامی (لکه څرخس ، اود بد نیست ، قصار ، سازان او یو شمیر نور) دایرکت کړي . او د ځینو فوق العاده پروگرامونو لکه د شب شعر و شب قصه ، تماشیا اود نوي کال د برنامو کارگردانی می هم کړی د خور او سره می فلم نه و دایرکت کړی البته نه یوازی ما بلکه هماغه افغانی ښځی تر اوسه تلویزیونی او یا سینمایی فلم دایرکت کړي ندی دا چی د سریال د دایرکت دنده ماته سپارل شوې وه زه با لکمل راهی یم . ځکه له یوې خوا ماته دا دنده نوې اویسه زړه پوري وه اوله بلسی خوا دا لمسرسی سریال دی چی په هیواد کی جوړ یز یی . په هر لومړنی مثبت کار کی انسان غواړی چی لومړی او پیشگاهه اوسی . ما هدا هیله درلوده ، ولی دخپل کار په هکله څه نه شم ویلای ، ځکه نه بو هیزم چی ترکومه حد ته ورنه و .

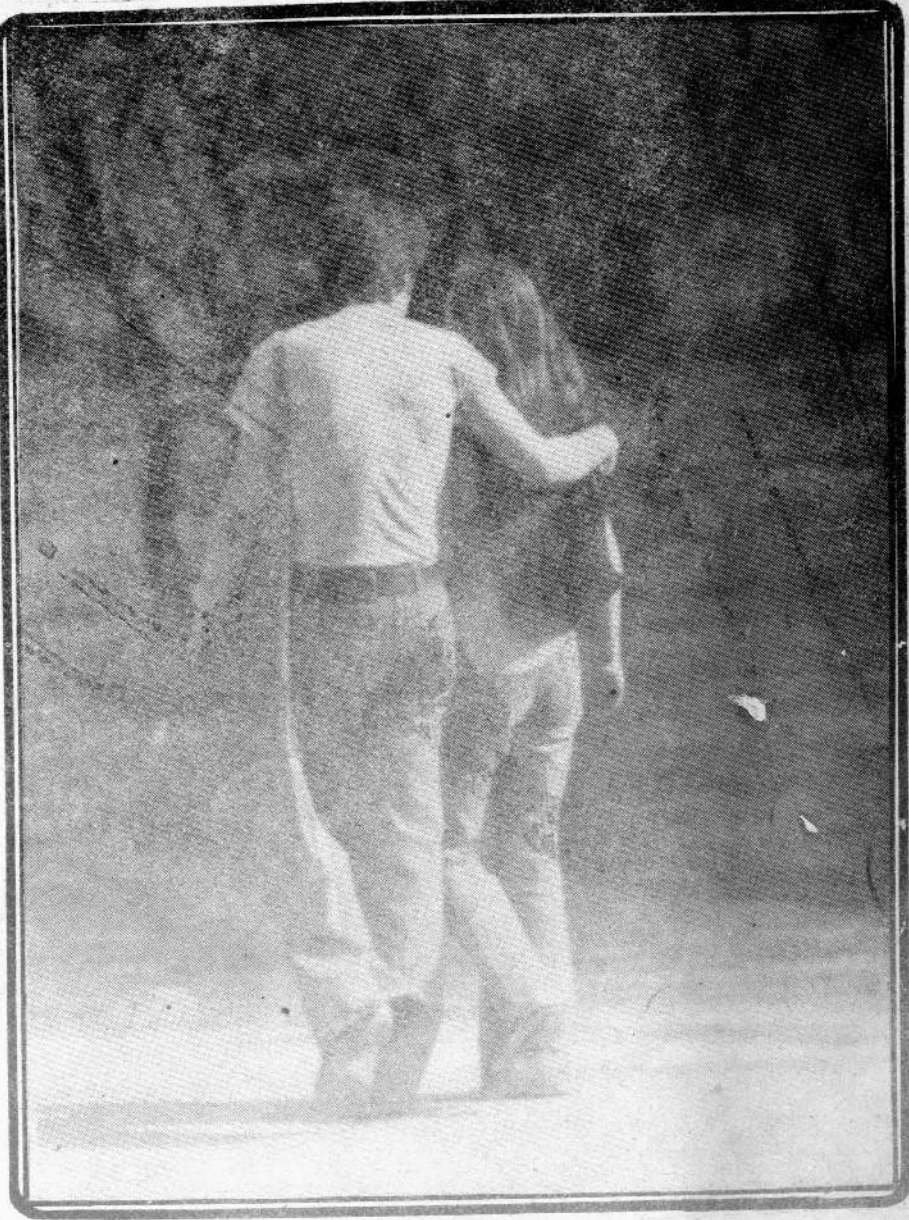
کی سینمای اویم هنر رامنځ ته شوی . اود وخت په تهرید و سره یی وده او پرمختیا موندلی ده . ارا راز راز سینمای او تلویزیونی فلمونه جوړ شوی دي . اوس اوس په کال کی د ری یا خلو سینمای او تلویزیونی فلمونه جوړ یز یی . خورتراوسه پوري زموږ د سینما په نړی کی د افغانی سریال معای خفی و . پدې وروستیو څو کی د دی نشتوالی د لیری کولو لپاره پاملرنه او کونینشو تر څو چی د تعلیمی اوتربیتی راد یو تلویزیون لخوا د یونسیف د اداری د سادی مرستیو پرمختیا کړه و شو ه چی یو افغانی سریال جوړ شی . د دی منظور د پاره هارون یوسفی ، وحید صدزي ، انوری او نجیب ساکب د سریال سناریو ولیکله .
داسیال چی یوکمدي سریال دی د (شیر آقاو شپږین گل) په نوم یاد یز یی . ٦٦ برخه لری . د سریال عده امتیازیدی کی دی چی بر صحنی مسایلو ، ټولنیزو ناخوالو اود ټولنی بزواړو ، مناسباتو باندی د طنز او کیدی په قالیو کی غیر مستقیم تماس نیول شوی چی د کورنیو د پاره د پروژونکمه اویسه زړه پوري دی .
د زیا نوم معلوماتو د پاره غواړم د انوری سره خبری وکړو .
— په اوسنیو شرايطو کی د سریال جوړ ولوته څه ضرورت احساس شو ؟
— له یوه پلوه د یونسیف اداری فونینل د ماشور

آیا قد کوتاه

می تواند بهترین باشد؟

آیا طول عمر با قد ارتباط دارد؟

مترجم: ستانک



رشد جسمی سریع همواره بصورت ناگهانی و متوان گفت خود بخودی صورت میگیرد. ناگهان یک نسل بصورت کل نسبت به نسل قبلی قد بلندتر باری آید و این ظهور ناگهانی با همان تندی که آمده ازین سرود. شجره نامه کامل بشر که کلید اکثر معماها یا اسرار قد را در خود نهان داشته، این واقعیت را تایید میکند.

دو صدها سال قبل نسل وابسته به نخستین دوره "نم" پیدایش که بنام استرالیتا کوس یاد میشود ظهور کرد. یکی از آن ها که راست قدم برداشت، مملوونها سال کار کرد. هیکل قوی و لسی نه دماغ نسل خودش را ترک گفت و در نتیجه نسل کوچکتر ولی پرمغزی را از خود بجا گذاشت.

بعد از گذشت دوره "خیلی کوتاه" تخمیناً یکصد هزار سال پیشی کانترپوس جایش را به سیناتریوس داد. قد متوسط در میان مردان (۱۰۶) سانتیمتر و در میان زنان (۱۴۴) سانتیمتر بود و حجم مغز سیناتریوس بزرگتر از حجم مغز پیشی کانترپوس بود. باردگر

تیمپ قد کوتاه و پرمغزی را باید به آمد در حدود (۱۰۰) هزار سال قبل روی کره زمین را انسان نیا - ندرتال گرفت. قد او (۱۰۴) سانتیمتر بود. دیک دوره "دیگروصد" هزار سال دیگر انسان نیا ندرتال جایش را به کروماگون ها یا افراد اولیه نسل امروزی سپرد.

حال، انسان اولیه امروزی صاحب قد بلندی شد. ولی نه، طبیعت بطور باور نکردنی پلهوس است. در طول (۳۰) تا (۴۰) هزار سال قد انسان صرف کبی بیشتر از یکمتر بوده است.

دانشمندان راهپنده بر آنست که دلایل اصلی نوسانات قد را نهادند. اینکه آینده چگونه خواهد بود، نزدیک حدس و گمان است. نورا پروسه تکامل بیولوژیکی انسان پایان نیافته است. ولی در بین مضمین خاص ملاحظه آن هستیم که آیا اولاده "ما" قد متوسط ما را به نیده ستایش هاتقیر خواهند نگهست ولی واقعیت چنان است که در طول هزارها سال پروسه تکامل بر طبق تمام نشانه ها همراه با نوسانات قد، طول عمر انسانی نیز تغییر یافته است.

انفراد با قد های مختلف میتوانند به مرحله "پیری زود" برسند ولی تحقیقات نشان داده است که در میان افراد واقعا "پیرا شخاص" دارای قد متوسط یا پایتتر از آن بیشتر اند. در واقعیت امر، افرادی با قد بلند در میان این کهن سالان واقعی استثنا کاملاً نادر است. ولی بهر صورت چرا باید طول عمر را با قد ارتباط داد؟ بگذار نظری به ورزشکاران بیفکیم. در مسابقات دوش فاصله کوتاه

صرف ورزشکارانی برنده شده میتوانند که سرعت قابل ملاحظه ای داشته باشند ولی در مسابقات دوش فاصله طولانی موفقیت صرف نصیب ورزشکارانی است که از قدرت نهاد تحمل وادامه آن برخوردار باشند. هرگاه (۵۰) نفر از میان قوی تین ورزشکاران دوش جهانی را برای هر دو نوع فاصله از صد متر تا فاصله طولانی بعد مسابقه (مرا تون) را برگزینیم وقد متوسط را در هر گروه محاسبه نواقیم آنها.

متوجه خواهیم شد که با طولانی شدن فاصله کاهش منظم در اندازه قد ورزشکاران بوجود آمده است. به عبارته دیگر برای افزایش قدرت تحمل و دوام بهتر است قد را کوتاه ساخت (طبعاً در حدود معین) این واقعیت توضیح منطقی بیولوژیکی دارد. در افراد قد کوتاه نسبت به افراد قوی هیکل تمام ارگانیسم با هماهنگی بیشتر یا بطور ساده بهرست فعالیت میکند. اینست آنچه که آنها را تساهل میسازد تا کار معینی را بدون آنکه بازدهی آن کاهش یابد برای مدت طولانی اجراء نمایند. عوامل کلیدی همده این تحمل و شکبانی خاص افراد قد کوتاه را یکایک توضیح خواهیم کرد.

نخست از همه، تمام سیستم بدنی آنها تکمیل و تقویت نشود. دارد که ارتباطات بین اعضای بدن را به خوبی تاچین میکند و کنترل هورمونی و عصبی، دوران خون و تنفس، دفع مواد زائده و متابولیزم (استقلاب) آنها را بهرست و منظمتر میسازد.

ثانیاً بدن بزرگ به انرژی اضافی غیر تولیدی و متابولیک دیگر بخاطر برداشت و تحمل هیکل تنومند تر و اعضای قوی ها الاخره تنبیل و همچنان ساختمان های مختلف آن که وزن وقد اضافی را متحمل میشود، نیاز دارد. این حالت را میتوان با ساختمان تعمیرات مشابه دانست. هر قدر تعمیر بلند مثل تر و سنگین تر باشد، بهمان پیمانته تعداد پ قوی تری را ایجاب میکند. صارف مواد غیر تولیدی آن بیشتر است و هر متر مربع مساحه مو ثرو آن بهر آن گرانتر تمام میشود. بدین ترتیب هیکل و ساختمانهای فرعی کمتر در متابولیزم (استقلاب) سهم میگیرد و از نگاه بیولوژیکی غیر فعال اند. به عبارته دیگر باز دوش بدن اند، درست مانند اکثر ساختمانهای فرعی در تعمیر بلند مثل. از اینسب تحلیل چنین استنباط میگرد که از لحاظ ظاهری در میان افراد قد کوتاه نسبت به افراد قد بلند، بدن ساختمان بیشتر منطقی داشته و هیچگونه اجزای غیر ضروری و زاید را با خود ندارد. مردان قوی و هیکل بوسر میتوانند به برابر وزن بدن شانرا از زمین بلند کنند. در حالیکه مردان نهایت قوی هیکل صرف میتوانند حداًظمی دیوار بر وزن بدن شان را از زمین بردارند.

بقیه در صفحه (۸۱)

معمولاً عقیده بر جذاب اند و این زیادی دارد، ولی آنست که افراد قد بلند خوش هیکل، قوی و یک واقعیت است که قد بلند داشتن مزایای در باره قد کوتاه چه؟

بقیه از صفحه (۲۷)

وقتی که ...

بیست و هشت شاگرد گیتار دارم و برای آنها فقط سه جاز گیتار وجود دارد .

در نمود امید و ارج مقامات مسوول توجه نمایند . لطفاً در مورد تعداد شاگردانی که تربیه نمود مایه معلومات بدهید ؟

در تئوری به خاطرند ارم ولی اکثر گیتاریست های پروفشنل که از روی نوت گیتار مینوازند مانند ظاهر -

شیب ، قاسم از گروه موج ، خالد از گروه گلشن ، نعم شیب ، بصیر ، ننگیالی ، طعماس و عارف همچنان

بسی از دختران شاگرد این من اند . استاد آرمان ایابرای ما گفته میتوانی که عشق در کارهای هنری شما چه تاثیر داشته است ، منظوری این است که آیا شایسته چیزی عشق ورزیده اید ؟

بلسی حتماً . تمام هنرمندان انگیزه می به خاطر هنر خود داشته اند و همین عشق است که بر انسان

احساس ظریف میدهد و بسند و احساس هر آهنگ و هرید به خشک و بیروح است . من هم بازنده می و باوظن عشق ورزیده ام .

استاد شما آواز نیز میخوانید ، چسند پارچه آهنگ در اد پیرو تلویزیون ثبت کرده اید و کدام آنرا بیشتر می پسندید ؟

من در صد پارچه آهنگ در اد پیرو و بیست پارچه در تلویزیون ثبت کرده ام و از جمله آهنگ (دست از طلب برند ارم تا کام من بر آید) و (مرگ تو) برایم زیاد دوست داشتنی اند .

سفرهای هنری تان به کجا ها بوده ؟

بلی من به شوروی ، منگولیو ، یوگوسلاویا ، سفرهای هنری داشتم و همچنان سفرهای شخصی به سو -

یس ، هالند و بعضی جاهای دیگر داشتم که در آنجا کسرت های خصوصی اجرا نمودم .

در طول مدت کارهای هنری خود چه جایزه های هنری به دست آورده اید ؟

من تا به حال هیچ تقدیرنامه ، تحفه و جایزه را بدست نیاورده ام . فقط مردم بودند که مرا تشویق کرده اند و برای من تشویق و قدر دانی آنها مهم است و من - زیرا هنرمند خاطر تحفه و جایزه نیست بلکه باید در خدمت مردم باشد .

مخترم آرمان طوریکه اطلاع دارم خالد بستان هم زناختن گیتار استعداد و شهرت جهانی کسب کرده است ، نیز شاگرد شماست و لطفاً بگوئید که خالد فعلاً در کجاست ؟

خالد به آموختن موسیقی علاقه شد و داشت بعد از اینکه لیسه موسیقی را به پایان رسانید ، شامل پوهنسی هنرها شد و برای تحصیل بیشتر به چکوسلواکیا رفت و در آنجا مصروف تحصیل بود که بیست و هشتمین کانکور جهانیس گیتار نوازی پاریس (سال ۱۳۶۲) راه اندازی شد . خالد در این مسابقه اشتراک کرد و در رین ۱۰۱ گیتاریست از ۳۶ کشور از پنج قاره جهان مقام اول را احراز نمود و جایزه که به دست آورد عبارت بود از شانزده هزار فرانک

بول نقد ، یک گیتار به قیمت بیست هزار فرانک و کسرت دور دنیا . او تا به حال به کشورهای آلمان غربی ، ایتالیا ، جاپان ، هسپانیا ، یونان و فرانسه کسرت داده است و یک و نیم سال است که مصروف این کسرتها میباشد .

آیا گاهی خود را با بستان مقایسه می کنید ؟

نخیر من هیچگاه اینکار را نمیکنم زیرا این یک قانون است که شاگرد از استاد بیشتر و بهتر نیاموزد ، در وجود خالد استعداد زیاد است و وی جوان است و زیاد تر هم میتواند بیاموزد . البته این راه خاطری نمیگرم که خالد پسر من است . من از یک افغان گپ میزنم . در همه افغانها استعداد های شگرف در زمینه های مختلف وجود دارد فقط گفایت میکند تا این استعدادها پرورش داد .

آیا خالد برای شما در مورد کسرت های خود چیزی نوشته است ؟

بلی ، خالد جریان همه کسرت های خود را برایم می نویسد .

انگلیسی من از ترجمه برداخت تا صحت فرانت تمین نمود و لسی اداره افغان موزیک من از ترجمه استاد را بر اساس نوبت معین نمود اخت و صرف برایش چند هزار افغانی محدود قابل شدند که استاد از آن هم صرف نظر نمود ، با تقاضا مینمایم که مراجع ذیربط این مساله را بررسی نمایند و در برداخت من از ترجمه تساری برکت الله اقدام لازم نمایند .

میرضان یافته ام . همین جلالهم که نزد شما من آمدم خانم را آورده بودند که در خانه بلاد کرده بود و لسی بلاستامانده بود که زیاد خون غایب کرده بود و مرض وقتی بیه شفاخانه آورده شد بیهوش بود ولی اکنون که می آمدم میتوانست بامن صحبت کند .

میرضان عم داشته ام که بعد از بهبودی اتن بانگاه های ملامتار اعصابی فامیل او بخصو شوهرش مواجه شده ام و بعضی هرگونه سیاسی دشنام نارسان

کرده اند . مثلاً چند پییش خانم را آوردند که حمل ششما بود ، رحم باره شده بود طفل مرده بود مادر نیز بامرگ دست و گریبان بود که بخاطر نجات او ایجاب عملیات عاجل را مینمود شوهر مرضی با او نبود تا اجازه عملیات گرفته میشد ، و او بی راکه عاجلاً به مرض ضرورت بود خودم برایش خریدم خون را خودم از بانک خون آوردم همه مسوولیت را خودم بدوش گرفتم و مرضی را عملیات کردم ، زین امرگ نجات یافت ولی وقتی که شوهرش آمد نه تنها

بقیه از صفحه (۲۸)

کلام خدا ..

می بود هر شاعر فقط یک شعر تازه می سراید و به دنبال ارمون خود در سفر است ، من نیز مینسندم و نمیکم ، گوشش دارم ، هنر و خوشتر بیاموزم !!

در راههای اخیر کیت های تلاوت قرآن مجید به آواز تساری برکت الله ثبت گردیده و به بازار عرضه شد که طرف توجه موطنان مقرر گرفت ، طوریکه اطلاع د ا شتم قاری برکت الله برای برخی از سامعین مبلغ بیش از یک لک

عمه اش به کوچه پناه برده بود تا شب را آنجا بگذراند ، و لسی بدست پسر بچه های نااهل افتاد و سرفتن را مشترکاً انجام دادند ، چون سابقه جرمی نداشت ، ما با مطالعه شرایط محیطی و کیفیت جم و - حالت او صرف برای دو ماه جفت تجدید تربیت شدیم . دارالتاد بی معرفی اس کردیم . مرورید اکثر ملالسی از یوتسون :

من قدسیت وظیفه ام را همیشه در نگاه عمای سیاسترانه

بقیه از صفحه (۳۵)

همانچ ..

ازدواج های نامناسب ، مصروفیت های بیوزد در خارج منزل ، جدا جلوه گیری نمایند ، زیرا چند وقت پیش بچه می را آوردند که در یک سرفتن دست داشت ، پدرش مرده بود مادرش شوهر دیگر گرفته بود ، از خانه

میرضان عم داشته ام که بعد از بهبودی اتن بانگاه های ملامتار اعصابی فامیل او بخصو شوهرش مواجه شده ام و بعضی هرگونه سیاسی دشنام نارسان

کرده اند . مثلاً چند پییش خانم را آوردند که حمل ششما بود ، رحم باره شده بود طفل مرده بود مادر نیز بامرگ دست و گریبان بود که بخاطر نجات او ایجاب عملیات عاجل را مینمود شوهر مرضی با او نبود تا اجازه عملیات گرفته میشد ، و او بی راکه عاجلاً به مرض ضرورت بود خودم برایش خریدم خون را خودم از بانک خون آوردم همه مسوولیت را خودم بدوش گرفتم و مرضی را عملیات کردم ، زین امرگ نجات یافت ولی وقتی که شوهرش آمد نه تنها

میرضان یافته ام . همین جلالهم که نزد شما من آمدم خانم را آورده بودند که در خانه بلاد کرده بود و لسی بلاستامانده بود که زیاد خون غایب کرده بود و مرض وقتی بیه شفاخانه آورده شد بیهوش بود ولی اکنون که می آمدم میتوانست بامن صحبت کند .

میرضان عم داشته ام که بعد از بهبودی اتن بانگاه های ملامتار اعصابی فامیل او بخصو شوهرش مواجه شده ام و بعضی هرگونه سیاسی دشنام نارسان

کرده اند . مثلاً چند پییش خانم را آوردند که حمل ششما بود ، رحم باره شده بود طفل مرده بود مادر نیز بامرگ دست و گریبان بود که بخاطر نجات او ایجاب عملیات عاجل را مینمود شوهر مرضی با او نبود تا اجازه عملیات گرفته میشد ، و او بی راکه عاجلاً به مرض ضرورت بود خودم برایش خریدم خون را خودم از بانک خون آوردم همه مسوولیت را خودم بدوش گرفتم و مرضی را عملیات کردم ، زین امرگ نجات یافت ولی وقتی که شوهرش آمد نه تنها



آیا قد کوتاه

کهن چنان بنظر میرسد که طبیعت در طبع بدن انسان بسسه انتخاب و ایضات عالی دست یافته است یعنی قد متوسط . ضمناً قابل یاد آور است که قد متوسط مرد امروزی در حدود (۱۶۵) سانتیمتر است . اضافه بر آن میتوان گفت که سنگست بدن این وایهانت عالی ((قد متوسط)) بهترین مظهر شکمبایی و شمل بیرون طولانی نهن ناصله که زندگی اش می نامند باشد .

طوریکه مشاهده میکنید کوتاه بودن قد نیز مزایای خودش را دارد . در نخستین مرحله ، این پوشش بسا طرح خواهد شد که چه واقع شده که بقای هر دو تپ افراد قد بلند و قد کوتاه درجه انسان پیرویه تکامل نامین شده است . در حالیکه اخیرالذکر اینقدر مزایای زیادی هم داشته است ؟ پاسخ روشن است . علت بقای افراد قد بلند هیکل قوی آنها است و بقای قد کوتاهاها را شمل بیشترشان تا صحن کرده است . کدام یکی از این مزایا بیشترینه نیاز مرد امروزی است ؟ البته که شمل . پس افرادی که میخواهند قد شان رشد کند ، نباید بخاطر افزایش قد در صورتیکه قد کوتاها ولی نورمال دارند راه خود را کم کنند . جایانی هابطور خاص با افزایش صحنی قد مخالف اند البته به استثنای موارد قد های نهایت کوتاه ، پروسورام ، او ، ژوکوفسکی معروفترین ایندو کهنولوژیست اطفال در اتحاد شوروی نیز همین عسقیده را دارد .

ناتش بخاطر داشتن قد بلند عمدتاً در به چنگ آوردن قبل از موقع جوانی نفعته است . عمری که در آن به بنیه ظاهر جذا به است جسی توجه خاص میذول میگردد ، با گذشت عمر ، انسان در به چنگ آوردن قبل از چهره های مهم دیگری نشل میوزرد و وایهانت قد را نسبا دیده میگردد و یا اصلاً اثر او به فراموشی میازرد .

از کسرتش در جابان و از مردم آن خیلی رضایت داشت که در آنجا یک کست وید ویوی را از او ثبت کرده اند .

— خالد چه وقت به افغانستان هودت می کند و آیا شما از زود آرید که نزد او بروید ؟

— افتخارات هنرمند در وطن و در بین مرد مشرمیاشد . خالد بعد از اینکه کسرت دورد نیارا تصام کند ، به افغانستان میاید . صحن فقط علاقمندم که در یکی از کسرت هایش شرکت کنم . من هیچگاه از وطنم جدا نمیشوم و با هر سرزوه خاک افغانستان بیوند ناگسستنس دایم .

— آیا امکان دارد که یک لحظه خوش از زنده گی خود را تصرف کنید ؟

— خوشترین لحظه زنده گی من — وقتی بود که دانستم خالد در کانکور جهانی مقام اول رابه دست آورده است . خوشی من تنهادر این نبود که من پدرش استم ، بلکه خره من یک افغان استم و وقتی که یک افغان پیروز میشود پیروزی صحن دانی از هنر مند .

است و همچنان من استاد خالد — بودم و هر استاد از موفقیت شاگسرت خود مسرور میشود .

— خوب حالا به جای رسیدیم که شهادت رمورد زنده گی خصوصی خود حرف بزنید .

— بسیار خوب من فعلاً پنج ماهه ساله استم . خانم قبلاً معلم انگلیسی بود ولی مدتی است که بیکار میباشد . خالد بیست و چهار سال دارد ، دخترم که نامش مشعل است نه سال دارد با وی شدیداً انس دارم .

بعد از اینکه از آرمان به خاطر سخنانش سیامگداری کرد ، تمام روز به این فکر شدم که چرا هنرمند خوب را استاد تواناد رهبران کارها پیش تقدیر میشود و چرا از خالد آرمسان که امروز شهرت جهانی دارد و بارها مطبوعات و تلویزیون کشور های خارج را زینت داده است ، در افغانستان یک یاد و پارچه گیتار ثبت کرده اند در صورتیکه وی بعضاً به مرخصی افتاد نستان میاید و آنهم در طول ماهها به نشر نمیرسد . این را میگویند قدر دانی از هنر مند .

جدید ترین لوازم تحریر طلاب معارف اقسام کتاب و کتابچه ، انواع قلم های خود کار ، خود رنگ و ده ها قلم اجناس دیگر مورد ضرورتان را با قیمت های مناسب و رضا بخش دستیاب نمایند .

آدرس : منزل اول فروشگاه بزرگ افغان تلیفون : ۲۱۲۷۶

برای اجرای نقش او خواسته بودند . بیسده بمن گفت : توفور ! جای نقش . . . را برکن .

گفتم من چیزی نمیدانم . شور هم گفت : من در کنار بوده ایستاده هستم هر چیز که گفتم انرا تکرار کن در ختم نمایش محترم لطیفی رئیس تیاتر مرا زیاد تحسین و تقدیر کرد و اینگونه من وارد دنیای هنر تیاتر شدم و دو سال در نقش های مختلف کار کردم . بعد کورس مکیازوری گرفتم و تا اکنون به صفت مکیازور تیاتر کار میکنم .

تقریباً ۲۲ سال قبل از امروز طبق معمول مصروف امور منزل بودم که یکی از هنرمندان نفس منوخته به خانه ما آمد و گفت : ((استاد هدایت داده که در ظرف ده — دقیقه یک لباس خوب خود را بوشیده تیاتر بیا)) من فکر کردم ممکن به کدام دعوت و یا عروسی میرم . به سرعت لباس بوشیدم به تیاتر رفتم ، تیاتر پر از تماشاچی بود ، هیاهوی مردم بلند بود که چرا نمایش شروع نمیشود . یکی از هنریشیه های زن که نقش اول را داشت غایب بود و مرا

غرض اجرای یک کسرت — اتحاد شوروی سفر نام ، در آنجا بعد از چندین سال من موفق شدم که پدرم را ببینم ، خاطر ه آن دیدار همیشه با من بوده است . آنگاه یک شوهرم به هندوستان رفت بمن احوال فرستاد ، گفت : (مادرت را رها کن اینجا بیا)) ولی من در جوابش نوشتم از آنچه که نمیتوانم بگذرم مادر و خاک من است . من یک فزه خاک خود را به هزار تایی تو برابر نمیکم . ضمناً بیسده مکیازور ریاست تیاتر :

از من راضی نبود ، بلکه برانروخته و عصبانی هم بود ، ولی من وجداناً احساس آرامش میکردم زیرا زن را که صاحب طفل بود از مرگ نجات داده بودم . اولین آواز میرومن بر زمین اولین آواز خون زن در کشور :

من اولین آواز خون زن بودم که با جادری رادیو میرفتم و در وقت زمانداری بچه سقا که همه فامیل شاه امان الله در سارت نگهداشته شده بودم به اتحاد شوروی رفتم ، بعد از چند سال برای من چانس دست داد که

شگفتی‌های جهان

دنیای شگفت‌انگیز

جانوران

نهنگ ماهی

بزرگترین حیوان گوشت‌خوار روی زمین نهنگ ماهی است که گاهی طول قدس از ۱۹٫۸ متر می‌گذرد . بزرگترین گوشت‌خوار خشکی خرس فعه ای الاسکا است که ۷۲۰ کیلوگرم وزن دارد .

پرنده پستاندار

تنها پرنده پستاندار خفاش است که ۲۱۰۰ نوع از آن در روی زمین زندگی می‌کند که مشهورترین آنها خفاش‌های گیاهخوارند که در نواحی هند شرقی بسر می‌برند .

عجیب‌ترین پستاندار

عجیب‌ترین پستانداران روی زمین کانگروه‌ها هستند که بطور متوسط ۱٫۶۴ متر قد دارند . با اینهمه یک نوع کانگروی قرمز وجود دارد که تا ۱٫۲۸ متر می‌تواند ببرد . همانطوری که میدانیم این حیوان میتواند نوزادان خود را در شکم مدتها حفظ کند .

دوران حاملگی در حیوانات

طولانی‌ترین دوره حاملگی پستانداران را دُمورده فیس هندی میتوان یافت که بطور متوسط ۶۳۰ روز و گاهی ۷۶۰ روز (دوسان ویکماه) طول میکشد . در مقابل اوسم یک نوع حیوان کوچک پستاندار است که دوران حاملگی اش تنها ۸ روز طول میکشد .

حیوان که سنسال

طول عمر اسی که رکورد زندگی راشکست ۶۱ سال بود فرده ترین اسب روی زمین اسی است نوع مجار بود که ۱۳۵۸۰۰۰ کیلو گرام وزن داشت .
 بانگه سان عمر گربه حداکثر ۱۹ سال است معهدا خانم الیس اسی جورج بورانگلیسی گربه ای داشت که ۳۰ سال تمام زندگی کرد و روز ۱۹۰۷ چشم از جهان بست .

دنیای جانوران دنیای شگفت‌انگیزی است شاید عجیب‌ترین پدیده های آفرینش را در میان جانوران بتوان پیدا کرد جانورانی عظیم الجثه وجود دارند که وزن آنها از صد تن نیز متجاوز است در مقابل جانورانی ذره بینی هستند که وزنشان به یک صدم گرم نیز نمیرسد .

بالن آبی

بالن آبی حیوان عظیم الجثه بیست که هیچگاه نمیتواند در سطح زمین زندگی کند . طول متوسط بالن ۳۲٫۹۰ متر و وزن آن ۳۳ تن است . این جانوران در اقیانوس منجمده بسر می‌برند و در مسافت یکساعت مسافت ۲۷ کیلومتر طی میکنند .
 در سال ۱۹۳۲ بالنی را نوزین کردند که وزنش ۱۲۱ تن بود . تنه‌های این حیوان ۳٫۲۲ تن وزن داشت .

زرافه

زرافه در میان حیوانات بلندترین گردن ها را دارد . طول گردن زرافه به ۲٫۸ متر میرسد .

کوچکترین پستاندار

کوچکترین پستاندار روی زمین (موش دراز بوزه) است که فقط ۴۰ میلیمتر طول قد دارد و در نواحی شمالی مدیترانه زندگی میکند .

پلنگ حیوان سریع

نیرومندترین حیوان جهان پلنگ است که ظرف یکساعت ۱۴۰ کیلومتر طی میکند .
 در جریان آزمایشهایی که سال ۱۹۳۹ در لندن انجام شد سرعت متوسط پلنگ ۷۰٫۸ کیلومتر در ساعت تعیین گردیده ، در صورت به اسب‌های مسابقه بیش از ۶۹٫۶ کیلومتر در ساعت سرعت متوسط ندارند .

علی مشیری

بقیه از صفحه (۵۷)

راجع به تست در سوال شما باید به عرض رسانید که هنرمندانه و جود ندارد هرگاه شما هنرمندی را در بریده سینا را بپوشی صفحه تلویزیون تا من بی بینید از زنده است شعر شما هم را میخواند نید اوزنده است و شما حرف میزنید

هرگز نمیرد آنکه در این زنده شده به عشق تیر است در جریده عالم در اول ما هزار سال گذشت از شما و عجب سون هنوز مردم صحرانشین می پوشی است

بعد از آن زبان تا کون آیا کسی توانسته جای خالی ماد هویلا را در دل تا ن پر کند اگر جواب مثبت است آیا او معرفی میکند

آه غیبه باز صاله خطرناک شد باید بگویم که ... که بلی، شخصی است که جای نالی عشق آتشین و طوفان نری ماد هویلا را در پرموده شما ازین خواست آید که این شخصی را شما معرفی کنید آیا لایم است که حتی او را معرفی کنید و یا اینکه خودتان او را پیدا خواهید کرد؟

خیر شما را زیاد انتظار می گذارم در صورتیکه شما انرا پیدا کنید بدین شما خواهم گفت که او کیست اما نه اکنون بلکه در شماره آینده و صا حه آینده مجله سیاهوون - زیرا اتلا یکماه باید در مورد تکرر کنید - وقت آنرا داشته باشید که نفر مد کور را پیدا نمایید

مطبوعات هند و افغانستان در این باره چه نوشته اند

سوال بسیار خالص است ، اما جواب آن به اصطلاح مشیری ۷۰ دفتر میشود - زیرا ده ها مجله هندی و افغانی در این باره قلم فرسای می نموده و مفاہین مختلف نوشته اند - جریده ها ، روزنامه ها و مجلات هندی و انگلیسی و اردو مانند ((تاجزراف اندیا)) که بزبان انگلیسی نشر میشود - مجله فلم نیر انگلیس و اسکون انگلیسی

بیشی - نشنال انگلیسی ، گمشکان ، شمع دهلسی ، اد آگار ، آریو ، فلم تاجزرافان اردو - فلم کادینا ، هیرو ، فلم ستاره ، گله کاره بزبان هندی و نیزه صا جریده و اخبار بزبانهای مردمی ، گهراتی ، پنجابی و غیره زبانهای هندی طرح و نشر گردیده ، اگر نورس ساعد شد و خوانندگان واداره مجله سیاهوون موافق بودند ترجمه پاک تمداد ازین روزنامه هارا تقدیم میدادیم زیرا تمداد همه شان از بد ما

تجاوز میکند ، اگر چه تعلا د همه شان از بد ما راه اداره سیاهوون تقدیم کرده نم

و اما راجع به مطبوعات افغانستان روزنامه و تمام جراید و مجلات افغانستان نوشته اند ، هم قبل از سائرتم به هند هم بعد از آن ، مجله پشتون و آنکه اکنون نام آن به آواز تبدیل شده که در آن زمان محترم استاد داکتر جاوید ، مدیرمسوول آن بودند ، تیغ و مضمری در باره ماد هویلا و شعری از بنده را نشر نموده بودند که اینک تقدیم میشود که عنوان آن بود: ((ذوق تنها))

نه تنها من شعر گیسوش ذوق شما شده بخرد باید شعاع فارسی ((ماه دروا باشد)) نت همین عذار مشک می ماه صوری من جی شد ((نازنین)) شد ، دلری باشد ماه شما شد نگاهش میکند لبخند او چون زنده شما سازد میدانم که اسونکار و ساحر یا شما باشد بیارای ((سنگدل)) ((ساقی)) ((آرم)) بخش دل لب می شد ، صراحت شد ، قدح شد جام و می باشد

زلفی خون زده ، بلا تامله از کسای غنچه ای

راجون آره چه وختش ؟؟

اعتراف صریح ... زلفی گفت که با همین غنچه هیلیرتزی را رنگت ام - آنوقت آریابه سری من نشان گرفت و فریاد برآورد : خود را رنگان ده ! احساس کردم ترس و وجود مستولی شده ، همت : مقلد صریح شاست ؟

بالعن برزنی گفت : پس خود را رنگت گفت : اما من میتوانم ترا دوست کنم ، تیس روزی لیاقت من گرفت و گفت :

پاول عزیز ، شاید سر نوشت ما همینطور باشد ... جدایی ، جدایی با مرگ و زنده خندید ، طسور نیرترتزه صدای تیرتزه شد و من با احساس دردی پسر سینه ام از هوش رتم

هنگامیکه چشمانم را باز کردم ، چینه سفید پوئی را در صورت دیدم ، یکی از آنان آبیرو را در صورت دیدم تزیق نمود ، سر صا چه پرسیدم : زلفی کجاست ... همه سکوت کردند و با این سکوت تحلیلات عجیب و غریبی در ذهنم راه یافتند

ساعت ۱۱ ، بیستم مارچ ، مزایه اتاق علیات بردند ساعت ۱۰ و ۳۲ دقیقه ، کار علیات من آغاز شد ، در ۲۱ مارچ پولیس جنایی آنجا آمد ، آنان سوالات زیادی در مورد زلفی ازین نمودند ، زلفی قلب خرد را نشان گرفت بود ، آنان گفت : جسد در اینستوت طی قرار داد ، در مورد قتل همیسو - ترشی توسط زلفی ، شواهد عینی منعدم ، پتراوند سر زلفی شد ، ما همین پولیس سخت سرا زیر نظر مراقبت ، اشته ، تکسوران بزودی سرا بخواب سخیل خون برنده

چراخته شام در شفاخانه ماندم ، پنج روز بعد از اقامت در شفاخانه جسد زلفی را از آنجا انتقال دادند ، پسران من نشان شفاخانه ، دو باره به هوش آمدیم با سر اقامت کردم ، زبان تشنگی با دست کفای زیاد بدیدم آمدند ، هوای من گرم بود ، اما صا ماه ابرو انجا گریس طاقت نرسایی داشت ، من اجازه نیک گفتن شعر را نداشتم ، پرگرام سفر به برابیل نوشت ، قطع شد ، تا میمانان بلزانی بود ، شکه ز شعاع تازه ، التیام یافته بودند ، میترانتر چیز چیز بی شوم ، بتاريخ ۱۷ جولای جوانی که عینک های استخوانی داشت ، از من دیدن کرد ، او خود تیرا التیرید بهتر کار میسند ، چا پخانه کتاب معرفی کرد و منده کرد که شنیده است ، زبان سلطانی ، سخن زده می خود را میسند ، کتبه زنده می و مرد و فرارهای آن ، صما خسرو و روان جانی است ، بوقلمون بودن سیاهوون زلفی ، دختر کسه یسجون از شعوت ، عشق و محبت بود ، دوران آشنایی آن خرابی من و ارتباطات او طی زنده ، گیش بسا

دو اوجوشه روزی در حرم قلمه بگوش بین محراب شد ، بخانه شد ، دیور کلیک شاست دو چشم سحر کارش را بقتل خویشش در پیسدم نشان شد ، تیر شد ، ناوک شد و تیغ توانا شد به اول بود ((ممتاز جهان)) آهسته آهسته تیامت کرد و طوفان شد ، بلا شد ((ماه هویلا شد)) خریدار ادو منی آن سر راه تکیس زحل شد ، ((مشیری)) شد زهره گردید و تیرا شد تو میسج : نام اصلی مد هویلا ممتاز جهان بیگم ، دختر عطا الله خان نیم درانی اصلا از تده هار شفا شد ، و مد هویلا نام نلی او است که ترجمه آن چنین است ، مد هو یعنی غسل و محبت ، یا سسد

باید از صفحه ۵۷

چندین مرد ، در باره که آنتا را سر کچه میسازد ، مغز و روشن کردم و خراست زلفی به گسرت و لونی که از لوبه سپر کند بود ، گوشه دم

مراه جهت با سهولت ساختن برای زلفی ، همه شرفاء حرم حکم ساختند ، اما شافا الله کسه وکیل مدافع تری ای داشت ، پتراوند برخلاف ، به خاطر برهمنان کانون صلح خانوادگی که شورا زده ای من زلفی را سخته و نتوانست بود حوا - هرات را بدست بیاورد ، پشت صله های زنده آن نرسانه شد ، اما من برخلاف او پخشید ، با صفت شدم ، رعاشود ، هر دو به سری هوشی راه اتندیس ، زده برقی نیراد داشت ، با لکسور تیر شد ، شفاخانه ، اطفال بر خوردیم ، من در زنده ، گئی مد بین تیر تلسو انسان خوب با وجدان بود ، ام

روز ۷ جولای ۱۹۵۶ ساعت ۱ و ۲۰ دقیقه در استروانت مدان هوای برلین نشست ، تقوه منوشید ، تا با پرواز ۲۵۹ ، به سوی بوئن در حرکت اقم ، به جهت تابستان گرم ، بسیاری ها به سوی جنوب ، به سوی ایتالیا و اسپانیا پرواز میکردند ، در استروانت هنگام صرف نغره ، با زهم باد زلفی در سن زنده شد

در همین استروانت بود که دستام را با صمیمیت لای دستاش میفشرد و در همین حالت خلوصا ، های دیگر ، هد پتر را ترقی بوسه نمودم ، در همین استروانت بود که جسم شدم رسالتش و شوهر شوم و ارادت که من و توحاشق هد پتر استم ، اما به درامه ای ، هرگاه ، برین کسی بالاتر و پایین تر از قبلی اصابت میکرد ، این در راه پایان می یافت ، درامه نید عشقی که دیگر مرا تا پایان زنده ، گئی اندیت میکند ، اما دگر چه چیز برای من بی شعری ، شگه و نسما

مطمینا ، زیبا سید ، با زلفی یکمانستن و یکجا آمدن من می خواهم زنده ، با من ... اما هیچ موجود ملکیوتی و نوشته آسانی نمیتواند برای من حیثیت زلفی را داشته باشد

بتاریخ ۱۱ جولای ۱۹۵۶ در مطبوعات انسان نوشتند : ((طیاره)) مسافری که آنرلین به سوی رند بود ، خنود پرواز بود ، از ارتفاع ۱۱۰ میل در حشر سقوط نمود ، در میان طیاره ۴۵ سرنشین بود که ده آن به هلاکت رسید ، در رنج هلاک شده گان یکی هم پاول هولند خبرنگار قرار داشت که قرار بسود در بنایند ، گئی از آن جنس در آمریکا ، به زودی - وظیفه حد بد گزارشگری را اشغال بنایند ((یس برخلاف خواست و تمایل پاول هولند ، پس در راه پایان یافت

بقیه در شماره آینده



جان آغا



تدریس کاندو در کلاس

در حالی که بیاله راراست میکند تا برای جای بیزد بدون آن که خسی به پیشانی بیورد نگاه می کند...

سوال که ما بکس کاری کردیم به نسبت بی بند و باری ها یک گد و دی ده کلب خیسست گریز گریز شروع و کلب لغو شد بعداً

بعد ازتی کوان دو شامل کلب معارف شد و آنچه حیناستیکه یاد گرفتیم بعد ازتی که کلب معارف در گرفت و سوخت کارش معطل شد و به ورزش (جود و) دلچسپی پیدا کردم

حیناستیکه چرا دوام نداد این ؟ بعد ازتی که کلب معارف سوخت به رفتن ده کلب لامعه شهید و آنچه تمرین می کردیم مگ یک کلب شد که او هم ایلاکم

هیچ یک مساله شخصی بود بعداً

به جود و روی آوردیم و یکسال او را دوام دادیم

خوب به هر صورت در همین لحظه به دروازه اتاق آهسته تک تک شش جان آغا بیرون رفت و چند دقیقه بعد آنتایه و لگن را آورد دانستم وقت صرف نان شب است به ساعت نگاه کردم ۲:۳۰ شب بود پس از صرف نان و نوشیدن جایی صحبت را دوام دادیم

خوب جان آغا بیادیر ایره بگو که ورزش کاندو چه وقت یاد گرفتی ؟ ده سال ۱۳۶۲

پیش کسی ؟ پیش استاد عبدالرحیم یوسفی بنیانگذار ورزش کاندو در افغانستان ده سال ده کلب استاد رحیم کارکدم به شکلی که بعد از سال اول شاگرد های تازه کاره به تمرین می دادیم یعنی هم شاگرد وهم همکار استاد رحیم بودیم

ده پهلوی او تکنیک های عالیتره پیش استاد شریف که (۶) خط داشت یاد گرفتیم

آیا استاد شریف کلب رسمی داشت ؟ نی کلب نداشت و ده خانه کار میکند

کلب خود چه وقت ایجاد کردی ؟ ده او خراسان ۱۳۶۴ ده منطقه خیرخانه

آیا استاد رحیم یوسفی برت اجازه داده بود که کلب واکس ؟ نی حتی او مخالفت کرد

آدم نامرد نیس

کسی که در ورزش کاندو شاگرد تربیه نموده است



پس به اجازه چه کسی کلب واکدی ؟ به اجازه استاد شریف

استاد شریف حال کجاست ؟ او از افغانستان به خارج رفته

تا حال چند شاگرد تربیه کردی ؟ بیان ۴۰۰ نفرمیشه

همی حالی چند شاگرد داری ؟ همی حالی چون مصروف سپری کنن دوره مسکلی استم به کلب کمتر رسم ویک دوشاگرد که رسیده ترانس ده هاره تمرین میده شاگرد های نوده حدود ۱۰۰ نفر میشن

از عسکری گفتی ده کجا عسکراستی ؟ ده فرقه هشتاد

برخورد مسولین آنچه همراست جطوراس ؟ بسیار خوبه اس مخصوصاً قوماندان ما و هموزال صاحب سید جعفرزادری که یک انسان جوان طبیعت اس پر امکانات زیاد داد

ده آنچه هم کاندو کار میکنی ؟ بلی ده فرقه حدود ۸۰ نفر از سرباز ها ره تمرین میده

ده کلب شخصی تان به نیاز بچه ها دخترها هم کارکن ؟ بلی ۶ نفر دختر هم ده کلب ما کارکن

آیا ای ورزش بری دخترها و زنهامشربنی ؟ نی کاندو با وجود ثقیل ترین حرکات خود اگه به صورت علمی کارشوه بی خطرترین ورزش ها س

ورزش کاندو چه فرم اخلاقه ایجاد میکنه ؟ نتیجه جهل و نادانی میدانه به همی خاطر کسانی که ناق باعش ازیت و آزار دگرها میشن یا ناق عمرا میدگر ها جنگ و پرخاش میکنه ده حقیقت خلاف ای ورزش کار میکنن

ده کاندو ای گیا مهم اس : احترام به انسان

دفاع از حق خود

دفاع از حق دیگران

یعنی ورزشکار کاندو اولین ضربه ره بری دفاع خود و دفاع از حق بیچاره ها و آدم های ضعیف و دفاع از ناموس و حیثیت انسان ها به کار میسره نه بری تعرض و تجاوز برد پرها

سوال هام به پایان میرسد ومن بایست با او خدا حافظی کرده خانه بروم

به ساعت نگاه میکنم بروه ۱۱ بجه شب است ازجا برخاسته می گویم

به احزیت سیم خانه

با تعجب سویی ساعتش سویی من دیده میگوید

کجامیری ۱۱ بجه شواس همینجه باش باز صبح برو

میگویم نمیشه باید برم خانه

هیچ امکان نداره

نمیشه باید برم خانه

اوهم بری خیزد یکجا از اتاق می برام

جان آغا میورد گراج موترشرا از دروازه کشیده می گوید

بقوما بین برسانمان

در جریان راه موتر بر جاده های بیخ زده و پسر برف حرکت میکند و موترجه است که موترش نلغسوزن واز سرک منحرف نشود

بعد از طی فاصله ها سوالی به مکن خطور میکند سوالی که باید در آغاز می پرسید

با خود میگویم خیراس ماهی راهروقت از آب بگیری تازه اس

راستی گفتی که چند ساله استی و ده کجا تولد شدی ؟

ده چه میگویم خودت برسان نکدی

اینه حالی خوب برسان کدم

ده ۲۱ ساله استم و ده منطقه اوفیان شریف ولایت پروان تولد شدیم

ده ده

ده هیچ ایره بگو که خانه ده کدم کوجه اس

اونه آنچه دست چپ

موتر توقف میکند میگویم

بیا که حالی برم همرا می شو همینجه باش باز صبح برو

عجب ده ای نصف شواخانه ما برآمدی باز حالی صلاح هم میکنی حالی نمیم بازیک روز ده حتما میایم

قول اس ؟

قول اس ؟

دست همدیگر افشرد خدا حافظی می کنیم و تادید ارمعدی از هم جدا می شویم

زین جوانی که کود کشید و ریشش
 بخواب رفته میگوید: نه نه دختر
 ۱ پسر دادم این دختر کسی کسه
 در غم خوابیده پدر خود ندیده
 او هفتی به در نیامده بود که شوهر
 هم شهید شد چقدر به سر و
 روی خود زدم چقدر به سر جنازه
 او گریه زاری کنم من گاهسی
 نگویم که جنگ بیشتر از هر کسی
 در گریه تپاه که به برگ برادران
 خود برادران شهره هم با همی
 چشام دیدم من بالای سه طازه
 که هر سه آن برادران شهید بود
 رفتم من بعلوی تابوت برادرم
 تشنه ام یک برادرم در آنجا
 مابین شهید شد برادره بگم بنیاس
 خود از دست داد من زهر

جنگ و چه شد که ام نیدام تسلا
 چه وقت تا که ام سال تا کند ام
 روز تا که ام تاریخ گره خاتکم
 در قلم آتشی روشن شده که آب
 همه در یاهای دنیایمانه آنرا
 خاموش سازد هیچکس نمیتواند
 تسلیم به دل مثل شمع نیمه جان
 میوز و قطره قطره آب میسفری
 عزیزه
 روان دیگری که جاد رسامه ماتم
 به سر دارد میگوید:
 شوهری در دناغ از خاک جان
 خود از دست داد این پیش
 چشام دیدم من بیاد که هیچ
 کن نمیتوانست از جنگال مرگ نجا
 تشریف آوره برگ از بیم میرد و
 من طرفش دیدم او بری سه
 شوهر هم بران بری اطفال بد
 دل سوزید جنگ آوره از بیم

گرفت وزنده کی ام ره بی مروان
 مان ساخت دهه هم روز و چشم
 زخمی شدن دختر خورن سالم
 میوه مادری در دگر هانزه اس
 هر شب به خانه میآید پدر سه
 چرا مرد جز بالایی او خاک
 انداختن روزه جراحی نماد نیمه
 همیشه به طرف او میدیدم سه
 برین خدمت سیزدم سه رو شنه
 ماچ میگردم وقتی بهار برین
 به خانه میآید و سه بی بین کسه
 برین راد ریش میگیره فکر میگرد
 کسو در دل سه کاره میزده دلم
 مثل قوغ آتشی میوز
 و در رسید است که مرد ها بر
 تمیزه شد
 ... وین بد روی راد دیدم که در
 مرگ پسر جوانی نمیگردد تشنه
 بودم اشک مرده ها شاک نرسد و
 کینه تریست سه آید که بنشسته

اما نمی شنیدم باخون قلبی امیزد
 از خانه قلب به چشم می آید
 بلک ها را از رویکد و د باره به در بی
 قلب تریست
 تا بوقت نرفته شرفسته بود سه
 آنروهای آرزوهای آرزو تا بوقت گذاشته
 بودند د یگران رابه خاموشی
 د عوت میگرد تا خواب خوشی ابدی
 فرزندش را بر هم نزنند
 و آنوقت که تابوت او درون گور
 سرد گذاشته آید انوار خاک کر
 یا لای جسم فرزند شریخته بیند
 خیره شد بعد تصور کرد هر دو
 با زوایش را قطع کرده اند خود شی
 را تهاوی همه کسی احساس کرد
 دنیاجون حلقه پیسی به دور
 گلویش گره شد اشکها باز هم
 بلکه بشیرا ترکوند ولی سوره
 سوره

وحشت جنگ

تشنه - اما روز سوم مسرکه
 فرزند شهید که مرد نتوانست تسلیم
 کند همان طوری که به دیوار تکیه
 داشت چشمانش بر روی همیشه
 شد
 ... و این ناجحه جنگ بود
 جنگی که وقتی شعله روشن شد
 خشک و تر هر دو بر زمین ماند
 و این در شفاخانه ۶ نفر اردو
 وحشت جنگ راد در جهه سرانجام
 مشاهده کردم که خیلی جوانان
 بودند در بدن خون های کسه
 در نزدیکی آنان ریخته است روان
 آنان را دیده زده توان غمگین
 جنگ را از سینه شنیده و می
 داری

دوست داشتم جنگ تحمیلی
 لعنتی بهترین دوستان ما را از ما
 گرفت من به خون رفقا سوگند
 خوردم ام که هیچگاه شهادت خود
 را از دست ندهم
 من همیشه میگویم دیگر جنگ
 نمیگردد ولی تا وقتی که جنگ را با
 ما تحمیل میکنند وقتی از راه صلح
 نشد جنگ میگویم ذبیح هیچ
 قت فراومش نمیشود
 پدر صاحب منصب بود با پیش
 قطع شده مادر مرد یک
 برادر بر عسکراست
 در یکی از جنگهایی که در زمان
 بین ما و مخالفین در گرفت یک وقت
 موضع بالای سر نشسته سه صدمه
 دیدم در آنجا شکستند حالا
 بریم در میگرد شها خواب ندانم
 یگان بار اعصاب خراب میشود با

به شکل دورانی بالای آنها
 تعرض نمودم کدک سه جزو تمام
 ما محاصره ماند هفت شب جنگیم
 ما توانستیم تعرض دشمن را از ما
 لای تنگی قطع کنیم و قطار را بگرد
 نم ما از دشمن خواهش کردیم که
 تسلیم شوند گفتند نخوردن را روان
 کید که با هم صحبت کنیم روان
 کردیم او را کشتند ما دیدم کسه
 رفیق ما را پارچه پارچه کردند ما
 هم با قهر ضربه دشمن را از
 بین بردیم در جریان بازگشت که
 موتر از دره آرگون عبور میکرد چند
 زده ۲۴ ساعت بیخوش بودم بعد
 از ۶-۵ ماه مرض شدیم که بعد
 تمام جانم بیخوش میشود من چهره
 بقیه در صفحه (۱۲)

آیا نشرات تلویزیون

بقیه از صفحه (۱۱)
 - ولی هنوز هم بسیاری از برنامه‌ها در حوزه سیاسی و اجتماعی
 تلویزیون با مرموز و ستاره‌ها نمی‌روند و نشر می‌شود و نوجوی توارده میان
 برنامه‌ها موجود است و از سوی هم در جاسازی برنامه‌ها می‌جود
 و ذوقی و رفتاری. تناسب معین وجود ندارد.
 - اولاً باید گفت اداره سیاسی و اجتماعی که متعده بنسبام
 اداره روزنامه‌ها خواهد شد، شانزده برنامه داشت اکنون صرف
 هشت برنامه نشرات خود را ادامه می‌دهند.
 کبه این ترتیب توارده در برنامه‌ها از زمین برده میشود، محسی
 در این تغییرات جدید در نشرات وارد کنیم. وقتی نقد و مپسان
 برنامه‌های جدیدی برنامه‌های ذوقی تناسبی ایجاد کنیم و ایمن
 برنامه‌ها را با هم خلط سازیم.
 - یعنی اینکه از نشر هم برنامه‌های جدیدی خود داری بچمل
 خواهد داد؟
 - بله همینطور.
 - میخواستم به مساله کاد رها در تلویزیون تاسر بگیم از امکانات
 موجود تاجه حد استفاده صورت میگیرد؟
 - در این زمینه تشویق‌ها می‌است، در صد دهستم این نقیصه
 با اعلان جوانان در حال تحصیل از خارج مرفوع کردن کاد رهای
 موجود از طریق کورس‌های تعمیر الکترونیک و کارشناسی رانومیکروندوسی
 آموزش مسلکی کارشناسی و پیچیده تخنیک و رفتاری امر ساده پیسی
 نیست که آنرا آسان بگیریم، دوستان محدودی که فعلاً با ما
 کارشناسی داشته‌گی و علاقمندی روزانه قریب شش ساعت نشرات
 بر آماده می‌سازند که فقط باید از آنها سبک‌بار کرد.
 - من شنیده بودم که در اخله غیر مسلکی در امور نشرات تلویزیون
 چون موجب برخی برانگیزگی هادر نشرات شما میگردید، آیا هنوز
 چنین وضع ادامه دارد؟
 - فعلاً چنین مورد وجود ندارد و آرزوی برهم از این نسوع
 تشبثات غیر مسلکی جلوگیری شود.
 - گله‌هایی از هنرمندان و نطاق وجود دارد که گویا در تلویزیون
 یون گاهی محیط برای آنها تنگ ساخته میشود؟
 - اگر این سخن شما برآموز می‌چرخد، با مسوولیت میگویم،
 چنین نیست، ولی باید گفت که عده‌ای چنان بر توقع اندک کسه
 میخواهند همه چیز در خدمت آنها باشد و همه امکانات صرف
 برای آنها باشد حالانکه تلویزیون متعلق به همه است، ممکن
 نیست ما ناز دانه‌هایی داشته باشیم، از سوی هم برخی
 محدودیت‌های اجتماعی و سیاسی در هر جامعه‌ای موجود است
 که رعایت میشود ولی است یک عده‌ای که از نام گیری شان خود
 داری میگویم اسب آنها فقط سه پا دارد.

کسیکه میتواند

بقیه از صفحه (۱۱)
 - خوب میخواهم به مساله نلم هاکه بر جنجال ترین بخش کار
 تان است بپردازم چرا فلان‌ها خوب ندانند و نمیتوانند با بازار
 ناسالم و بد بوی رقابت کنید و چرا اکثر نلم هاکارانی اند؟
 - در تلویزیون‌های جهان معمول است که همه ساله انحصار
 برنامه‌های متعدد نلم را خریداری میکنند و متاکون حتی یک نلم
 رها هم خریداری نکرده‌اند، وقتی که زمینه وجود ندارد، تسوا ن
 انتخاب نیز اندک است تکرار نلم از زمین چشمه آب میخورد و از سوی
 معمول نیز است، آنچه از نلم‌های جدید مخصوصاً نلم‌های
 هنری به دسترس مافرا میگرد بر اساس همکاری شخصی علاقمندان
 به دست می‌آید، تصمم وجود دارد تا از طریق دستگاه ششاد
 نیز صرف نلم‌هایی که مطابق خواست علاقمندی‌ها می‌باشد
 باشد تپت شود، که این نلم‌ها متعلق همه کشورهای جهان
 می‌باشد، اخیراً چند برنامه نلم جدید ایرانی از طریق سفارت
 انگلستان در کابل به دست آورده‌ام و منتظریم که هموطنان ما نیز اگر
 نلم‌های خوب داشته باشند به دسترس مافرا قرار دهند.
 - چرا نلم‌ها در تلویزیون نمیشود صرف یک نفر انرا تریست
 میکنند، آیا مساله حق اکثریت در بین است؟
 - فعلاً امکانات در ولاز در دسته موجود ندارد، پروژه جدیدی
 که زیر کار است امکان آنرا به دست می‌دهد تا ما بتوانیم نلم‌ها را در ولاز
 کنیم.
 - میتوانیم مصرف یک ساعت نشرات تلویزیون را بگورید؟
 - شاید باور نکنید که تلویزیون ایران از نظر تلویزیون جهان
 است، ما بعضاً برای تهیه یک ساعت برنامه یکم ساعت وقت را بگا
 نات تخنیک و راهبر می‌نماییم حالانکه ممکن است برنامه کاملی در جهان
 طی ۲۰ ساعت تهیه گردد، بهترین کارمندان تلویزیون ما گاهسی
 ۱۸ ساعت کار میکنند.
 - میخواستم درباره وظایف فرهنگی تلویزیون بپرسم؟ برنامه‌ها
 های فرهنگی شما چگونه اند، چند نهم نشرات را تشکیل میدهند
 آیا تغییراتی در این برنامه‌ها هم خواهد آمد؟
 - در هفته‌های گذشته نشرات برنامه‌های هنری و ادبی داریم البته
 توجه میشود تا نقش این برنامه‌ها از لحاظ فرهنگی موثرتر شود
 اخیراً برنامه‌های جدیدی از این بخش تهیه نموده‌ام.
 ما، شماره‌های بعدی مجله «سپارین بازم در سلسله نشرات
 بهرامین تلویزیون صاحب‌های دایرگوران نیز در تخنیک
 تلویزیون رابه چاپ می‌رسانم و از خواننده‌گان خود تقاضا داریم
 که سربالهای شانرا در این رابطه با ارسال بدارند.
 پایان

گلساز افغانی

بقیه از صفحه (۲۰)
 - شما چند نوع گل میسازید چه کدام نوع ان علاقمند استید؟
 - گل‌های خاندان مرسل، گیله دوپل، ترنگ، سنبل، بنفشه
 و انواع و اقسام شکفته‌ها، ما بگر علاقمندی شخصی من به گل سوسن و ترنگ
 است و انگیزه ان این شعر سرچشمه گرفته است.
 ترنگ غمزه زلف این همه بیچاره نداشت
 سنبل پر شکستش هیچ گرفتار نداشت
 - برای ساختن گل‌ها از کدام مواد استفاده میکنند؟
 - برای ساختن گل‌ها در ابتدا از مواد بسیار نازک از قبیل نخ
 چاروب، کافز، های گدی پیران، قیچی و سوزن‌های استفاده میگرد
 مگر اکنون از تکه‌های آهنی و چوبی که به گل‌های خاص میس
 بخشد و تعداد علاقمندان آن نیز روز بروز زیاد گردیده‌نیمه میگویم
 و باید بگویم که جهت رنگ آمیزی گل‌ها از هفت رنگ اصل نیز استفاده
 میگویم.
 مگر جای بس تاسف است زیرا ان گل‌های ایکه با داستان ماساخته
 میشود و از جمله تولیدات کشور میباشد با نصب مارک‌های کشور
 های خارجی بنام گل‌های خارجی بفروشد که باعث مایوسی
 ما میگرد.
 - تا حال چند نمایشگاه از آثار تان در داخل و خارج کورسه
 نمایان گشته‌اند؟
 - در داخل کورسه ۱۲ نمایشگاه که ۱۲ دیپلم بدست آورده‌ام
 و چند نمایشگاه در چکسلواکیا، آلمان، سوئد، بلژیک، فرانسه
 و سوئد و نمایشگاه هم به توکیو، که از همه نمایشگاه دیپلم‌های
 میگردم و نیز اگر موقع میدادند
 - حال این هم مقام بسیار بلند هنری
 میدانستم.
 - آیا اجازه میدید در سوئد
 زنده‌گی خصوصی تان بپرسم؟
 - جوانه ازدواج کرده‌ام و سه
 پسر دارم، پسر بزرگ نورالدین
 نام دارد و سه صنف سوم مکتب است،
 بسیار خوب برک میرسد، خانه‌ام
 کرایم است از سه و نیم هزار افغانی
 معاش دو هزار آنرا به کرایه میدهم،
 دو سال است که هر هفته خانسه
 داده‌ام ولی نتیجه آن تا حال
 معلوم نیست.
 - من در مورد آنجا چیزی گفتن
 ندانم، ولی آنها زود تر از من
 راهشان رابه راد یوتلویزیون باز
 کرده‌اند، اگر این زود تر شروع
 میگردم و نیز اگر موقع میدادند
 - من در محافل عروسی و خوشی
 مردم اشتراک میگویم و ز آنها روز
 ۲۰۰ تا ۳۰۰ گی و ۴۰۰ ریختن
 افغانی به دست می‌آورم و زنده‌گی
 را همین طوری میگردانم.
 - شما از راد یوتلویزیون خاطرات
 خوب نداری، ولی از مردم چگونه
 - مردم ما هنر و دست‌سازند، آن
 ها را تشویق میکنند و میخواهند
 که من آن‌ها هم را تشویق کنم
 که به خاطر همین مردم است
 که من کارها را ادامه میدهم.
 از شما میخواهم که یک آن‌ها
 بخوانند اول فکری کنید که خوشی
 بگویم و میگویم در اینجا خوب نیست،
 من میگویم که مهم نیست کسی مزا
 - اینها کلیت خود
 در تبارز دادن آنها کلیت خود
 - اینها کلیت خود
 در تبارز دادن آنها کلیت خود

خدا با عاشقان

بقیه از صفحه (۶۱)

این مطلب یک تعهد بد نیست و امتیاز نیست باشد که آخر این بترا بود که برای معضله شده دست از سرما بر نمیداشت.

باز هم بافته های برف روی زمین می نشستند . وقتی بداخل منزل رفتیم روی درب نام وکیل مدافع نوشته شده بود در پایین لوحه منفذ یک صندوق نامه ها بود . بترا با سپورت آم رابه صندوق انداخت . به بترا گفتم : تو میدانی که من زبیلی را خون آسودست میدارم . بگو از جان ما چه میخواهی تا انجام دهم .

بترا فریاد زد : چه میخواهی ، چه میخواهی . . . وقتی میگویی ازانان چه میخواهم که بترا اینجا باشد . خوب ، ازین حرف بگذر ، بگو یسکی میل داری ؟ کجا ؟ طبعاً در کار هم .

طاعت دوی شب از خواب بیدار شدم . دیدم بترا مصروف مطالعه است . فردای آن صبحانه و قهوه صرف کردم .

قطاری که قرار بود زبیلی بدان بیاید تا خبر نمون دعامر خداوند کاری کند که زبیلی نیاید . از دور چراغ کمپوتیف های دیزلی را میدیدم . برخلاف نیایشی استه گای من ، قطار فرار رسید و زبیلی از آن فرود آمد . حملی بکس هایش را انتقال میداد . زبیلی شتابزده دوید و خودش را به من رسانید . سلام کرد و گفت که مشتاقانه و بیصبرانه در انتظارم لحظه شماری میکرد است .

اینجا سرولگه بترا بیاید و بالحن خشن زبیلی را مخاطب ساخت . لطفاً با سپورت تا نریدید و هیوالی فریاد میزنم و پولیس را فرامیخوانم . زبیلی با سپورتش را به او داد . من در حالیکه از انجا دوری شدم ، به زبیلی گفتم : هرگاه بتو تلفون نکردم ، بتیاریست نزد پولیس مراجعه کنی . زبیلی با سکوت سرش را جانیانید .

باز هم زبیلی بودیم . تنها با هم در تکلیس متوجه اش شدم که با خود حرف میزند ، در منزل بار دیگر بترا بیاید . او به زبیلی گفت : در صورتیکه جواهرات خود را به من بدهی ، میتوانی پرواز کنی .

من بداخله کردم ، منظورت از جواهرات چیست ؟ جواهراتی را که تزئینت به زبیلی معشوقه اش هدیه داده بود ، آن جواهرات ارزش کم از کم ۱۵۰۰۰۰ شلینگ را داشت ، زبیلی با خون سردی تمام گفت : جواهرات را فروخته ام ، با رد بگردن خالت کردم ، بترا من خوب میدانم که زبیلی هیچگونه جواهراتی ندارد ، زبیلی بدون هیچ حرفی بکسش را مقابل بترا گذاشت .

بعضیانیست فریاد کشیدم : در عوض چند پول میخواهی بترا ؟ شلینگ ۱۱۰۰۰۰ .

من یک حصه پول قیمت آنرا تهیه میکنم . نه ، آخر من زندانی میشوم ، بسم (توی) بی مادر میشود ، از اوکی مواظبت کند ، اولیای امسور اداره پولیس به موجودیت این جواهرات نزد زبیلی پی برده و . . .

ظاهراً او را به سکوت دعوت کردم ، وقتی نتوانستم درک زبیلی گفتم : بترا با سپورت بر پست که میخواهد مرا به قتل برساند . چه قصد کشتن او را دارد ؟ ندانستی ، یقیناً

بقیه از صفحه (۶۱)
- زن چگونه میتواند دربار معاینه خودی پستان بیاموزد ؟
- زن میتواند این روش را از -
- دکتر یا نشرات خاص مربوط به -
- معاینه پستان بیاموزد .

- آیا لخته شدن پستان به فحوم سرطان است ؟
- خوشبختانه ، اکثر لخته های پستانی سرطان نیستند ولی نوشته شده بود ، در پایین لوحه منفذ یک صندوق نامه ها بود . بترا با سپورت آم رابه صندوق انداخت . به بترا گفتم : تو میدانی که من زبیلی را خون آسودست میدارم . بگو از جان ما چه میخواهی تا انجام دهم .

- آیا زن باید انتظار یک لخته تا ببیند که این لخته بیشتر می شود یا خیر ؟
- خیر ، خطر در معطلی است . برای تدابیر و معالجه سرطان پستان ، تشخیص در مراحل اولیه و تدابیر عاجل اهمیت حیاتی دارد .

- آیا سرطانی ریه افزایش است ؟
- تعداد افرادیکه به سرطان مبتلا میشوند بیشتر است ، تعداد بیشتر افراد تا سن مسالی زندگی میکنند که سرطان بیشتر به سراغ آنها می آید ، هرچند ، سرعت

- این یک تجربه ساده می درد برای سرطان رحم است .
- این تجربه چگونه اجرا میشود ؟
- دکتر نمونه آنرا از آنجا میگیرد که سرطانی که در پستان است ، متناصب به عرضش اف سزایست می یابند .

- آیا امروزه تعداد بیشتر بیماران سرطانی تدابیر میشوند ؟
- بله ، از جمله سه تفکیک آنها معالجه میگردد و این روشها در حدود سالهای (۱۹۵۰) به این مرض صاف بودند ، مقایسه کرد ، این رقم را میتوان با تشخیص در مراحل اولیه و تدابیر عاجل به پیشینه فیهید تقابل داد .

- آیا در نقاط مختلف دنیا انواع شخص سرطان بیشتر از انواع دیگر آن وجود دارد ؟
- بله ، طپوشال ، سرطان پستان طپوشالیس در میان زنان جایان به ندرت وجود دارد ، در حالی که در ایالات متحده و برتانیه وقوع آن خیلی بیشتر است .

- آیا سرطانی که در پستان است ، مردان دنا رکی نیستند ؟
- بله ، سرطانی که در پستان است ، مردان دنا رکی نیستند . به آمیکایی ها بیشتر در معرض صاب شدن سرطان معده قرار دارند ، سرطانی های سرورگن در هند بیشتر معمول است .

چگونه میتوان کودک را از دچار شدن به سرطان محافظت نمود ؟
- پاکس این اطمینان که کودک بصورت منظم از طرف دکتر معاینه شود و او با شما خواهد گفت که در کدام مواقع معین باید کودک را مورد معاینه قرار داد . همچنین متوجه

بعضی از امراض تنهائید - (که لزوماً به فحوم نشانه سرطان نیست) که خطر احتمالی وقوع سرطان را در بردارند مانند خستگی مغز ، خونریزی و درد .
- کدام انواع سرطان کودکان را تعهد میداند ؟

- بیش از نصف و قلبی صبح را Leukemia شکل میدهد همچنان در جمله سرطان های کودکانه به آن مبتلا میشوند سرطان دماغ ، کلیه ، استخوان نیز شامل اند .

- آیا سرطانی ریه افزایش است ؟
- تعداد افرادیکه به سرطان مبتلا میشوند بیشتر است ، تعداد بیشتر افراد تا سن مسالی زندگی میکنند که سرطان بیشتر به سراغ آنها می آید ، هرچند ، سرعت

- این یک تجربه ساده می درد برای سرطان رحم است .
- این تجربه چگونه اجرا میشود ؟
- دکتر نمونه آنرا از آنجا میگیرد که سرطانی که در پستان است ، متناصب به عرضش اف سزایست می یابند .

- آیا امروزه تعداد بیشتر بیماران سرطانی تدابیر میشوند ؟
- بله ، از جمله سه تفکیک آنها معالجه میگردد و این روشها در حدود سالهای (۱۹۵۰) به این مرض صاف بودند ، مقایسه کرد ، این رقم را میتوان با تشخیص در مراحل اولیه و تدابیر عاجل به پیشینه فیهید تقابل داد .

- آیا در نقاط مختلف دنیا انواع شخص سرطان بیشتر از انواع دیگر آن وجود دارد ؟
- بله ، طپوشال ، سرطان پستان طپوشالیس در میان زنان جایان به ندرت وجود دارد ، در حالی که در ایالات متحده و برتانیه وقوع آن خیلی بیشتر است .

- آیا سرطانی که در پستان است ، مردان دنا رکی نیستند ؟
- بله ، سرطانی که در پستان است ، مردان دنا رکی نیستند . به آمیکایی ها بیشتر در معرض صاب شدن سرطان معده قرار دارند ، سرطانی های سرورگن در هند بیشتر معمول است .

پژوهشی های اجمن سرطان ایالات متحده

- اهداف پرگرام های تعلیمی چیست ؟

(الف) - منظور تحریک تمام افراد جهت اجرای معاینات منظم طبی بشمول معاینات سرطانی .
(ب) - آگاهی اجباری افراد از زنگال های خطر .

(ج) - وادار ساختن حتی آنها به این امر که به روش های جلوگیری عادت کنند .

(د) - آگاهی پرسونل طبی از آشنی روش های تشخیص و تدابیر سرطان .

- چرا اجرای معاینات طبی در هر سال توصیه میشود ؟

- بخاطر یک ممکنست سرطان را قبل از بروز امراض آن تشخیص کرد و نیز فرصت تدابیر عاجل در مراحل اولیه از دست نرود .

- چرا برگه «مرحله اولیه» تا کد میشود ؟

- بخاطر یک سرطان در صورتیکه قبل از رشد و انتشار آن به قسمت

های دیگر عضویت تشخیص گردد ، خیلی زیاد قابل معالجه است .

- بله ، هرچند ، حتی تعداد افرادیکه دچار سرطان میگردد ، متناسب به عرضش اف سزایست می یابند .

- آیا امروزه تعداد بیشتر بیماران سرطانی تدابیر میشوند ؟
- بله ، از جمله سه تفکیک آنها معالجه میگردد و این روشها در حدود سالهای (۱۹۵۰) به این مرض صاف بودند ، مقایسه کرد ، این رقم را میتوان با تشخیص در مراحل اولیه و تدابیر عاجل به پیشینه فیهید تقابل داد .

- آیا در نقاط مختلف دنیا انواع شخص سرطان بیشتر از انواع دیگر آن وجود دارد ؟
- بله ، طپوشال ، سرطان پستان طپوشالیس در میان زنان جایان به ندرت وجود دارد ، در حالی که در ایالات متحده و برتانیه وقوع آن خیلی بیشتر است .

- آیا سرطانی که در پستان است ، مردان دنا رکی نیستند ؟
- بله ، سرطانی که در پستان است ، مردان دنا رکی نیستند . به آمیکایی ها بیشتر در معرض صاب شدن سرطان معده قرار دارند ، سرطانی های سرورگن در هند بیشتر معمول است .

- آیا سرطانی که در پستان است ، مردان دنا رکی نیستند ؟
- بله ، سرطانی که در پستان است ، مردان دنا رکی نیستند . به آمیکایی ها بیشتر در معرض صاب شدن سرطان معده قرار دارند ، سرطانی های سرورگن در هند بیشتر معمول است .

میتوانید ملاحظه کنید عبارتند از : پارچه های سفید روی بابت های دهن ، پارچه های خشک ، ورقه ورقه و در دندان روی پوست ، خال های تخمیش کننده ، زخم یابدرد دندانها .

- هرگاه رباط صوتی بوسیله عمل جراحی برداشته شود ، ممکن است شخص دوباره بتواند حرف بزند ؟

- بله ، سخن زدن از طریق مری را معمولاً میتوان ظرف چند هفته به بیمار یاد داد . هوای فوری شده بخاطر تولید صوت همیشه از دهن میگردد به شکل کنترل شده ، بیرون میگردد . وسایل مکانیکی نیز برای اینکار در دسترس قرار دارد .

- چرا طیبانی که سرطان ریها حقه بانی تدابیر میکنند خطرناک اند ؟
- بخاطر یک تدابیر عاجل در مراحل اولیه از دست نرود .

- آیا سرطانی ریه افزایش است ؟
- تعداد افرادیکه به سرطان مبتلا میشوند بیشتر است ، تعداد بیشتر افراد تا سن مسالی زندگی میکنند که سرطان بیشتر به سراغ آنها می آید ، هرچند ، سرعت

- این یک تجربه ساده می درد برای سرطان رحم است .

- این تجربه چگونه اجرا میشود ؟
- دکتر نمونه آنرا از آنجا میگیرد که سرطانی که در پستان است ، متناصب به عرضش اف سزایست می یابند .

- آیا امروزه تعداد بیشتر بیماران سرطانی تدابیر میشوند ؟
- بله ، از جمله سه تفکیک آنها معالجه میگردد و این روشها در حدود سالهای (۱۹۵۰) به این مرض صاف بودند ، مقایسه کرد ، این رقم را میتوان با تشخیص در مراحل اولیه و تدابیر عاجل به پیشینه فیهید تقابل داد .

- آیا در نقاط مختلف دنیا انواع شخص سرطان بیشتر از انواع دیگر آن وجود دارد ؟
- بله ، طپوشال ، سرطان پستان طپوشالیس در میان زنان جایان به ندرت وجود دارد ، در حالی که در ایالات متحده و برتانیه وقوع آن خیلی بیشتر است .

- آیا سرطانی که در پستان است ، مردان دنا رکی نیستند ؟
- بله ، سرطانی که در پستان است ، مردان دنا رکی نیستند . به آمیکایی ها بیشتر در معرض صاب شدن سرطان معده قرار دارند ، سرطانی های سرورگن در هند بیشتر معمول است .

- آیا سرطانی که در پستان است ، مردان دنا رکی نیستند ؟
- بله ، سرطانی که در پستان است ، مردان دنا رکی نیستند . به آمیکایی ها بیشتر در معرض صاب شدن سرطان معده قرار دارند ، سرطانی های سرورگن در هند بیشتر معمول است .

زنی با هزار و یک نام

بقیه از صفحه (۶۲)

کانتست . . .

باشنیدن این مزده ، هر سه همدیگر را در آغوش کشیده می بوسند و نغمه های شادی شان گوش نلک را که میکند ، آزان به بعد فعالیت اتحاد دوگانه با این امر متوجه میشود که چگونه عمل نسبتاً

سارساک را میتوان تسخیر کرد ، در هر حال یک پای او لب گیر است و کانتست پای دیگر را خطا داد ، از قضا سارساک بی برای مردن هیچ جمله بی شان نمیدهد روز روز شادابتر میگردد و از هر دو خود هم بهره کفشی می برد ، ساهی اتحادیه هدر میرود ، زیرا با گذشتن هر روز سارساک مدعی میشود که (خود را چون سی ساله ها حتی بیشتر جوان می باید) ، با ادامه این وضعیت سارساک به بتول میگردد ، (متأسفانه که از همه صد یک حرف ساده لوح و نیم مرده برآمده نمی توانی ، ناگه کار را من بخرم ، میگردم تا او هر چه زودتر نه سرای دیگر بفرستم) ولی بتول موافقه نکرده ، جواب میدهد : ((خبر . . . نیرام از خدای ترسم ، تو کار او را بمن واگد امر من او را در میان بانوان خود با شحق لذت وصتی بخلکت میرسانم)) این گفتگو را در قصر

خده ، علعان و آشنه های شادون نهاد در دستا نمشود ، زانی را پیمان داشت ، از جانب سارساک - افندی روز بروز و نیرام در دسترس شد ، نه تعابسه بتول خانم اکتفا میکند ، بلکه خده ، خانم آشنه سز و رختشوی نیز در گوشه و کارا اتاقها در هلیزها مورد هجوم جدی بی قرار میگردد ، جنس بکر باحالی بر آشفته به بتول طعنه میزند که بی مرضه تو کار را طول میدهد و من ناگه بر اورا صوم ها خنه کم ، ولی بتول جواب میدهد که : دست را بخون کیف این پیرومرد

الوده نکن ، ارتش آنرا ندارد ، این خوبی عمل ترا جلیات خواهند خواند ، من تجربه دارم ، میدانم که امانت اوقفت در روزهای پلان زندگی دچسار چنین حالتی میشوند ، بیش چیزی نمائند ، هفتم دندان روی چکر بگزار . . .

عاقبت آنچه بتول خانم بشنید میگردد ، قرار رسید یکسب نزدیکی های صبح سارساک معدی جان - بانوان بتول خانم ، تکان تکان خورده ، من و هن کرد و در همان حالت از نعمت جان محروم شد ، در لحظاتی که جنس بکر این آخین لذت را لحظاتی زندگی را طی میکند ، جنس بکر از دست مرد نیمه بازاتاق خواب ، این تسول می پرسید : ((مرد ؟ کارش تمام شد ؟ یا نه ؟ برای کک وارد شوم ؟ ختم شد ؟ خواهد مرد ؟ . . .

حالا که آقای من ، آنروی ورق چیز دیگری بود ، مانزد یگان اوجیهان را بد رستی میدانم ، سارساک معدی واقعاً دیگر چیزی در سلطنت داشت ، چه همه ایکه میگفت تمام ثروت اصلی اش در آن جاداشته و در بانک نگهداری میشود ، خالی بود ، اینک در همان قصری که آن اقامت داشتند ، چیزی دیگری در همان نبود ، اگر بتول قیلا آگاه میشد که سارساک معدی را پیش واقعاً عه کشیده ، دیگر منتظر اوئی شد ، به راه خود میرفت ، در حالیکه هیچساره معدی ، سخاوت آخین روزهای مرش با خوشبختی تمام با د بهمن جهت جمعه صدقاری خاندا می نوی نوی راه بانک سپرد ، مرحوس بتول را هم دست میداشت و هم این زن دمازی از روزگار اهر آورده بود ، که باید در داستانها بنویسند ، در دل تصمیم گرفت : ((ورق با این زن بانی میگردم که بعد از مرگ من ، تا زنده است فراموش نکند ، اگر بتوانم چنین بانی را به روز بزنم ، انجام دهم ، مرا هرگز نماندستی - فتاح پاشا زاده معدی بی نگین)) ، یگانه ارشده اش که قصر انسانی او بود ، آنرا هم تسخیر کرد ، بتول

میتوانید ملاحظه کنید عبارتند از : پارچه های سفید روی بابت های دهن ، پارچه های خشک ، ورقه ورقه و در دندان روی پوست ، خال های تخمیش کننده ، زخم یابدرد دندانها .

- هرگاه رباط صوتی بوسیله عمل جراحی برداشته شود ، ممکن است شخص دوباره بتواند حرف بزند ؟

- بله ، سخن زدن از طریق مری را معمولاً میتوان ظرف چند هفته به بیمار یاد داد . هوای فوری شده بخاطر تولید صوت همیشه از دهن میگردد به شکل کنترل شده ، بیرون میگردد . وسایل مکانیکی نیز برای اینکار در دسترس قرار دارد .

- چرا طیبانی که سرطان ریها حقه بانی تدابیر میکنند خطرناک اند ؟
- بخاطر یک تدابیر عاجل در مراحل اولیه از دست نرود .

- آیا سرطانی ریه افزایش است ؟
- تعداد افرادیکه به سرطان مبتلا میشوند بیشتر است ، تعداد بیشتر افراد تا سن مسالی زندگی میکنند که سرطان بیشتر به سراغ آنها می آید ، هرچند ، سرعت

بقیه در صفحه (۶۲)

آیا میتوانیم از سرطان

وقوع اکثر انواع سرطان ها تا حدود زیادی ثابت مانده است .
- بله ، هرچند ، حتی تعداد افرادیکه دچار سرطان میگردد ، متناسب به عرضش اف سزایست می یابند .
- آیا امروزه تعداد بیشتر بیماران سرطانی تدابیر میشوند ؟
- بله ، از جمله سه تفکیک آنها معالجه میگردد و این روشها در حدود سالهای (۱۹۵۰) به این مرض صاف بودند ، مقایسه کرد ، این رقم را میتوان با تشخیص در مراحل اولیه و تدابیر عاجل به پیشینه فیهید تقابل داد .
- آیا در نقاط مختلف دنیا انواع شخص سرطان بیشتر از انواع دیگر آن وجود دارد ؟
- بله ، طپوشال ، سرطان پستان طپوشالیس در میان زنان جایان به ندرت وجود دارد ، در حالی که در ایالات متحده و برتانیه وقوع آن خیلی بیشتر است .
- آیا سرطانی که در پستان است ، مردان دنا رکی نیستند ؟
- بله ، سرطانی که در پستان است ، مردان دنا رکی نیستند . به آمیکایی ها بیشتر در معرض صاب شدن سرطان معده قرار دارند ، سرطانی های سرورگن در هند بیشتر معمول است .

سباوون و کودگان

کودگان عزیز !
 بدینوسیله برای همه تنان
 موده می دهم که مجله سباوون
 از همین شماره به بعد ((سباوون
 کودگان)) را نیز به منظور فراهم
 آوری خاطر شما به نشر می رساند
 که کار سود مند و ستودنی ایست
 مبنی بر بذل توجه به نسل باننده
 شما. شما که سر از همین شماره
 بجایی در سباوون یافتید ، پس
 بکوشید مجله را در وقت زمانش
 بدست آرید و سباوون خودتان را
 با دقت کامل مطالعه نمایید .

همچنان یادآوری شوم که برای
 صفحه تان بنویسید و بیاورید
 و مطالب آفرینش تان را به
 ادرس ما ارسال دارید .
 درین صفحه مطالبی نه در
 باره شما ، بلکه از شما و برای
 شما به نشر می رسد .
 آرزو مند هستم ، مقصدی صفحه
 را در تهیه و فغانندی هر چه بیشتر
 آن با مطالب ، نقاشی ، رسامی ،
 کارتون و همچنان نظریات
 و مشاهدات سالم و به درد بخور
 تان یاری رسانید .

قازها و قوها

ترجمه: نرگس

بود نبود یک مرد و یک زن بود
 انها یک دختر و یک پسر داشتند .
 مادر به دخترش گفت : من
 ویدرت برای کاری روم ، تو مواظب
 برادرت باش ! از حویلی دور سرو
 و هوشیار و عاقل باش ! مادر بازگشت
 برایت دستمال سرمی خریدم
 پدر و مادر یکجا رفتند اما دخترک
 فراموش کرد که والدین اس به او
 چه امر نموده بودند . برادر خود را
 بالای سبزه هازیر کلکین نشانده
 و خودش دوید ، دوید به کوچه
 رفت .

قازها و قوها پرواز نمود ، پسرک
 را گرفته او را بالای بالهای شمان
 با خود بردند . زمانیکه دخترک
 به خانه بازگشت ، دید که برادرش
 نیست . وارخا شده ، این
 طرف و آن طرف دوید . اما از برادرش
 اثری نبود . دخترک برادرش را -
 صدا زد ولی جوابی نشنید و به گریه
 شروع نمود . زیرا امید آنست که چه
 نوع جزا را والدین اش به او خوا -
 هند داد .

بطرف مزرعه دوید و دید
 که قازها و قوها از دره پرواز
 و بزود ترین فرصت عقب جنگلهایی
 انبوه غایب می شوند .
 در همین لحظه درک نمود
 که آنها برادرش را با خود برده اند .
 از زمان های قدیم در سار
 قازها و قوها حکایت میکردند که انها
 اطفال خود را در زدی نمود با خود
 می برند . دخترک تصمیم گرفت
 تا انها را تعقیب کند . بنا شروع
 کرد به دویدن در راه دید که
 تنور ایستاده است .

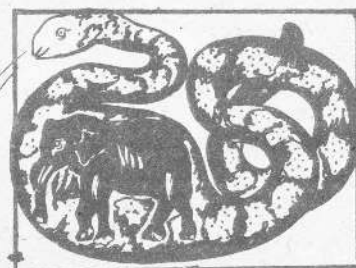
- تنورک ، تنورک ! بگو
 قازها و قوها که چرا پرواز نمودند ؟
 تنور گفت : اگر بولانی سوخته
 از آرد جو در را بخوری ، برایت
 میگویم .
 - دخترک گفت : او هو بولانی
 از آرد جو در سوخته را کی خورده
 است ؟ من بولانی از آرد گندم
 را در خانه با باجانم نمی خورم .
 تنور به او نگفت که آنها به کجا
 پرواز کردند . دخترک به دویدن

بوامارچی دیو پهل دهمولوسه
 حال کی و هغه وخت می د -
 شرانو دیو هیدل و لولپاره دیو گه
 رسم کره باید هغوی تسه
 توضحات و کمر ل شی
 دویم انصوری داس و
 شرانو پهل چی دیو دسار
 خلاصه یاترین گیده بوخواییز دم
 اوخیل تول حواس باید جغرافیسی ،
 تاریخ حساب اود زین گرامر اود ستور
 ته وارم .



په کتاب کی راغلی و: دیسوا
 ماران خهل ینکار همداسی سلامت
 بی له دی چی هی توی ترستوی
 تهری . وروسته بیاتش کولی چی
 له خایه و خویبزی . اووه شپز
 هاشتی ترخوی هغه هضمبزی
 کرا و خوب کوی .
 دای چی ولستل ، بیاسی
 نود هغه شه په هگه چی
 په منگله کی پیچبزی په گلسی
 دول فکر وکر . وروسته می پنسل
 را و اخست اوخیله هلموئی انصور
 وکیسی . زمانو پهل انصور
 په دی دول و .

خپله شاهکاری شرانوتسه
 ضوده اوختکه می وکره چی
 تاسو یعنی دایزی ؟
 جواب می راکی : خو ، خولی هلمد
 خلك وپرویی ؟
 زمانو پهل خولی ته وه ، سو



چپرسی شهرزاده

شوی و دیو بوامار انصوری تهر
 استرگو شوی پهنو جوان بانده می
 اخوله لگولی وه . هغه انصور
 داس و .

هغه وخت چی شپز کلن دم د
 واتمی کسویه نوم کتاب کی می
 چی دپراخ جنگل به هگله لیکل



من رفت و بطرف شام نزد يك ميشد
 د فمتا ديد كه يك خانه
 چوبي كهنه بايايه هاي نازك
 و يك كلكين كه يك طرف، د يگر
 طرف شوروي خورده ايستاد ه است.
 د رخانه جاد و گريسر نشسته
 و با سيب هاي نقره ي بازي ميكرد.
 د خترك د رخانه داخل شد
 و گت :
 سلام ماد ركلان !
 سلام د خترك، چرا اينجا
 آمده اي ؟

ادامه داد د رجاى د بلد گه
 د رخت سيب ايستاده است.
 د رخت سيب د رختك سيب
 بگو قازها و قوها به كجا پرواز نمودند ؟
 - بعد سيب و خشي مرا بخور
 من به تو ميگويم .
 - د خترك گت : د رخانه
 يد ركلان سيب باغ راني خوردم .
 لذا د رخت سيب اورا كمك نكرده
 رنگت كه آنها به كجا پرواز نمودند
 د خترك به جستجو ادامه داد و
 بعد رايى كه در ان شير ترش جر-
 يان داشت رسيد .

من از باها و نعرها گد شتم
 و بياهن خود را تر نموده ام . آمدم
 تا اينجا خود را گم كتم ،
 بنشين هرجايى كه دلست
 ميخواهد .
 جاد و گريسيك دوك رابه او
 داده و خود از خانه بيرون شده .
 د خترك به تا بيدن سرد و ز شروع
 نمود . د فمتا از زير اجاق موشكي
 دويد و به د خترك گت :
 - د خترك د خترك!
 شير بروج رابه من بده من دعوي.

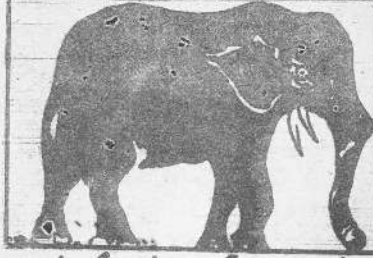
- د خترك به د ربا گت :
 د ربا گت ، د ربا گت آيا ندیده اي
 كه قازها و قوها به كجا پرواز
 نمودند ؟
 - براي تو خواهم گت د ر صورتى
 كه از شير ترش من بنوشى .
 د خترك گت : من د رخانه
 با بايم قيقاق راني خورم ، شير
 ترش تو را كى خورده است ؟
 د خترك مدت مدتي ديدي بالاي
 مزه و جنگل دويد . روزگوتاه شده .

بتوك موضوع مهم را ميگويم ، د خترك
 رنج رابه اوداد و موشك گت :
 جاد و گريست تا حتم را گم گت
 و او تراى شويده و بعد ادرت
 داخل نموده ، كباب ميكند و ميخورد ،
 د خترك بدون حرکت نشسته و گريه
 ميكرد . موشك به او گت و انتظار
 مكش و برادرت را بگيرد من موش
 تودوك را گرفته ، سره و زيبى تا بسم
 د خترك برادرت را گرفته و فراتر رود
 جاد و گريه كلكين . آمده و پرسيد
 د خترك اى تا بى يانه؟ موشك

جواب ميداد : من تا بى ، ماد ركلان !
 جاد و گري حتم را گم و داغ نمود
 آمد تا د خترك را با خود بد اينجا
 بيورد . ديد كه د رخانه هيچكس
 نيست . جاد و گريس ياد كشيده . قازها
 قوها عقب د خترك پريد كه طفلك
 را در پشت من برد . د خترك بسا
 برادرش تا د رايى كه در ان شير
 ترش روان بود ، دويد ، ديد كه
 قازها و قوها عقب آنها پرواز اند .
 د خترك به د ربا گت :
 د ربا گت عزيز من ، ما را اينهان كن !
 بقيه د ر صفحه (٧٤)

دي . داسي فكري كوي چي دا موضوع
 د دي سببند شوي د همنوي به
 هلكه به باور پيدا كرم .
 هرگه من چي لهمنوي خشه
 كرم چوي لزشه رضاه به نظر
 رافلي دي پيدا كوي او خيل لومر ني
 انكوروي و بنودلي دي خورگورم
 چي رشتار شاسوي و پاندي -
 خلاصه زي اوگه نه ؟ خواهه هم
 د معمول به شير زمايه خواب كي -
 رانتوتق دي : ((داخولر ده)) هغه
 وخت گم نه ديواله مارا نوشه -
 خيري كوي اوته من ديكروالاس
 نه خورلي بنگل اوته له ستور و
 خشه همان من چي د گلف
 بروج ، سياست او دويل دولشمانو
 به هلكه و بنوشه هغه . هم له دي
 امله چي له بومعقول سري سره
 من اشناي پيدا كوي د پيرزيات
 خويش شوي دي .

چه راني هم لهه خدمت راتسه
 و كم . ان من شوي به بونظر
 سره د اينزونا خشه د چين تپير
 و كرم . كه سوي نشين به زره كي
 لالهانده شوي وي جغرافيه و سره من له
 پير نژدي خشه ليد لس
 له همدى لري خشه ده چي
 زه په خيل ژوندكي له پيروشو
 خلكوسره سروكار لرم . له پيروشانو
 سره من ژوندكي دي او همنوي
 له پير نژدي خشه ليد لس



اوه دي توك من داندي كوي له
 چكلن كار خشه چارچاپيره خط
 را و كيو د اوله دي نه چي لسوي ي
 نقاشي من د همنوي خويشه شوي نه وه
 خوابدي شوم . فتمان ، كه همنوي
 وي . هيكله په شه نه پوهي سري
 او پوهانوي هم ستره كوونكي ده
 چي تل همداسي همنوي نه توضيحا
 و كوي .
 ميوه شوم چي خانه بهل كار
 پيدا كرم ، هغه داوي لوشم او
 پهلوق زده كرم . واي اوگه نه چي
 تراوسه پوري من تولى دنيا نه
 اولوتق كوي دي . اورنهار شينا



معمولاً مراحل اولیه سرطان با درد همراه نیست، درد در مراحل بعدی که امکان تدابیر کمتر میسر است، ظاهر میگردد. پس حتی اگر احساس بیماری هم نمیکند، معاینات منظم طبی را فراموش نکنند.

آیا اشعه میتواند موجب سرطان گردد؟

بلی، ولی نه زمانیکه از اشعه بصورت درست درموارد طبی و ستوما نولوژی استفاده گردد. اشعه اکس و اشکال دیگر تشعشع زمانی خطرناک است که از طرف پروستات غیر مسلکی یا ناوارد مورد استفاده قرار گیرد. قرار گرفتن بیش از حد در برابر اشعه ایکس یا مسولت فیزی انرژی اتوی میتواند در سرطان بخصوص شکم Leukmia کمک کند.

آیا اشخاصی وجود دارند که از ابتلا به سرطان معافیت داشته باشند؟

تخمیر، سرطان مرزی رانسی شناسد. این مرزها چه ملی، چه نژادی هم باشد. سرطان انسانان مربوط به هر گروه استیک و رنگ را مورد مطالعه قرار میدهد. هر چند برخی از این گروههاک یا نژاد در مقابل اشکال مشخص سرطان حساس اند.

سرطان چگونه تشخیص میشود؟

داکتور چگونه میتواند به شما بگوید که دچار سرطان هستید؟

از طریق اجزای معاینات اندروتناری و تاریخچه بیماری و معاینه فیزیکی توأم با بیوپسی (Biopsy).

بایوپسی چیست؟

بایوپسی عبارتست از گرفتن نمونه کوچکی نسج که از طرف پاتالوجست لاکتر متخصص این رشته، تحت میکروسکوپ معاینه میشود.

آیا متخصص امراض سرطانی بگانه دکیمت که قادر است در جریان معاینات صبی شما بگوید که ممکنست سرطان داشته باشید؟

تخمیر، هر لاکتر در تشخیص سرطان تعلیمات اساسی را فرا گرفته است. همپتان او از طبقه ژورنال ها و نشریات که از طرف انجمن های طبی و انجمن سرطان ایالات متحده به نشر میرسد، از آخرین انکشافات پیرامون سرطان آگاهی دارد.

پس معاینات مکل را در کجا اجرا کنم؟

این معاینات را میتوان در مطب یا اکثر بیمارک صبی محل، مانند شفاخانه یا کلینیک انجام داد. در صورتیکه داکتر خانواده کی نداشته باشید، از انجمن طبی محل کمک بخواهید.

دینک معاینه مکل معمولاً چه چیزها شامل اند؟

الف) صاحبه طبی.

ب) معاینه منظمی بدن همراه با معاینه قلب، مجاری خونی ریه ها، دهن، بینی، گوش ها چشمها، گلو، امعاء و استامی، اعضای تناسلی و ستانها.

ج) معاینات خون، ادرار و حجرات رحم و امعاء دیگر. صحت در صورتیکه داکتر از ن بداند، اجزای پروکتوسکوپیدو سکوپک Proctosigmoidoscopic یا معاینات اکسیرز.

پروکتو Procto چیست؟

پروکتو عبارتست از معاینه امعاء مستقیم و ناحیه های تحتانی آن. لاکتر وسیله تنوب روشن که پروکتوسکوپیدو سکوپک یا میشود این ناحیه ها را مشاهده میکند. چرا پروکتو اینقدر مهم است؟

نیز ادرار حدود ۷۵ درصد سرطان های کولون و امعاء مستقیم را بدین ترتیب تشخیص

تدابیر عاجل

سرطان را چگونه، معالجه میکنند؟

سرطان را با برداشتن ناحیه سرطانی یا از رات سرطانی معالجه میکنند. طوریست که در سرطان پستان جراح ناحیه سرطانی را بر میدارد. در برخی از اشکال سرطانی ادویه های مختلفی برای انبهن بردن حجرات سرطانی تجهیز میگردد.

آیا معالجه با تشعشع در تمام انواع سرطان ها موثر است؟

تخمیر، نتایج تدابیر به نوع و محل ناحیه سرطانی و مقدار تشعشع که میتواند طور مناسب از آن استفاده شود، وابسته است. آیا معالجه با تشعشع محفوظ است؟

بلی، هنگامیکه توسط داکتری که دین رشته تخصص داشته باشد، مورد استفاده قرار گیرد. این داکتر را رادیوتراپیست میگویند.

ایمژوتوب رادیواکتیف چیست؟

ایمژوتوب (برادر) کیمیاوی هر

شده باشند و از این تسهیلات استفاده میسر میگردد. معاینات معجزهناشده.

آیا تمام مواد کیمیاوی که میتوانند سرطان را تخمیر نمایند برای تدابیر موثر اند؟

تخمیر اکثر مواد کیمیاوی نسج سرطانی را تخمیر خواهد کرد ولی بسیاری آنها حجرات نورمال را نیز تخمیر خواهند کرد. بعضی مواد کیمیاوی حجرات سرطانی نسبت به حجرات سالم بیشتر تخمیر میکنند. این مواد موجب کاهش درد گردیده و زندگی بیمار را حتی برای سالها طولانی تر میسازد.

آیا ممکنست رشد سرطان را کاهش یا متوقف داد حتی اگر در بعضی موارد معالجه غیر ممکن باشد؟

بلی.

درباره ((واکسین)) سرطان چه ؟

ممکنست روزی از اینروزی معض از

آیا میتوان سرطان...

گرفته میشوند. این انواع سرطان ها در صورتیکه در مراحل اولیه تشخیص شوند و تحت تدابیر عاجل قرار گیرند، خیلی زیاد قابل معالجه اند.

نشانه های خطر (زنگال های خطر) سرطان چه فصولی را رایج میکند؟

علامت واعراضی که نشاندهند سرطان اند، هفت میرسد. بعد از ظهور زنگال تا چه مدتی باید به داکتر مراجعه کنیم؟

انتظار را نباید روا داشت. در صورتیکه شبیهت شود سرطان نیست، آرامش خاطر پیدا خواهید کرد.

آیا درد زنگال اولیه خطر سرطان است؟

تخمیر، معمولاً دردیکی از اعضا بعد از سرطان محسوب میگردد. سرطان چگونه معالجه میشود؟ آیا سرطان معالجه میشود؟

بیش از (۱۰۰۰۰۰) آمیکایی های که تا امروز زندگی میکنند ثبوت این مدناست که سرطان را میتوان معالجه کرد. سرطان را بوسیله جراحی و تشعشع یا صرف تشعشع و کیموتراپی (تدابیر مسامکات کیمیاوی) معالجه میکنند.

عوامل مهمی که در معالجه سرطان نقش دارند کدام هاند؟

تشخیص در مراحل اولیه و عنصر خاص است. مانند دیابت، آهن، لیویدین و غیره. ایمژوتوب رادیواکتیف اشعه انرژی مشابه به اشعه اکس را از خود خارج میسازد. بعضی از اشعه ها قادر اند حجرات سرطانی را تخمیر نمایند.

هورمون چیست؟

هورمون ماده کیمیاوی است که توسط غدوات تولید شده و با این فعالیت اعضای دیگر تاثير دارد. بعضی از هورمون ها را میتوان بصورت صنوعی تولید کرد.

آیا هورمون ها میتوان سرطان را معالجه کرد؟

تخمیر، ولی معالجه با بعضی هورمون ها ممکنست زندگی بیمار را طولانی تر بسازد و در برخی بیماران موجب کاهش درد گرداند و قیاح سرطان پیشرفته پستان یا پروستات. آیا سرطان را میتوان در هر شفاخانه بصورت مؤثر تدابیر کرد؟

تخمیر، شفاخانه بایست اطاق عملیات داشته باشد و نیز لابراتواری با خاطر اجزای معاینات میکروسکوپی و تشخیص نسج و نیز تجهیزات اکسیرز برای تشخیص و تدابیر سرطان مناسب است. دسترسی کامل داشته باشد. علائم این شفاخانه باید با داکتور آنیکه بهمین منظور تربیه

باین اشعنان که تمام افراد معاینات صبی سالانه را بشمول معاینات سرطانی اجرا نمایند و با ظهور زنگال های خطر سرطان عمل نمایند.

سرطان در مردان

آیا مردان بیشتر از زنان در اثر بیماری سرطان می مردند؟

مردان در حدود نسبت ۵۵ بر ۴۵.

آیا میدانم که چرا اینطور است؟

سری که برای انجمن سرطان امپکا بصورت گرفته نشاندهنده آن است که مردان کثرتی معاینات صبی می پردازند، بصورت اگر احساس سلامتی کنند. ملاتوا صورت مرگ ناشی از سرطان به بین مردان غالباً به سرقت میاید. هیچک با الیورود، زنان به زنگال های خطر توجه بیشتری میدول میدارند و سرطان بیشتر در زنان در ناحیه های مانند رحم و پستان حمله میکند که دسترسی بیشتر برای تشخیص و تدابیر آن وجود دارد.

چرا مردان مانند زنان بصورت منظم به معاینات صبی نمی پردازند؟

برخی آنها ((کارمندان)) حساب میکنند که وقت کم آن میشود. علت هر چه باشد، عدم اجزای معاینات منظم منجر به مرگ های ناگهنگام میان مردان گردیده است.

سرطان های خیلی معمول در مردان کدام اند؟

سرطان سر و گردن، پوست جهاز هضمی ریه، بیشتر از همه پنجم تمام سرطان های مردان را تشکیل میدهد.

سرطان در زنان

اشکال خیلی معمول سرطان در زنان کدام اند؟

سرطان پستان، امعاء مستقیم و پوست از جمله سه چارم تمام سرطان ها در زنان محسوب میگردد.

هرزنی چگونه میتواند خودش را از ابتلا به سرطان پستان محفوظ نگاهدارد؟

بعضوان بخشی از معاینات صبی سالانه، بایست پستانها از طرف داکتر معاینه شود. بایست همپتان روش مناسب متن پستانهایش را بیاموزد. برای معاینه خودی پستانهایش ماه یکبار در منزل از این روش استفاده کند.

بنیه در صفحه (۱۲)



درمنا فال گزینیم

متولدین ماه حمل :

د شواری هامیگرد . شکیبایی خوب یک قعه شریک وگفتنی است که میتوان انرا تمام عمر قعه کرد . شما قدرت بزرگی برای اندیشیدن دارید و خویست که استعداد خود را آزمایش می کنید . اینکه گاهی اندوهگین میشوید ، قابل تشویش نیست ورنه مشکل است از ز ش خوشی را بدانیید .

متولدین ماه میزان :

بهار یک بنجره است به سوی یک باغ . شما این بنجره راه سوی زنده گی باز کرده اید . خوب کرده اید . هرگز از محبت و مهریاتس نسبت به دیگران پشیمان نمیشوید . همینکه قادر شدید حسابت و بد بینی را از خود دور کنید . کار بزرگی کرده اید ، اصلاً مثل اینکه با بلیدی مهاجرت کرده باشید و فاتح این جنگ باشید .

متولدین ماه ثور :

برای زنده گی کردن ، هر خانه بی زیاست ، و اما باید بدانید که شما اید پال های عالی دارید و آنرا عملی کنید . دیدار تازه برایتان ارزشمند است . این دوستانی را که در محیط خود یافته اید از خود مرزحانیید .

متولدین ماه عقرب :

دل به تماشای خوشی های دیگران داشتن از روی بزرگی هر انسان بزرگی است . بلی در اطراف زنده گی شمارنج و فقر زیاد است اما همیشه شما یک قلب را از روند میسازید و یک دست را می گیرید و وظیفه خود را انجام داده اید خاموشی شما است . دیدار عاشقانه را رد نکنید و خود خواه نباشید .

زادین ماه جوزا :

هر انسان مثل شما از رویش گیاه و برگها دلشاد میشود . شما احساس عالی دارید که از مردن انسان رنج می برید . سعی کنید عمواره مثل اینکه هم اکنون به خدمت انسان های نیازمندی شتابید در خدمت همنوعان باشید . خوشبختی چیزی جز همان بدیده ها نیست که شمارا دلشاد میسازد .

متولدین ماه قوس :

برنده های خوشخوان راه کرد دست دارد اما کمتر کسانی حاضر میشوند این برنده ها را در قفس نگاه دارند . لطفاً همین حالا این برنده ها را از قفس رها سازید . امیدواری شما نسبت به آینده معقول و به جاست . آینده شما بسیار خوشبخت است و سعی کنید با د شواری های زنده گی و مبارزه کنید .

متولدین ماه سرطان :

شما خنک طبیعت استید ، اما دل تان می خواهد دیگران با شما برخورد مهربان داشته باشد اما فراموش کرده اید که این انتظار را آنها نیز از شما دارند ، خویست که زود ، زود متوجه اشتباهات تان میشوید اما باید اشتباهات را جبران کنید نه تکرار .

متولدین ماه جدی :

باتوانایی که دارید میتوانید دل های نامهربان را رام سازید . سعی نکنید شما هم با اطرافیان تان خشونت داشته باشید خشونت آنها ناشی از برخورد زشت خود شماست . بروید و یکبار دست صمیمیت را دراز کنید . در این ماه تصمیم به نامزدی دارید ، مبارک است .

متولدین ماه اسد :

در دل تان امید های بزرگی دارید . انسان به اندازه امید ی زنده گی مینماید که دارد . تشویش و رنج را از خود دور کنید و بخاطر زنده گی کردن راه زنده گی را پیدا کنید . دیدارهای تازه در زندگی شما نقش خاصی خواهند داشت ، سعی کنید بسیار سخت گیر نباشید .

متولدین ماه دلو :

سحر خیزی در روزهای بهار برای شما نشاط و استواری میبخشد . در معامله هایی که پیشرو دارید وقت کنید ، ممکن کوچکترین اشتباه شما باعث زیان های جبران ناپذیر شود . دل تان می خواهد بایک از دوستان قدیمی خود ملاقات کنید بهتر است عجله کنید .

متولدین ماه سنبله :

آرامش خود را حفظ کنید . کارهای زنده گی چیزی نیست که بدون همه و شرف و فواید سر برسد شما باید با جنجال های زنده گی عادت کنید و تحمل زیاد داشته باشید ، چرا از خود راضی استید ، دوست منتظر تان را بیشتر منتظر نسازید به سوی او بروید .

متولدین ماه حوت :

تصمیم شما برای ترک گفتن خانه زنده نه معقول نیست . بهتر است در فکر ثبات زنده گی و تفکر خود باشید . دل بستگی های زیادی به خانواده دارید که خوب است . به صحت تان توجه زیاد داشته باشید . زود خشمگین شدن به زیان شماست .

از بوجی خنده...

بقیه از صفحه (۲۰)

سرطان ناشی از نوارها اطلاع دادی و با معرفی پرونیس... گرانمایه غضنفر، کشورما ربابا امریکا مقایسه کردی، عدم از طرح سوا این بود که بیستم درین روزها چی کشف های تازه داری؟

— معرفی (کودک پنج ساله انسانی که در فاکولته درس میخواند) چاپ شد.

حالا بایک مختص جوان در بوهندتون عوایی و چند دانشمند بر افتخار طب در تماس شدیم و هم صاحبی مفصلی با تعدادی از طنز نویس های برجسته کشور انجام داده ام که عنقریب چاپ خواهد شد.

— یک گپ که، همان که تکیه کلام طنزهای شماست، ایادلت نمیخواهد درباره همکار هایت در مجله سیاوون باز هم طنز بنویسی، اگر میخواهی درباره کی؟

— درباره خودت.

— چرا اینقدر کوفتی استی مگر من چیزی خاصی نام که مورد توجه طنز شما باشد؟

— والله، شما هم راست میگویید، نی بابا چیزی ندانم.

— خوب، ظاهر ایوبی، کوتاه بگو که تو دکتر میشی یا ژورنالیست طنز نویس؟

— هر دویش.

— یعنی که دو تریبوزه به یک دست میگیری؟

— نی، دو تریبوزه به دو دست میگیرم، به خاطر این که خداوند بزرگ با دادن دو دست این نعمت را ارزانی داشته اند.

— در مورد رابطه طب با نرهای عفتگانه، حرف قایل ترییدی ندانم، هر انسان میتواند عنرمند نیز باشد.

باز هم آیا نگرانی کی که این دو بخش کار، داری سیلین های جدا از هم اند.

— ظاهراً همینطور به نظر میرسد، اما اگر وقت شود رابطه های ضروری بین طب و هنر موجود است.

اگرچه در کتابها، گپ های زیاد وجود دارد که ضرورت هنر و ژورنالیزم را در طب به اثبات میرساند، اما کوتاه برایت میگویم که همین حالا در کشورهای که پیشرفته با استفاده از موسیقی بیماری های جسمی و روحی را تداوی میکند.

با استفاده از نقاشی، روان انسان هارا میشکافند و به کمک ژورنالیزم و ادبیات، صحت عامه کشور های شانراستدعی میکنند. و شما این حرف را فراموش نکنید که این همه علاقه مندی به ادبیات و ژورنالیزم، شاید به خاطر خدمت به آینده های طب است کشور ما باشد.

مسئله مقدس طب است و مسک بسیار وسیع و بسیار پرهیاست و طب معالجوی (که شما انرا داکتر میگویید) صرف یک بخش است.

— قبول، اینرا بگو که تا چسی وقت با سیاوون همکاری ات را درام میدی تا ما به این درجه علاقه مندی به این مجله جقدر است؟

— تا وقتی که من و سیاوون و

جود دارم.

— یگان کلانکارمایت رادری این روزها در نشریه اخبار هفته می بینم اینرا بگو که خودت چسی معجزه داری که خواننده های گرامی، هم در مجله هم در اخبار به کار عایت زیاد علاقه میکنند؟

— هیچ، این همه صحبت های مردم ما، صرف نتیجه بزرگواری و لطف بی پایان خودشان است، ورنه، من ادم حقیر و فقیر سرا با تقصیر، هیچ کاره نیستم.

— شما شاکسته نفسی کنید افتاب به در انگشت بهمان نمیشود.

— نی جدی میگویم، با او شید من چیزی نیستم.

— اگر واقعاً اینطور است پس این همه سوالهای من بیجا بود، من نکر کردم با آله مستعدی رو برو هستم.

— شما ربه نکر خودتان میگدام دلناتن با یسکل تان ولی من اندر همه یون لطف و محبت مردم بزرگ ما استم که اگر کوهی از هسقی باشم، باز هم در برابر بزرگواری احترام و مهربانی که از جانب مردم عزیز خود دیده ام، ذره ی بی نی نیستم. به ایمن خاخرنم سرا! با تقصیر، تقصیری

تقصیر.

— راستی، در صفحه سیاوون خند هفته اخبار، هم خودت استی و هم ریسمان شیر افاتیونی حالا اینرا بگو که شیر افاتیونی کیست؟

— جای که کلانکار باشد شیر افاتیونی را میبراست منتها انشانی کم که او کیست.

— نکند که او سایه تان باشد.

— شاید بخود هم اشتباهی هستم.

— تا حال چند طنز نوشته کرده باشید؟

— یگان ۲۰۰ پارچه.

— ثمره چند سال؟

— تقریباً یازده سال.

— خوب محترم ظاهر ایوبی محصل صنف ششم فاکولته طب معالجوی انستیتوت طب کابل و ژورنالیست مجله سیاوون، ازین که حاضر شدید به سوالات ما جواب ارایه کردید از شما تشکر.

— از شما هم تشکر که برایم وقت دادید که در این بزرگم اشتراک کم و گپ های خوش درام بگیرم.

— کدام بزرگم.

— اوه بیخشین، صاحبی.

— بلی، فکرتان را بگیرم.

— کدام اعنگه فرمایش ندیدم.

زنی با هزار و یک نام

تعلق بگیرد. اینجهت صبح شی که بتول و جنس بکر قصد خفه کردن او را داشتند و کمال ناسخه را فرخواندند و صیت نامه خود را تحسیر داشتند. نشر به این صیت نامه جمع صد گزاری امانت در بانک ربابا مستحاشی به بتول صیت کرده و قصر را هم به مرسه خیره اهدا کرده بود، هرگز تصور میکرد در جمعه موعود به ارض میلیونها جواهر و طلا آلات نگهدار می شود.

حالا که مرحوم مدتی بی جمعه راپرانینه و در میان پنه یی نی دلایان فو العاده مستعمل، گفته واز کار رفته را، جای ساخته بود، مرحومی به وکیل که در آل بیماری کنار او حاضر شده بود، می گفته که در زندگی فقط دو چیز از من بجا خواهند ماند یکی این قصر و دیگری هم جمعه ایست که شروت خانوادگی مادر آن نگهدار می شود، سارساک بدینگونه در دل سل فصل میکند که چون شاهرا قصر ارزش چندان نداشته باید بموسه خیره وقف گردد، ولی جمعه از نشر شهرت آن به بتول برسد تا او هایل ترتیب این زن انتقام گرفته باشد و بتول با دیدن محتوی جمعه بی بهره مقصود شوخ مرحوم این بوده که تو مرا مثل این نی از پوست و گوشت جدا و فرسوده کردی. و بعد همیشه او را بخاطر بیایرد ۰۰۰ غلت اینک آخرین روزهای زندگی من را با سر حالی و شادایی سپری کرد، همین و نهایت تعانی از طنز پروژه انتقام بوده است. همیشه در نشر می آورد که بعد از مرگش چه واقع خواهد شد ۰۰۰ شاه هنوز بدن او سرد نشده بتول و عاشق چه شاخ او تزد و کمال می شتابند.

بعد در مسکه که بتول وارث منحصر بقدر بودن خود ربه اثبات رسانید، نزد حاکم قاضی شهر و صیت نامه را قرائت میکند. بعد در محضر هیات جمعه صد گزاری امانت بانک را می گشایند و آن دو حریف و دیگران منتظر اند از آن جمعه ملیونها ثروت بیرون آید، وقتی حاکم نی فرسوده قلیان را از میان پینه ها خارج و به بتول تعارف میکنند: ((بفرمایید خانم، میراثی که بشما میرسد، ایمن است ۰۰۰))

و جنس بکر که با دیدن این تحفه نزدیک جنون است خطاب به بتول میگوید: ((سارساک مجدی بتو گفته بود که محتوی جمعه، کاملاً کفایت حال ترا میکند، اینک برادر و میراث گرانهای شوهرت ربه شادمانی صرف کن!))

معلوم میشود علت اینکه سارساک مدتی حتی در بستر مرگ، دست از لخبند بر نمی داشت، تصور از یا افتادن جنس بکر و بتول، در چنین لحظه بی او را شادمانی داشته است ولی چنانکه گفتیم هر وقت سارساک در هر کاری که توجه میشد، نتیجه برعکس میداد درین مورد هم قضیه چنانکه همیشه خود حساب میکرد، جیبان نهایت، زیرا روی لفظ ساده لوجی وسطی گرفتن کارها که عادتش بود یا اینکه در لطفات سکوت نپاش گرفته یا چشمور، بجای آنکه بخود ((جمعه بانک ربه هم سرم بتول و قصر ربه موسه خیره بدید)) چنین ثبت شده بود: ((قصر ربه هم سرم بتول و جمعه ربه فلان

موسه خیره بسیاری)) ولی بیچاره بعداً ایسن وصیت فرمایش آورده هدین ترتیب قصر به بتول و نی قلیان فرسوده به موسه خیره اهدا شد.

بعدها فرزندم، جنس بکر، بتول را و داشت تا آن قصر انسانو را فرسود ۰۰۰ به اتان عنینم عزیز کم که ۰۰۰ این حریف چندی بعد پولها را بجه زده تا پدید گردید و بتول در میدان بی پرو پوست باقی ماند. از آن موقع به بعد تا کون هیچ معلوماتی درباره بتول خانم ندارم و خودش را هم ندیده ام، درباره قصر باید بگویم بعد از این که چندین بار دست بدست شد بالاخره در اثر ارشادات ایتداریکی از بزرگان ما، بنسبام ((کلوب اعیان)) دایر گردید منضم چند بار در عیانت های رقص که در کلوب ((اعیان)) داده شده، رفت ولی چون دیر زمان نیست با مسائل اشرافی قطع رابطه کرده ام، اخیراً به آنرفها سری نی زدم، فرزند این از هانم بیرو است ۰۰۰ درین حرفی نیست شمایید به کلوب اعیان رفته از اعیان آن، سوراخ خانم بتول را بگوید، فکر میکنم آنها حتماً درباره اینک ((لقه شیرین)) نعل کجاست و چه میکند، به شما معلومات میدهند.

گفتید از خوشاوندان شماست؟ علت اینکه به سوراخ بتول خانم برآمده اید چیست؟ ۰۰۰ یعنی یک رشته خانواده کی ۰۰۰ تنها ۰۰۰ و هرگز او را ندیده اید، اینطور نیست؟ یعنی خوشاوند نزدیک شما ۰۰۰ بسیار خوب فرزند ۰۰۰ خدا نگهدار ۰۰۰ سعادت همراه ۰۰۰

حیرانفونگی حافظه

د (۲۹) مخ پاتی

((زه له دې لخواه څخه بلې کوشې ته تم ، تاسې دپوش داني پلاستيکي کړي چې بېلابېل رنگونه ولري ، په يوه رسسي کي لږنږدي کړي . که چېرته ستاسې داسې سره سم راوړئ ، يوازې يوه شمه ورته کوږم اوږد مهاردنه قول رنگونه پاله کي اها له پي لږي څخه په پرله په پي ډول يادم)) لکه څنگه چې وليدل شول نهکوف په خپل ذهن کي دکړي يوه پيچلې ترکي د حفظ کولو له پاره يوازې څو شمې فکر وکړ .

نهکوف دخپل دغې تجربې پترياز داپول څرگند کړ :
 ((دکار داسانتهاله پاره په ذهن کي په هر رنگ باندې ديو څو نم زدم د بېلگې په توگه اي - رنگ يعنې کوټه ، نهورنگ يعنې پشو ، تورنگ يعنې ميز او داسې

نور په رسسي کي لږنږدي شوونکونو کوم اوه ذهن کي يې په همافوتاکوشمانسو بدلېم . د حفظ کولو له پاره زما له پاره بېرته اسانه تاميني شمې عدد ونښاندې مې هم دهغې دښه حفظ کولو له پاره درنگونو نومونه ايښي دي لکه په توگه صفر يعنې سپين ، يوه يعنې اسي دو يعنې ټپ او داسې نور . په معوي صورت د شعرا لوازده کولو پروسه د رنگونو د بدلېدونکو ترکيويو څخه جوړېږي او هغه وخت چې وروستي نتيجه تر لاسه شي نورنگونه بيرته په خپل ذهن کي د عددونو په لږي بدلېم فکر کوم چې د شعور خارق المعاده نو په همدغه نځي کي مشخص کړي)) .

دغه اړختم نوري تجربې د سپين هم بېرته زويه اسانې سره ترسره کړي . همدارنگه د بېلابېلو تجربو سره سم ورځي او اوږي د نظم څخه

تړدو زېم هغې کال بهرې پرته له کومه فاره پاکلاي شي اولگه کله د ستړي پرمه داهم ثابتې - چې د پېچلو شمېراتيکي مساوودل سره يوځای په يوه وخت کي دوسمقي اله هم غزلويدان شي لکه څنگه چې ليدل شوي دي - نهکوف د پېچلو مساويو سره مساوي دوسمقي بېلابېلې الې هم غږوي .

نهکوف هغه کوي ثابتې کړي چې هراړتيا کولای شي - داپول ورتيا پيدا کړي اولگه همدغه کله تل داسې نظرونې سره خبره داده چې داپول - استعداد د يې ساري استعداد په نامه بلکي دهغه استعداد په نامه يادکړي دتېنوني په نتيجه کي يې وده او پرمختگ کړي او همدارنگه ، نهانوي چي ((هغه څه چې په نځي کي به يې ساري اوتارز المعاده په نامه يادشي بهر لږ به وليدل شي .

کوکچه تابه خال

په ازمېنه (۶۲)

يك روزگه دلې پراغم بود خواست نزد پدېرم آدرس مكل او راكوفتم برلم گهتدچه كمك ، گهتم كاش دارم وقتي كويچه رفت ((او)) در مقابل آمد غزال در آفوش بود ، سلام كرد ، گفتم بالان قيسر مادرت مبروي ؟ گهت : ني ، بالان چي مبروي پدېرم مبرم ، برابري گهتم كه من درچه حالم ، چه بي وفايي هاي كه اين دنيا دارد ، همه لش در - تقدير من خالصه شده اند .

او نظرم مې ديدم آهائي گهت : توجه زندگي پر از شيبه و فرازي دارم ، واقعا تو ۰۰۰ حرفت را - بهدم و گهتم : زندگي به غصه نبي اروزه ، اگه هرچه ميكند ، بين چقدر آرام مې گذرانم .

بخانه پدېر رسيدم شام بود ، آسمان تيره بود ، برف دركويچه ها پاتي بود ، باد سرد به گونه هاي مې وزيد ، نزديك دروازه نمرت رسيدم ، كوچه دروازه راه بارتكك نبودم تا آنكه پيسري دروا گشود ، اسم پدېر را گزفت ، با مانتاتي كه داشت گفتم : مفرامين افنا شريف دارم ، بدرون چولي رفت ، چولي كوچكي بود ، خيلي پاك بود ، در - دهليز رسيدم ، كوچكي پاك و منظم بعد آن دروازه اتاق صالون را گشود ، بدرون اتاق پا گذاشتم عكس در اتاق نصب بود ، يك مزر كه حدود شصت سي ساله را داشت بطرف خيره شدم گمان كردم ،

پدېر است . در كوچكي زندگي كه در پهلوم قراردا شستم ، در بازيد برخاستم ، زن نسبتا جواني داخل شد به او سلام كردم ، او هم سلام كرد و رسيد چكاراي داشت گهتم فبا اتاي ۰۰۰ كار دارم . ايشان تشريف نداشتند . گهتم مې آيند ، رفت و لخواه مې بعد صداي يك مرد در دهليز پيچيد ، دستگيره چرخيد آنطرف در پدېرم بود بداخل خانه آمد ، حوت زده بطرفم نگريست ، سلام كردم ، دستش را بوسيدم او كه چشم از چشمم برنداشت پرسيد : شما اسم تان ؟

بالمختدي گهتم : من يادگار مهم تان هستم ، چشم هاش برق داشت ، سر انايشناخت ، به افوشم گزفت سراپايام را لرزيش فراگرفت ، رهم را بوسيد و گريه كرد . پرسيد چرا و قتهاي قبل تيامدي .

گهتم : پدېر ، معتوانم پدېر بگهت اما بهرحال مرا - بهبخش ، من براي تو بخاعري يك دردم كه - سر - براي تو بگم آمده ام ، قصه زندگي ما را برابري گهتم ، غم هاي ما را ، درد هاي ما را ترسي مې از مادرم را برابري دادم گهتم : پدېر ، تو مادرم را در بدبختي انداختي و تو او را بدبخت ساختي اما او خوشبخت بود و مرگ بخواه رهش لبخت زد ، تقدير او به شديروم گشاييده شد در بطن او من بودم ، من براي باقي غمنايش در ايسن دنيا ماندم و امروز مرا شوهري مثل تو رانده است ، پدېر تخني كه به مادرم زوع نمودي در من دروي كهي .

پدېر را بخدا سپاريدم و تنها به تيارش يگسار رفتم ، بارديگي نخواهم رفت و بر مرز مادرم باتسي غمهاي ما نخواهم بخت .

و به خلبور غمناكم بار زندگي زامن كم و مادريسي باشم تا بايد روزي غمناور باشم و در زندگي مېك اميدي .

په نا آشنا کي آشنا

د (۲۳) مخ پاتي

شعري داسي ولس نرياد دي چې د ستم او استعمار پرضد چيني وهي او د خوشاله اوسو کاله راتلونکي زيري وړکړي خلک ميازي ته را بېرلي او د سکوت او جو پتيا توپ غرونه نروي .

نيتود ((تورو)) په درد ، در - ديد ، خوله ((سپينو)) سره يې هم د پيښي نه درلوده . هغه د ابارتاي نه پخلاکيد ونگي د پيښي و .

دغه شتر شاعر ، طبيب او - سياستدار د ۱۹۲۹ کال د اکتوبر په مياشت کي د اوه پنځوس کلنې

په عمر به داسي حال کي چې شپه او رڼ د خپل وطن او وطنوالو په خدمت لگي ، مر شو .

زده شو وپيل شو .

اوه لرگين قايقي وپيل شو انسانانويه متروک وروا هه اوه بناوونکي . . .

له هېڅ ډول نښې پرته وپيل شو د هغې وروستي پيښي سکي د يو پر څلوروي برخې لپاره وپيل شو .

د لاري په دور وکي يې په توري ن د سپکاري گوند پريوتې .

هغه تراني چې دراسيم او ابار - تاي پيښي لږ زوي څلور وهلسي توپستان د ازادې لپاره د مبارزې لږگريه را بولي .

د پوستکي بزوره شپه يې ايب سهار ناست دي .

او هغه يې اطاعت کولو ته مجبور کړي خداي او خلکو ، هغه له لاسه ورکړي دي : وطن او د اوسيدو تصور . . .

وقتي کودک درآب . . .

په ازمېنه (۲۱) خلقيت پېر د ازيم كه امروز در جهان ميليون ها انسان وجود دارد كه آبيازي نسي توانند وموتب خطرناك ناشي از اين حقيقت همه روزه صد ها انسان را بكم مرگ مې كشاند پارا معتقد به آن مې سازد كه طريقه چاركوفسكي ارزش هلي نمودن آن را دارد .

در اتناتي تولد د خترك (ايبا) ناينده سازمان بين المللي حفظ الصحه دوكتورواگرهم حضور داشت او در باره د ايش درآب نظر مثبت داد . ولي دو - كنوان ولادي و نسائي اتحاد شوروي اكثر مخالف چنين نوع

ولادت مې باشند ، آنها مې گويند : در صورت تولد درآب طفل از ماحول (باستو ريزه) به ماحول غير باستو ريزه باز حرارت ماساكتد به حرارت غير مساعد گري نايدي و بر علاوه اگر مادر طفل در اتناتي ز ايش د چار خونريزي گسردد چطور مې توان به او كمك كرد ؟

امادرو اتعت امر در حالت تولد هادي آيا طفل در ماحول با شعوريزه تولد مې گزند در واضح است كه به مشكل ميتوان آنرا باستو ريزه نايدي ، بولاره تسليم تولدات در شفاخانه صورت نسي گزيرد . مساله دم تخمير حرارت است كه بهر صورت حرارت هوا از حرارت داخل رحم مادر تفاوت كفي دارد . راجع به

خونريزي چنانچه قبلا مذكور شد مې تولدات كه درآب صورت گرفته ، شايد شرايط تولد درآب خونريزي را كاملا نفي مې كند .

دكتوران ولادي و نسائي نه تنها بايد نظريه چاركوفسكي (تولد درآب) را رد نمايند بلكه راجع به آن تحقيقات بيشتر را انجام دهند و كوشش نمايند تا نظريات خود را راجع به آن ارايه بدارند .

مستديوي عكاسي جهان نما

عكاسي محان خوش شاعر اطور رنگه وسياه وسيندي مې يد برد .

د رس شهر مزار شريف متصص شفاخانه ملكي شمال روزه شريف .

نيلون ۲۲۹۴

در ارتب نامها و مطالب ارسالی شما

خواننده کان گرامی عزیزان ما و عزیزان ما
 قبل از همه از تأخیر نرسات
 مجله خود بوزش بخوانیم که به
 نسبت کمبود کاغذ بان مواجبه
 بودیم در مورد نامه هایستان
 باید گفت که همه روزه نامه بر محبت
 شما به اداره مجله می رسد ما همه
 آنرا مطالعه نموده و در حرسیان
 نظریات و پیشنهادات و انتقادات
 شما قرار می گیریم از آنجا که تعداد
 نامه های دوستان بی نهایت
 زیاد گردیده برای ما مقدور نخواهد
 بود که هر نامه را بطور جداگانه
 پاسخ بدهیم لذا نامه ها را
 بخبر نرسانده و نام های دو-
 ستان ارتباط بر همان ردیفی که نامه
 شان ارتباط میگیرد به چاپ رسان
 رسامی و مطالب ارسالی دوستان
 در حالتی که قابل چاپ باشد در
 ستون ها و صفحات معین
 نشر می کنیم البته نامه های که

حاشیای نقاط نظریه پردازان است جا-
 لب باشد بطور جداگانه چاپ
 خواهد شد
 - دوستانیکه نظریات شان را رایج
 کرده اند
 - یاسمین مباح لطیفی زهره تریش
 آرین سعیده مدد محمد
 اسماعیل برهان ابوالی ماد له غویب
 شفیقه عافی معظمه محمد قنبر
 - خواننده گانیکه برای مجله
 مطالب خوب ارسال داشته
 اند
 - یاسمین مباح لطیفی هنگامه
 شعل زینب شعل محمود شعل
 لیلیانوب گللاب زاده نریا محمد زاده
 محمد اسمعیل برهان ابوالی
 تونیک امیری محمد الرحمن محمد سی
 بعیز خدیو سعید سعید سعید و
 دوستان شان حکم و ادع
 غلام نقشبندی مریم حبیب الله
 قمر گل محمد الاحد ثابته ماد له
 اختر میر محمد خدیو سعید سی
 مجله ازلیله لاکرگاه نماینده

فوت خیال محمد حمیدی شکیبا
 حبیب زری رابعه رحیم مدد یقه
 موند فوزیه میراد سوسن
 نجوا شامیری نسی نایب خیل
 لیلیامید نسری زهرا احمدی
 مونه حکیمی ماریان عزیز زنده
 توخی فوزیه احمدی فوزیه
 فنگسار زولیا باغی از عزیزان
 عبدالوهاب تمم نکره آذر
 هارون سعید لعل جان نایل
 بلقیس موسی عبدالناصر شرفی
 محمد سرور حبیب ماریانان نوش
 عادل زهره قرین سبیله کوب
 هستانی مریم از زهره مزار شریف
 نسیم حیدر رحیم نیلوفر احدی
 قلام محمد قادر برهان بولسز
 سحر الزوان احمد الله حارث
 ماریا بلقیس احمدی عزت الله
 همدرد فوزیه با محمد الواحد
 بیبا شکیبار اسرار سیده مقبل
 بنام محمد الزراق ماهون محمد حکم
 سحر احمد طرا احمد زری نثار

احمد احمد زری مستوره لیلیامعرفان
 فعیبه عزیز زری فوزیه خلیلی
 فعیبه آریا باغی مهر احمد شیر زری
 سعیده سیلا فوزیه خلیلی
 فرحنا زهره سید رحمن بساوری
 حمیده یکان فریبا سحر اولورا
 آقایی فوزیه خلیلی مرتی خلیلی
 منیره پروانه محمد حسن سر ساز
 محمد طیب لسیان عمایسون
 غلام سخی ذبیح الله
 - خواننده گان که بر ششهای شان
 را با مادیان گذاشته اند
 هنگامه شعل سیده پلا سرور یارو
 دوستان شان حکم و ادع
 نقشبندی مریم حبیب الله
 نسیم حیدر رحیم نیلوفر احدی
 سحر الزوان احمد الله حارث
 ماریا بلقیس احمدی عزت الله
 همدرد فوزیه با محمد الواحد
 بیبا شکیبار اسرار سیده مقبل
 بنام محمد الزراق ماهون محمد حکم
 سحر احمد طرا احمد زری نثار

روزی شخصی مادر گلان خود را
 نزد دکتر کرد دکتر بعد از معال
 لمی برید من محمد فوت پیام
 شما عزیز شایسته شاه
 محمد ناد راز شیر شاه سینه بهاء
 الدین ملیار شاه علم
 عبدالرحمن اسفند یار علم عباس
 مری شماعا صاحب نوا سه رکواسه
 است چنانچه عروسی کند
 مادر گلان با خشم زیاد میگوید
 آنچه (توسیفی یاد اکثر صاحب
 گفتم و گفته

گفتم خیالی بوده
 گفتا به خواب بینی
 گفتم گوشت گوشت
 گفتا در آب بینی
 گفتم که در خوردن نان سفید
 چگونه باشد
 گفتا که معده ات را در ریج و
 تساب بینی
 از فلورا نرس ششم

مستوره لیلیامعرفان
 نصیر احمد نصیر الماسر
 انوشه تادری رسوان حللی
 لمری برید من محمد فوت پیام
 شما عزیز شایسته شاه
 محمد ناد راز شیر شاه سینه بهاء
 الدین ملیار شاه علم
 عبدالرحمن اسفند یار علم عباس
 مری شماعا صاحب نوا سه رکواسه
 است چنانچه عروسی کند
 مادر گلان با خشم زیاد میگوید
 آنچه (توسیفی یاد اکثر صاحب
 گفتم و گفته

کسانی که چربی خون شان زیاد
 است خیلی مفید است همچنان
 کسانی که مبتلا به امراض شکم
 گران بهارترین ساعت در کلکسیون
 (ارپلر) ساعت نهمی است
 که توسط ساعت ساز آلمانی
 (انتونی گشر) در سال
 (۱۷۵۴) ساخته شده است
 این شاهکار پدید روز و شب
 را در هر فصل به رنگ خاصی
 نشان میدهد و در زمان دارای
 بی تقویم این رنگ ساعت دقیق
 این ویژگی ساعت دقیق
 آفتاب را در بین بای سوال
 نمود آری گسکه

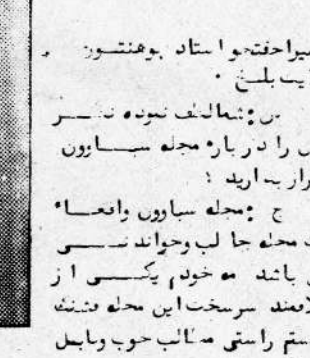
کسانی که چربی خون شان زیاد
 است خیلی مفید است همچنان
 کسانی که مبتلا به امراض شکم
 گران بهارترین ساعت در کلکسیون
 (ارپلر) ساعت نهمی است
 که توسط ساعت ساز آلمانی
 (انتونی گشر) در سال
 (۱۷۵۴) ساخته شده است
 این شاهکار پدید روز و شب
 را در هر فصل به رنگ خاصی
 نشان میدهد و در زمان دارای
 بی تقویم این رنگ ساعت دقیق
 این ویژگی ساعت دقیق
 آفتاب را در بین بای سوال
 نمود آری گسکه

حسود از خوشبختی دیگران
 رخ میبرد
 - کوتاه ترین فاصله بین ازل و ابد
 زنده گیسست
 - زن هر قدر رگ سخن بانصد
 شیرینتر است
 ارسالی محمد عثمان
 حمید سبزوادی
 - لیمو برای درمان تمام امراض
 قلبی مفید است زیرا عسل
 ترتیب حرکات قلب تنظیم
 بدنی هم و هم کبد است
 برای این کار لیمو آب
 لیمو چربزه چربزه یا تنفس
 میبویسید
 ارسالی محمد ظاهر
 اولی - والله اگر برادر من گول کبیر
 تم نمی بود بیروزه گول
 می خوردیم
 دوم - هر چند گول خورد بد
 اولی - نه گول میکی در سای
 برادرم خورد اوت شد
 مرد جدی
 ولی - من آنقدر سدی استم که
 به خان خودن سلی بست
 بگفرد و کیوشیمان رفتم
 - پس بر از آن طرف نینیباید
 آمدی؟
 اولی - نه خیر مراد را ببولان
 آورد شد
 ارسالی تحبب الله (ویس)
 - برای شب ببری در روز جوانی
 باید برانی تخمیدید
 - سخت بیسار کار کردن عیبات
 است
 (لعل بناد رناستری)
 ارسالی علی حکیم
 - سلطنت در خانه است
 - هنرمندی که بدون عشق
 هنر نمایی میکند مانند برانی است
 که بدون تیل میوزد
 ارسالی: فلورا آقایی
 - باقی با قدر است سعادت
 مندترین دل انگیزترین زنده گمانی
 را بوجود آورد
 (ویکتور بوگو)
 - دورترین سخت ترین و پسر
 - غارتترین سفر سفر با کاروان
 زنده گی است
 - بدترین سلاح خورد مند در
 مقابل جاهل بیسرحولماست
 ارسالی گلناب زیارشد (شیلر)

نامه های از فناریاب

باغی که به مجله سایون
 برای منیزه در تارید است
 آوردن این باغی مشکلات
 میا ام به نسبت اینکه مادر دور
 دست ترین مناطق کشورند گری
 مینامیم که نام ولسوالی دولت
 آباد فناریاب میباشد در منطقه
 ما هم بسیار جوانان با احسا
 ویا دور در زمین خود اربان
 مجله سایون استخوانان
 مانیزه درها دارند دل شان
 میخواهد فائولته بخوانند ویا
 شامل مساحت مالی گردند اما
 درین مورد که نسبت عدم مساعد
 بودن برای ویزگار در هر حال
 ودر نتیجه ما به آن حسرت می
 زند زار و زاری میکنیم ورتلاطم
 جوانان افسانگی ندارند پس
 صد در یکدل گزیده این نامه
 را به سایونگی از شما خواه
 رو شرف داشته خود شما نوشتیم
 میخواست در مجله شان یک
 بنام (جوانان ولسوالی فناریاب)
 سخن بگفتند تا از سایون
 خواهی شد و با لحنه و بیست
 نیکه حال و روان اربان
 تا فرزند اربان در حال
 براردارد و مجله سایون
 با نماند مجله ولسوالی
 ایل تریه میباید اما به قدر
 من مخدوم رای سران ولسوالی
 سرکار و اربان برای مجله
 ومنتظر میباشند تا این
 ام و بنیاد امین
 حال و روان ره نماند است
 مفید در زمینه بر مانت بگردد

میرا حقت خواننده استاد بوهنشور
 و ذیت بلخ
 من شما لطف نموده در سر
 شان را در باره مجله سایون
 ابراز بدارید
 ج: مجله سایون واقعاً
 یت مجله چاپ و خواننده نسی
 می باشد ما خود یکسی از
 ستاران مجله سایون مداحیه
 های انجام داده اند که با شکر
 آنرا به چاپ میرسانیم
 نظریات خواننده گان
 مجله سایون در ولایت بلخ
 ظاهر لیلیا موسی از شهر
 مزار شریف
 نشر شما در مجله سایون
 چیست
 مجله سایون خیلی ها
 مجله ارز مند بوده و من یکسی
 از جمله علاقمندان می باشم
 مجله خیلی خاد دلبر اما
 کم یا با اینکه به بسیار ممکن
 بدست می آید نیست هر ماره
 انرا نامه می کند ترا خود مان
 و ضایعه در لشی این امتیاز را
 بد و ز خود نمی آید اما
 نانت این بی نهاد بند من
 باشد موفق باشید
 مجله ارز مند بوده و من یکسی
 از جمله علاقمندان می باشم
 مجله خیلی خاد دلبر اما
 کم یا با اینکه به بسیار ممکن
 بدست می آید نیست هر ماره
 انرا نامه می کند ترا خود مان
 و ضایعه در لشی این امتیاز را
 بد و ز خود نمی آید اما
 نانت این بی نهاد بند من
 باشد موفق باشید



میرا حقت خواننده استاد بوهنشور
 و ذیت بلخ
 من شما لطف نموده در سر
 شان را در باره مجله سایون
 ابراز بدارید
 ج: مجله سایون واقعاً
 یت مجله چاپ و خواننده نسی
 می باشد ما خود یکسی از
 ستاران مجله سایون مداحیه
 های انجام داده اند که با شکر
 آنرا به چاپ میرسانیم

میرا حقت خواننده استاد بوهنشور
 و ذیت بلخ
 من شما لطف نموده در سر
 شان را در باره مجله سایون
 ابراز بدارید
 ج: مجله سایون واقعاً
 یت مجله چاپ و خواننده نسی
 می باشد ما خود یکسی از
 ستاران مجله سایون مداحیه
 های انجام داده اند که با شکر
 آنرا به چاپ میرسانیم

میرا حقت خواننده استاد بوهنشور
 و ذیت بلخ
 من شما لطف نموده در سر
 شان را در باره مجله سایون
 ابراز بدارید
 ج: مجله سایون واقعاً
 یت مجله چاپ و خواننده نسی
 می باشد ما خود یکسی از
 ستاران مجله سایون مداحیه
 های انجام داده اند که با شکر
 آنرا به چاپ میرسانیم

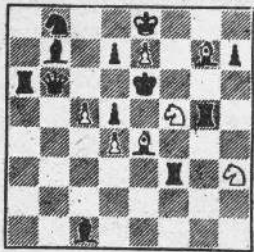
میرا حقت خواننده استاد بوهنشور
 و ذیت بلخ
 من شما لطف نموده در سر
 شان را در باره مجله سایون
 ابراز بدارید
 ج: مجله سایون واقعاً
 یت مجله چاپ و خواننده نسی
 می باشد ما خود یکسی از
 ستاران مجله سایون مداحیه
 های انجام داده اند که با شکر
 آنرا به چاپ میرسانیم

میرا حقت خواننده استاد بوهنشور
 و ذیت بلخ
 من شما لطف نموده در سر
 شان را در باره مجله سایون
 ابراز بدارید
 ج: مجله سایون واقعاً
 یت مجله چاپ و خواننده نسی
 می باشد ما خود یکسی از
 ستاران مجله سایون مداحیه
 های انجام داده اند که با شکر
 آنرا به چاپ میرسانیم

میرا حقت خواننده استاد بوهنشور
 و ذیت بلخ
 من شما لطف نموده در سر
 شان را در باره مجله سایون
 ابراز بدارید
 ج: مجله سایون واقعاً
 یت مجله چاپ و خواننده نسی
 می باشد ما خود یکسی از
 ستاران مجله سایون مداحیه
 های انجام داده اند که با شکر
 آنرا به چاپ میرسانیم

میرا حقت خواننده استاد بوهنشور
 و ذیت بلخ
 من شما لطف نموده در سر
 شان را در باره مجله سایون
 ابراز بدارید
 ج: مجله سایون واقعاً
 یت مجله چاپ و خواننده نسی
 می باشد ما خود یکسی از
 ستاران مجله سایون مداحیه
 های انجام داده اند که با شکر
 آنرا به چاپ میرسانیم

تشریح



سفید ۱۰ مهره:

Ch3 - Pd4 - Fe4 - Pc5 -
Cf5 - Tg5 - Ta6 - Pe7 -
Fg7 - Re8.

سیاه ۹ مهره:

Cb8 - Eb7 - Pd7 - Ph7 -
Db6 - Re6 - Pd5 - Tf3 -
Fc1.

سفید بازی را شروع و در دو

حرکت سیاه را مات میکند

پرسش اولی

لاله ام لاله، نقشه انم کو بر

صورت خالص ایام و بس

چون جرس بیخبر زمزل و راه

همه تن ناله سر اغم و بس

این شعر مربوط یکس از

شاعران مشروطه خواه است که

اخیراً مجموعه اش چاپ گردیده

وید سترس علاقمندان قرار گرفته

است، بما بنویسید که شاعر

آن کیست و در این مجموعه چند

شعر او گنجانیده شده است.

۱- از جمله وسایط

جاد و گری - در آغاز انسانسه

ها میگویند.

۱۱- خالی نیست - در -

شت نیست.

۱۲- کوتاه پشتتو -

معکوس آن کوشش است - دانه

قیمتی - صومعه

۱۳- آواز خر - همیشه

آنرا لعنت میکنند - بی بردن

۱۴- گوشت آن حرام است -

بنگه می خورد - خدا یا.

سازگاری

حسین

۱۱- دشت - معکوس

آن هوشیار است - از مردم بول
خیرات میخواهد.

۱۲- خوشنود - سرنا -

۱۳- انصار - فرار

تاگهانی حیوان - غضروف

اصطلاحی

۱۴- صبح -

۱۵- هنرمند بزرگ کلاسیک

کشور - امروز پشتو - ناشنوا

۱۶- معکوس آن نخ

است - دزدی

۱۷- خالیکاه - بخشش

یکم - بومیان جمع آنست.

۱۸- مفرد جواهر -

معکوس آن عددیست - راه

عسودی

۱- مفکوره - اندوه - آنچه

لدید دارد.

۲- شادابی - کار -

نصر - بافشاری احقانه.

۳- معکوس آن یکی از دریا

های کشور - خانه - بزرگ -

از جمله د خانیات ندیم - خوگرفتن -

ضمیر غایب

۴- بین شب و عصر - لشکر

ندیده کی - دو

۵- بیخ و ریشه - سه صد و

شصت و پنج روز - آبیازی - د و

باره

۶- سکوت - فاعل آن

ضارب است -

۷- مخاطب متکلم - مداوا

صاحب باور

۸- معکوس آن کرایشی

نیست - ترسیده - در هر دو

مشو

۹- بلی - جزای بی سر

گونه را ترمیند - بر باد -

۴- دیروز - نفس پشتو

معکوس آن مادر بزه است

مشکوک آن فاعل است

۵- تند رست

۶- لیلیو مادر آن است -

الهی - معکوس آن آهسته

است

۷- راعمه - شعر

(اصطلاحی) - شعری منسوب

به یوسف مصر

۸- مراسم بعد از عروسی -

دشمن شیشه

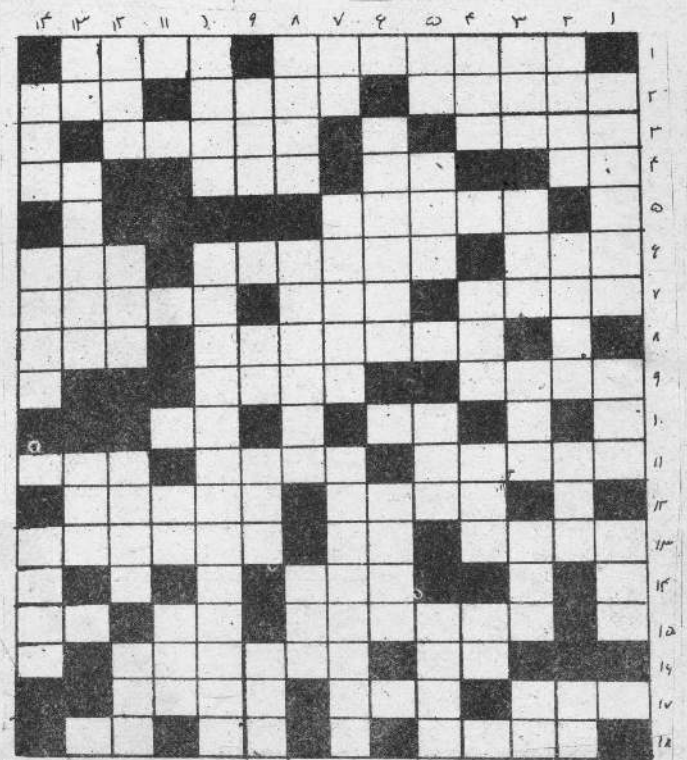
۹- گل نشکفته - معکوس

آن شب مانده است

۱۰- فساد - کلمه

حلول

- افس: کج : اند به
- ۱- عمه در جستجویش
 - استند - بخت
 - ۲- آرزو - بعد از هجران
 - ارزش و بها
 - ۳- سخن چین - خو -
 - شحال



حل کنید و جایزه بگیرید

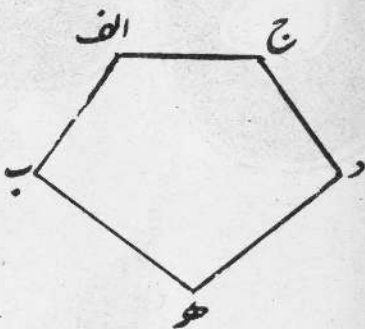
ارتباطها را پیدا کنید

چند جفت زن وشوهر به بار رفتند ، در آنجا جمعا ۴۴ بوتل فانتانوشیدند ، خانم صد یقه ۲ بوتل فانتانوشید ، خانم سیوزی ۳ بوتل ، خانم فتانجان ۴ بوتل و خانم بیرون ۵ بوتل فانتانوش جان کردند . آقای غلام مسای و یاخان محتن شان فانتانوشید . آقای احمد ۲ برابر خانم محترم شان فانتانوش کرد . آقای محمود ۳ برابر خانمشان و آقای یوسف ۴ برابر خانمشان بوتل های فانتانوا را سرکشیدند . حال بر شماست که بگویید ونویسید کدام خانم با کدام آقای ارتباط همسری دارد ؟

آرترافت و آمد نماید ، در آنصورت فاصله زیاد تری رانست به فاصله بین شهر (ب) به شهر (ج) . طی خواهید کرد . جمعا مسافه از شهر (الف) از طریق شهر های (ب) و (ج) به شهر (د) و از آنجا از طریق شهر (ه) دوباره به شهر (الف) ۲۲ کیلومتر است و اینقدر نیست میدانم که یکی از این دوراه بشهر (د) ۱۴ کیلومتر کوتاه تر است . باشند ن این جواب کله در سرور چرخ خورد و خواهان رهنمایی از خواننده گان مجله سبا و ن شد ، لطفاً او را رهنمایی کنید و همچنان جواب دهید که فاصله بین هر شهر چند کیلومتر است تا اداره ترافیک در آنجا لوحه های رهنمایی نصب کند .

موجود است ، انتخاب یکی از آنها باشماست ، یا از طریق شهر (ب) و (ج) به شهر (د) میرسید . اهم از طریق شهر (ه) به شهر (د) میرسید . ولی باید بدانید که : از شهر (الف) به شهر (ه) به اندازه ۱ فاصله زیاد تر است نسبت به اینکه از شهر (الف) به شهر (ج) ۱۰ از شهر (ه) به شهر (د) بر عکس ۱ فاصله نزدیک است نسبت به اینکه از شهر (ب) به شهر (د) میروید . از شهر (ب) به شهر (ج) راجه اندازه ۱ دور تر است نسبت به اینکه از شهر (الف) به شهر (ب) میروید . اگر فاصله بین شهر (ج) و شهر (د) را به ۲ حصه تقسیم کنید و فقط یک حصه

رهنمایی کنید



به شکل فوق دیده و بمعنی ذیل جواب ارایه دارید : در شهر (الف) در پوری از کسی برسید که چگونه از کوتاهترین راه به شهر (ب) رسیده می تواند در جواب شنید : (ا) از دورا هیکه

سرگرمی

سرگرمیهای این صفحه را محمد حسین درخشنو نگار اختصا می جله از نشرنگار فرستاده است .

و (صالح) به تشناب رفتند و - (محمد الشافی) جهت خریداری لیمونات رفت .
 در زمانسی کسه دیگران بیرون بودند (صالح) با (محمد رحیم) و (نجار) در مورد فوتبال صحبت میکردند . در حالیکه (مامور) با (احمد فواد) و - (ظفر) در مورد اداره کار شی صحبت میکرد .
 اینبود تمام معلومات ، حال بر شماست تا در یک جدول اسم ، تخلص و وظیفه هر یک را بشکل درست جایجا کنید و دزد راهه اساس جدولی زمانی که در فوق آوردیم ، پیدا میتوانید . آنهم طوری که ببینید کی درین میان برای لحظه یسی در اتساق تتفا مانند تاکه توانسته به الیوم تکت پستی دستبرد کند .

سرگرت دود کنند .
 - ساعت ۹ ار ۷ : (آهنگر) با (ظفر) و (حسب الله) جهت خریداری لیمونات بیرون رفتند .
 - ساعت ۷:۴۲ : (بدخشی) نیز جهت خریداری لیمونات بیرون رفت .
 - ساعت ۷:۲۵ : (دهور) به - اتاق پهلوی برای ادای نماز شام رفت و بعد از ده دقیقه برگشت .
 - ساعت ۷:۲۷ : (غلام سخی) با (سلیمان) به دهلیز رفتند تا سرگرت بکنند .
 - ساعت ۷:۲۹ : (نجار) جهت خریداری لیمونات ، (احمد فواد) به تشناب ، (عنیزی) برای چای دم کردن رفتند .
 - ساعت ۷:۳۳ : (نادری) جهت خریداری لیمونات رفت و همچنان (باغبان) به تشناب رفت .
 - ساعت ۷:۳۷ : (شا هیور)

دارند با مطالعه دقیق معلومات زیر معلوم نمایند که کدام یک از هفت نفر عضو جمعیت تکت پستی فوق را دیده ، وظیفه شما تنها یافتن دزد نخواهد بود شما از معلومات زیر اسما ، تخلص و وظیفه هر یک را نیز تعیین کنید .
 برای یافتن دزد برای ما مهم نیست که کی باکی در کجا شسته بود ولی بدانیم که رهبر جمعیت (نادری) تخلص میکرد . در اتاق در دوطرف (هتیر) عضو دیگر جمعیت ، (محمد نادری) هکن دیگرشان که (دهور) بود شسته بودند ، (ظفر) وظیفه اش (باغبانی) است واسم او (حسب الله) نیست . از (شاهپور) شغل اش (نجار) است و (بدخشی) شغل (سلیمان) را داشت .
 - ساعت ۷:۵۰ : پروانی با مامور و (محمد رحیم) به تشناب رفتند .
 - ساعت ۸ ار ۷ : (هتیر) و (لم) به دهلیز رفتند تا

در یک جمعیت کلکسیونر تکت های پستی هفت نفر هت داشت دارند از قضا روزی همه آنها جمع شدند تا تکت های پستی جدیدی را که جمع نموده اند به هم دیگر نشان دهند ، بعد از آنکه همه با تکت های جدید آشنا شدند هر کس الیوم تکت های پستی اش را در گوشه یی گذاشت و همه سرگرم گنگو و قطعه بازی شدند ، وقتیکه سرگرمی و قطعه بازی را آغاز کردند ساعت هفت و پانزده ار ۷ دقیقه بعد از ظهر بود ، ضمن سرگرمی آنها برای خریداری بعضی از ضروریات شان بنوبه خود برای لحظه یی از اتاق بیرون شدند . ساعت ۷ و ۴۰ دقیقه (۷:۴۰) زمانی که بعضی از آنها میخواستند خانه بروند (هتیر) یکی از اعضای جمعیت دید که یکی از تکت های بسیار قیمتی اش را کسی از الیوم او دزدی کرده ، حال شما وظیفه

سیریلارگان



Pelargon
پلارگون نستله

صوت پر چون از نزد بکترین
دکانهای منزلتشان، و طعمش
مسلماً از طاهر لطیفند در کوچه
پارکیت در شتاب ناماییند

صحت طفل تا نرا تضمین میکند

قرطاسیه فروشی جمشید

قرطاسیه فروش جمشید که تازه به فعالیت آغاز نمود، بر علاوه قرطاسیه باب، اخبار هفته، مجله، سپا و سایر جراید و مجلات را بدسترس مشتریان گرامی قرار میدهد.
آدرس: مارکیت حصار مکتب اهله، مرهم.

تابش ویدیوکست

کست های آموزشی و کت های ویدیویی دلخواه تا نرا از آرتاش ویدیوکست بدست آرید

آدرس: قرطاسیه فروشی تابش
محمدرضاخان دات

فروشگاه روشن



اجناس لوکس، لوازم آرایش و شیار مورد نیاز
خانواده ها را عرضه میدارد
آدرس: زرغوه میدان

خریداری از شرکت

عبیدیان لستد

یعنی طهمان و صرف جویی

مفصل
نمزل دوم سرای خورد هزار گل مقابل مسجد خشتی
و با تجارتخانه حاجی سفیانه

انواع جنرالور و داتر بپ های بترونی
و دیلی خوندا، روپین، کپوتایان، ار
وزنه های آنها از با اعتبار ترسین
کسی های چهارم به قیمت عالی
مناسب بطور عمده در چون به فرو
میروند
آدرس: شرکت عبیدیان لستد
دوم جاده میوند، مقابل حمام جاده

آدرس: تهران
مقابل رینگ بندازی



از لیدام تازه ترین
اجناس مورد
پس از زمان استقاوه
نمایید هر زمان و به
مفاد شما

فروشگاه روشن

صنایع ملی را تقویه نمایید

فروشگاه

بزرگ افغان

بزرگترین مارکیت فروش بوتها ساخت وطن

۱۰ هزار افغانی جایزه

فقط با خرید یک جوره بوت

و بار هم

۵ هزار و ۲۰۰ هزار افغانی

افغانی جایزه نقدی

صرف با خرید یک جوره بوت

بوتهای ساخت وطن با بوتهای خارجی رقابت میکنند
بخرید و امتحان کنید

مشتریان محترم بله های خرید را نگهداری کنید و

در روز قرعه کشی که بعد از اعلان میگردد آنرا با خود داشته باشید



بزرگترین فروشگاه بوتها در صنعت شهران است
فدای خوب قیمت مناسب

Thank you for reading

Find more e-books and articles on Ketabton - your multilingual digital library.

www.ketabton.com

Ketabton - Pashto, Farsi, Arabic & English